کتبخانهٔ



(ع-د)

سیاحت در جو هوا

مؤلفش مسیو ژول ورن فرانسوی ::

مترجمش

از زبان فرانسوی

محمود طرزی



در سلطنهٔ کابل در مطبعهٔ عنایت به زیور طبع آراسته گردیده است

بسم الله الرحمن الرحیم

یکدو سخن درباب طبع کتب

[illegible] چون هنوز بجه اندن آثار ادبیه و فنیه [illegible]
[illegible] بی [illegible] آموخته گی
[illegible] کتب [illegible] در مطبعا [illegible] چاپ [illegible] و شیوه
[illegible] اسلوب این عصر [illegible]
[illegible] امید واری که داشتیم [illegible] رغبت عمومی [illegible]
[illegible] خوانده [illegible]
[illegible] اخلاق [illegible]
[illegible] نسخه های آن [illegible]
[illegible] رغبت گرفته [illegible]

میشوند ونتیجهٔ آن این است که فکرها وخیالات خوانندگان آنرا بخرا
فات وسخنان بیمعنی که نه فایدهٔ دین ونه منفعت دنیاست پر ومملو میسازد .
کتابهای افسانهٔ دیگری که از آثار مهمهٔ ادبیات فارسی شمرده میشود مانند
شهنامهٔ فردوسی ، وسکندرنامهٔ نظامی ویوسف زلیخای حضرت مولا .
جامی رحمة الله علیه ، وغیره که همهٔ آنها نظم است ومصنفین آنها داد سخن
طرازی رادر آن داده اند آنها نیز خیلی مغلق وپیچیده میباشد که فهمیدن
آنها کار هر خواننده ونویسنده نیست ، شمسه وقهقهه ، بهار دانش ، انوار
سهیلی ، وامثال آن نیز آنقدر آسان وسریع الفهم نیست که بسواد خوانی
محض از آن استنباط مدعا بشود .

حالا نکه زمان زمان ترقی وتجدد است ، در هر چیز آثار نوی وتازگی دیده
میشود ، بسیار افسوس است که مردمان ما آن کتابهای قدیمهٔ پیشین چار
صد وپنجصد سال پیش را هنوز میخوانند ، وبحساب خودشان می آید که می
فهمند . واز کتاب افسانهٔ (سیاحت دور ادور زمین به هشتاد روز) که
مترجم آنرا بصورت [illegible] ساده نوشته است مغلق و
پیچیده گفته خواندن آن رغبت نمیکنند [illegible] مگر اینکه ذهنها و
چشمهای مردمان ما به همان اسلوبها وطرز تحریر قدیمه عادت گرفته
است . وچون این کتابهای [illegible] جدید [illegible]
[illegible]

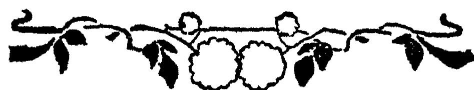
نند . ومطهر رغبت نمیگردد . وچون بنای این افسانه ها بر علم وفن مو
ضوع شده واکثر مردمان از آن بیخبر است اینهم موجب مغلق شناختن
ن میشود .

با وجود این چون مقصد [illegible] از تأسیس (مطبعهٔ عنایت) این است که
[illegible] یا [illegible] عصر [illegible] حاضر را طبع . ونشر نمائیم . ومردمان و
[illegible] خود را [illegible] هستند به [illegible] وفن [illegible] کنیم به رغبت وعدم رغبت
[illegible] نکرده [illegible] طبع [illegible] (سیاحت در جوهوا) امر واجازه
[illegible] آن را فایده شمو
[illegible] مطبعهٔ عنایت تجارت
[illegible] است .

[illegible] جوهوا [illegible] (ژول ورن) نام ادیب فرانسویست
[illegible] فوق [illegible] است اگرچه
[illegible] وخیلی [illegible] شده ولی چون آن تصور
[illegible] بلکه فواید عامی نیز
[illegible] (ژول ورن) این [illegible] را نوشت هنوز اوروپلانها
[illegible] (ژپایین) نام بالونهای
[illegible] بود [illegible] خیال را بالحقیقت تبدیل نموده
[illegible] سیاحت جوهوا [illegible] از فرانسوی

به ترکی عثمانی . وازترکی عزیزی بنیان (محمود طرزی) بزبان فارسی ترجمه کرده است . ماطبع ونشراین اثررا ازین سبب آرزو نمودیم که ازین گونه اثرهای جدید درمملکت ما بسایهٔ عرفان آیهٔ اعلحضرت قبله گاه مقدس اعظم روحی له فداه (سراج الملة والدین) خلدالله ملکه افزونی گیرد . واگردرینوقت خوانندهٔ نیابد دراستقبال امیدواریم که انشاء الله اینگونه اثرهارا اولاد وطن بکمال ذوق وشوق بخوانند . وبسی استفاده ازان بتوانند . ومن الله التوفیق .

امضا



سیاحت در جو هوا

باب اول

یک مسئله که مجلسهای علمیه دران متحیر میباشند در لحاظ روز میکند ؟

• دورووم ... دورووم ... دو تفنگچه در یک آن صدا کرد. یک گلوله که [illegible] به آن [illegible] پیچید که یک تفنگچه را به استخوان کمر خود خورده حالا آنکه حیوان [illegible] هیچ داخل نموده سراسر پیدا ...

خواهید پرسید که دوئلو (۱) کنندگان یعنی همدیگر خود را به تفنگچه زدند کار را چه شد ؟ خبر میدهیم که آنها را هیچ ضرری نرسید.

آن دوئلو کنندگان که باشند ما آنها را نمی‌شناسیم. اما چیزیکه معلوم است

---

(۱) دوئلو عادت بسیار بد و ناگوار مردم فرنگ است که اگر در ما بین دو شخص یک نزاع پیش شود آن دو شخص برای معشوقه همدیگر رقیب شوند یا آنکه یکی آمده دیگری را [illegible] همدیگر خودشان را دوئلو یعنی همدیگر کشی [illegible] هر دو طرف شده همدیگر [illegible] میشود و بایس [illegible] حاضر میشود در هر [illegible] گونه سلاحی که شرط شده باشد به صورت و قاعده که دارد یا به تفنگچه یا [illegible] همدیگر جنگ و مبارزه میکنند.

اسقدر است که یکی از ین دو جنتلمن دوئللو کننده پیرتر آن انکلیز . وجوانتر آن امریکائیست . هر کادر باب گاو بیچارهٔ که خورده تحقیقات بعمل آریم که آیادر کجا و کدام سرزمین این گله را بغیر حق خورده ؟ درینباب هیچ مشکلات نمی بینیم ! زیرا این گاو بیچاره درساحل طرف راست تالاب (نیاغارا) در نزدیك پل معلق که سه میل دورتر از شلالهٔ مشهور (نیاغارا) ست دریك چمزاری چرامیمود . پس معلوم شد که دوئللو ــ یعنی همدیگر کشی ــ نیز درهمین موضع که اراضئی ممالك جماهیر متحدهٔ امریکا را با اراضئی کانادا ربط داده است بوقوع آمده است .

جنتلمن انکلیزی ، و جنتلمن امریکایی چون تفنکچه های خود را بر همدیگر خالی کردند ؛ و گلهها بخطار فته یکی بر گاو ، ویکی بر تنهٔ یکدرختی بر خورد انکلیز بسوی امریکایی پیش آمده گفت :

— برادعای خود بازثابت قدمم که بیت (رول بریتانیا) سروده میشد !

— منهم برادعای خود ثابتم که بیت (یانقی دوول) سروده میشد !

بنابرین گفتگو نزدیك بود که بار مجادله ودوئللو دوباره آغاز کند . ولی شاهدانی که برای دوئللو حاضر بودند بمیانجیگری برامده گفتند :

— درگذرید ! ودیگر مجادله راالروم نیست ! ما حکم میکنیم که هم بیت (رول بریتانیا) ، وهم بیت (یانقی دوول) سروده شده است . حالاهمین قدر بس است ! برویم طعام خوریم .

اینسخن از هر دو طرف قبول شده بکمال مسرت و شطارت بسوی طعامخانهٔ که دران جوار بود رفتند . این یک معلوم نشد که آیا انکلیزی حق دارد یا امریکائی ؟ اما اینقدر گفته میشود که این دو تللو برای یک مسئلهٔ بسیار عجیب و غریبی وقوع یافته که از چندماه باینطرف فکرهای مردمان بر عتیق (۱) و بر جدید (۲) را زیر و زبر کرده است .

حالا مراق و اندیشه میکنید که آیا مسئله عبارت از چیست ؟ اما پیش از انکه از کیفیت مسئله بیان کنیم اینرا باید بگوئیم که پیش از ظهور این مسئله هیچگاهی از زمین بسوی آسمان اینقدر نظرها و دوربینها متوجه نشده است .

مسئله اینست که یکشب پیشتر از وقوع دو تللو در مابین جنتلمن انکلیزی و امریکائی مردیکه نیم شب از جو هوا یکصدای طرم که لارهٔ بسیار خوش آهنگی مینواخت بگوش مردمان زمین که در نواحئی شلالهٔ (نیاغارا) ساکن هستند برخورده است . بعضی ار شنوندکان اینصدای طرم آسمانی ادعا میکردند که لارهٔ بیت ملئی (رول برتانیا) ی انکلیزی سروده میشد . بعضی ادعا میکردند که لارهٔ بیت ملئی (یانقی دوول) امریکائی سروده میشد .

آیا این صدای طرم هوائی را چه معنی بدهیم ؟ و چگونه تفسیر کنیم ؟ [illegible] اسطره الاولین قدیمه میبود خیالهای تختهای شابالشای پریها،

---

(۱) بر عتیق یعنی خشکهٔ کهنه که باصطلاح جغرافیا عبارت از قطعه های اوروپا، آسیا و افریقه میباشد . (۲) بر جدید یعنی خشکهٔ نوکه عبارت از قطعهٔ امریکاست .

ولشکرهای دیوها وطرم نواختن آنها تصور میشد ! حالا آنکه دربنعصر آنچنان خیالهاو تصور هارا آب شسته .

پس چه گفته شود ؟ مگر اینکه صدای طرم سیاحان (بالون) سوار است یعنی سیاحان بالون نشین این طرم را از روی هوانو اخته اند ! بواقعیکه همچنین باید حکم شود . زیرادیگر چیز معقولی گفتن نامعقول است .

اماهزاراهسوس که این حکم معقولرانیز داده نمیتوانیم . زیرا مسئله خیلی دهشتناکست . چونکه اگر صدای طرم تنها در جوار نالاب (نداعارا) شنیده میشد، وسبب دوئللوی دوجنتلمن وهلاك یك گاو میگردید چیزی نبود . ولی دهشت وغرابت رابه بنید ، این صدای طرم که امروز دریجا شنیده شد ، بعد از چهل وهشت ساعت از (اوروپا) ؛ و بعد از هشت روزاز (چین) و (ژاپان) شنیده شد، وبه تلگراف بهمدیگر خبرداده شد .

چه عجب حال ! آیا این چه سـن شخصیت که درجو هوا به اندرجه سرعت و تیز رفتـاری قطع مسافه میکنند ، ودر هرجا که میرسد طرم خود را مینوازد ؟

این است که اینمسئله درهر جهت دنیاباعث هیجان وشور وشر عظیمی گردید چسان نگردد ؟ فرض کنید که انسان درخانهٔ خود نشسته باشد ، ویکی یکبار یکسدای ویا یك گرگری بشنود آیا بتلاش نمی افتد که این صدا از کدام طرف آمد ، واین گرگر از چه پیش شد ؟ وبعد ازانکه حسنجه

کنند . وتحقیق نماید ، و باز هم نداند و نیابد که این صدا از چیست و از کجاست آیا مجبور نمیشود که از ان خانه برامده بدیگر جا مقیم شود ؟ حال آنکه کار در نجا و این مسئله چنین هم نیست ! چونکه خانهٔ ما کرهٔ زمینست ! در هر طرف آن صدای عجیب وغریبی میشنویم . وبحقیقت آن پی نمیبریم بلا اینجاست که کرهٔ خود را ترك کرده نمیتوانیم . کجا برویم ؟ بدیگر سیارات گریختن ما عدیم الامکانست ! . . . پس چه باید کرد ؟ بهمه حال میباید که این طرم نواز را پیدا کنیم ، و این گردش کنندهٔ تیز پرواز طبقات هوائیه را بدست آریم !

یك نقصهٔ دیگر نیز هست ، چونکه این یك از قواعد حکمیه است که در جائیکه هوا نبشد صدا وجود نمیگیرد ، بنا برین قاعدهٔ حکمیه اثبات میشود که این صدای طرم در طبقات هوائیه که اطراف کرهٔ زمین را احاطه کرده است حاصل شده .

والحاصل این حادثهٔ غریبه را همهٔ اخبارها و اوراق مطبوعهٔ عامه سرمایهٔ کلام و دست آویز بحث ومقال گرفتند . مسئله را از هر جهت حل کردن ، روشن ساختن خواستند . راست ، دروغ بسی خیالات و افکارات صرف کردند . خوانندگان را به بسی اندیشه ها و خیلی وسوسه ها انداختند . اما رفته رفته مسئله مغلق شده میرفت . اندیشه ها و مبالغه ها اذهان وخیالات عمومی را زیر و زبر مینمود . مسائل سیاسیه بیکسو شد ، هیچکس

بدیگر مسئله هانمیپرداخت ، هرکس که اخبار را بدست میگرفت اول از حوادث طرم هوایی دم میزد . اگر راست بگوئیم دیگر معاملات دنیا به ترك شدن حوادث سیاسیه یکچند وقت خیلی استراحت یافت .

در کرهٔ زمین هرانقدر رصد خانه هائیکه موجود است از همهٔ آنها سواله درینباب بوقوع آمد . باید که سوال شود : اگر رصد خانه هادر خصوص اینگونه حادثهٔ مهمه جواب شافی ومعلومات کافی داده نتوانند پس برای رصد خانه ها چه حیثیت واعتبار باقی میماند ، ووجود آنهارا چه لزوم است؟ درحالتیکه سیارات سماویه راپنج شش بار بلکه ده پانزده بار بزرگتر کرده از صدها هزار ملیار مسافه در خصوص حرکات شان معلومات میدهند . واز اثر همین فخرها وتکبرهامیکنند هرگاه درباب تحقیق اسباب حکمیهٔ این حادثهٔ عجیبه که دریکچند کیلو مترو بالاتراز کرهٔ زمین بوقوع آمده ما خبر صحیح ندهند به این هیئت شناسان رصد کاران چه باید کرد ؟

بناءً علیه هرانقدر تلسکوب دوربینهای رصد ، دوربین یك میله ، دوربین دو میله ، دوربین کلان ، دوربین خورد ، عینك دو چشمه ، عینك یك چشمه که موجود بود همه بیکبارگی بسمت سما متوجه شد ، آیاعدد آنها چه قدر باشد ؟ اینست که تخمین آنهاقدری مشکل بنظر میآید .

رصدخانه ها جواب هانوشتند ؛ اما جوابهای شان کافی وقناعت بخش نیامد . هرکس یك رأی وفکری داد . اما همه مختلف ! اینست که ازین سبب درهفتهٔ آخرین ماه نیسان درهر جهت دنیا درمجلس هــای فنیه و عقلهای علمیه مجادله هاومباحثه هاومناقشه های عظیمی برپا خواست .

رصد خانهٔ پاریس در جواب دادن دوراندیشانه حرکت کرد . وهیچ یك جواب قطعی نداد . زیرا حادثهٔ مذکوره را قابل حل نیافت . چونکه از بعضی ولایتهای فرانس خبرهای غریبی رسید : یعنی در بعضی جاهــا در ٦ ... میس دروقت شب درجوهوا یك ضیای شدیدالکتریك مشاهده شده بود که این ضیا بقدر بیست ثانیه دوام ورزیده است . ضیای مذکور د (پیو دومیادی) نام محل بســاعت ده ، ودررصد خانهٔ (بوگردوم) بساعت یك . ودر (موستوانتو) بساعت سه ، ودر (نیس) بساعت چار ، ودر (سمور) ، و (بورژ) . و (له مان) بوقت شفق دیده شده بوده .

پس انچنین یك ضیای عجیبی که از ینقدر جاهــای مختلف در یك شب دیده شده چسان بر خیالی وتصوری بودن آن حکم خواهدشد؟ این است که اینمسئلهٔ غیب بر آن مسئلهٔ طرم حو هوا یار ودمســاز گشته تشویش وهیجان مردمان دنیارا دوبالا نموده . آیاچه گفته شود؟ این گونه ضیای شدید مجهولی که در ظرف یکچند سعت از بسی جاهای مختلف دیده شود چه

چیز است ؟ یا بگوئیم که این ضیـا از منبعها یعنی سر چشمه های مختلف ظهور میکند که در انحال میباید که بسیار جاهای طبقات هوائیه را استیلا کرده باشد حالا نکه از حرکات سیر رفتـار ضیای مجهول مذکور اینچنین حکم داده نمیشود . یا بگوئیم که این ضیا از یك منبع ظهور میشماید که در انحال حکم باید کرد که این منبع ضیا در ساعتی دو صد کیلو متر و سرعت حرکت میکند . صدای طرف از همچنین یك سرعت را مالك بود . پس معلوم شد که در مابین این ضیا و صدا یك مناسبتی هم موجود است :

در جماهیر متفقهٔ امریکا همه مردمان بحیرت افتادند . حس تجسس مردمان قطعهٔ مذکوره معلوم است که برای آنها چیزی چه هیجانها و چه شورها برپا میکند ! وچون اینچنین یك حادثهٔ سماوئی عجیب و غریبی بظهور آید پس هیجان و شورش آنهارا حساب باید کرد !!!

رصد خانه ها در بیاب اتفاق فکر حاصل نتوانستند . رصد خانهٔ مشهور (نمر نو ئیچ) (۱) و (اوکسفورد) (۲) که معتبر ترین رصد خانه هاست نیز در دادن رأی باهم متفق نشدند . حالا نکه هر دوی شان ادعا میکردند که هیچ نیست . وعدم اتفاق شان ازین بود که یکی میگفت :

– واهمهٔ باصره است !

آن دیگری میگفت :

واهمهٔ سامعه است !

---

(۱) یکی از شهرهای بزرك انگلستانست که رصد خانهٔ آن مشهورترین رصد خانه هاست . (۲) اوکسفورد یز ازشهرهای بزرك انگلستانست که رصد خانهٔ بزرگی دارد

و بر این سخن خودشان مجادله و منازعه هامیکردند . اما شایان دقت این است که هر دو رصد خانه بر این یك متفق بودند که (وهم) است . هرگاه از باصره باشد یا از سامعه باشد چه اهمیت دارد ؟

علی الخصوص در رصد خانه‌های برلین(۱) و ویانه(۲) مباحثه و مناقشه چنان یك روشی پیدا کرد که اختلافات دولیه را سبب میشد . ولی جای شکر است که رصد خانهٔ روس ذی‌حق بودن هر دو را اثبات نموده گفت :

— فرضیات و تخمینات شما از نقطهٔ نظر نظریات معقول دیده نمیشود اما اگر از نقطهٔ نظر عملیات فکر کرده شود محتمل شمرده خواهد شد .

رصد خانه های حکومت اسوئچ در حق این مسئله هیچ چیزی نگفتند . ولی رصد خانه های ایتالیا یك روزی در میان ابرها یك جسم متحرکی دیده بودند . و در شب هم نروژ یك بار یك جسم شهاب آسائی مشاهده کرده بودند که از نروژ واهمه بودن مسئله را اعتبار ندادند ، و بر بودن یك چیزی باور کردند . اما چون پرسیده میشدند که آن چیز چیست ؟ از جواب دادن آن عاجز میماندند .

کار رفته رفته بدرجهٔ رسید که مردمان ارباب فن را خیلی مانده و خسته نمود و فکر و ذهن شان را گرداب و دولابهای عمیق و دور و دراز بی پایان و سرگردان ساخت . و مردمان عوام را خیالات و اوهام پر هیجان و ... انداخت آهسته آهسته گوش مردمان این گونه آوازه ها .

(۱) پایتخت دولت جرمن است . (۲) پایتخت دولت اوستریا است .

واین قیل وقالها عادت گرفته کم مانده بود که بعداز یکمدتی مسئلهٔ حوادث سماوی سراسر فراموش شود ، امایکی یکبار از رصد خانهٔ مشهور اسوج که سویدن هم میگویندش یك حوادثی نشر یافت که این خبر باز افکار عمومی را زیر وزبر ساخت . چونکه از رصدخانهٔ مذکور در وقت صبح در میان ابرها یك جسم بسیار عجیب وغریبی مانند یك مرغ بسیار بزرگی که در پرواز باشد دیده شده بود .

این حوادث سرازنو قیل وقالها ، ومباحثه ها ومناقشه هارا تازه ساخت این حوادث رااوروپائیان مشکوك وشبهه ناك دیده نتوانستند زیرا اگر تنهارصدخانهٔ اسوج این جسم را میدید آنقدر اعتباری پیدانمیکرد اما چون رصد خانهٔ نوروج یعنی ناروین نیز عیناًهمان دیدنی رادیده ، ونشر نمود هیچ جای شك وشبهه نماند . وبه این سبب در باب حل وتفسیراین جسم که آیاچه باشد ، وبرکدام حادثهٔ فنی وطبیعی مستند شود ؟ در محافل فنون اوروپابغورسی وتدقیق آغاز کردید .

حالا نکه مردمان امریکای جنوبی . برهزیلیا . پرو . لاپلاتا اوستر الیا . این مشاهدات اسوج ونوروجیان رابه نظر استهزا دیدند واوستر الیائیان قهقهه های بسیار فراخ خودشانرا نامیتوانستند وسعت دادند . وتمسخرها کردند . امادرمیان اینها تنهایك آدمی بود که به این مناقشات استهزاکارانه نظر نکرده مسئله را اهمیت واعتبارداد . این آدم یك مرد

چینی بود که مدیر رصدخانهٔ (زیقاوی) نام ملک چین بود. این چینی گفته بود:
— این جسمیکه در میدان بحث و مناقشه در آمده است احتمال دارد که یک جسم ماشین داری باشد که در جو هوا حرکت میکند.

چه فکر و حدس و تخمین !!

حالا سوال میکنید که این حوادثات و وقوعات که در مرتبهٔ اروپا و آسیا. و افریقا اینقدر بر صد همدیگر مجادله ها و مناقشه ها بر انگیزد؛ آیا در خود قطعهٔ جدید یعنی جماهیر متحدهٔ امریکا چه چیزها برپا کرده باشد؟

[illegible] کاین امریکاین [illegible] و تخمینات به تأمل و تفکر [illegible] که امریکائیان پوشان شود ما ها را [illegible] در میان شان آنقدر [illegible] که رصدخانه ها اگر بدور [illegible] همدیگر را بر سر همدیگر خود می شکستاندند.

[illegible] ها و مجادله ها از همه جا بیشتر در میان رصدخانه های مشهور (و شینګتن)(۱) و (مولومبیا)(۲) میدان گرفته بود. این هم گمان نشود که این مناقشه ها در خصوص احوال طبیعیه، و چگونگی کیفیت جسمیهٔ آن بود؛ بلکه اصل مناقشه و مباحثه در این بود که جسم مذکور در [illegible] های بسیار کمی بود، و در مدت بسیار قلیلی از هر دو رصدخانهٔ مذکور،

(۱) یکی از شهرهای بزرگ امریکاست. (۲) این [illegible] از شهرهای مشهور امریکاست.

وهم بعدار کمی همان جسم مذکور ار رصدخانه های (دارمونزتولا)
(اون آر یور) دیده شده بود که اینمسئله احتلاف افکار ، وتعجب
بسیار را موجب شده بود ! چونکه اینچنین جسمیکه از ینقدر رصد خا
های ار همدیگر دور در یك وقت ویکزمان دیده شود آیا چگونه سرعت
خارق العادهٔ را مالك خواهد بود ؟

ولی رصدخانه های (دودلی) ، و (آلی نی) اینمسئله رابه اینصورت
حل کرده گفت :

— اینگونه جسمی که دریکمدت کمی ارین چهار رصدخانه های از
همدیگر دور دیده شود میباید که یك جسمی باشد که اززمین برروی هوا
مائلاً بالا براید ، وبه اینصورت یعنی درحالت صعود مایلانهٔ اوقابل رؤیت
اومیشود .

درین اثنا ار طرف مدیر رصدخانهٔ (سیسیانی) که برقلهٔ کوه « لوقوت »
بباشده است بکمال اعتماد بیان کردید که :

— هیچ شبهه نیست که در حوهوا یك جسم متحرکی موجوداست . بهمه
حال یك چیزی هست . این جسم در نقطه های مختلف کرهٔ زمین دراندك
اندك مدت مداخله درا اشان میدهد . اماین جسم چیست ؟ وبزرگی ، و
تیزروی آن بچه درجه است ؟ اینست که تعیین اینمسئله هاغیرممکن مینماید .
این رأی مدیر رصدخانهٔ (سیسیانی) فکره رابروجود یك جسم متحرك

پی متفق ساخت ، اما اختلاف را بهادر باب چه بودن آن بهیجان و
وش آمد ، درین اثنا اخبار مشهور (نیورك هرالد) مکتوب یکی از
ترکین خود را نشر نمود که آن مکتوب اینست :

(صورت مکتوب)

« البته از خاطرها فراموش نشده باشد که درمابین (سار اسمن) نام داکتر
فرانسوی که به میراث (به کوم راجینه هارا) نایل شده بود ، و (چولیچ)
نام مهندس المانی یك رقابت و همچشمی بسیار مدهشهٔ بوقوع آمده بود .
اینهم معلومست که هریکی ازین دو شخص درداخل ممالك امریکا درقسم
جنوبیٔ اراضئی (اوره غون) یك یك موقعی برای خود شان انتخاب
کردند . وداکتر مذکور در موقع خود بنام (فرانسویل) یك شهر نو
اصول عجیب ومستحکمی بنانمود . مهندس المانی نیزدر موقع خود یك
کارخانهٔ بزرك طوپسازی بساخت بازازخاطرها فراموش نشده باشد که
مهندس المانی برای خراب کردن شهرداکتر فرانسوی را با یك گله ؛ یك
طوپی ساخت ، ویك گلهٔ بسیار مدهشی را دریك طوپ خیلی دهشتناکی
انداخته برشهر داکتر فرانسوی بینداخت اما این گلهٔ عظیم مدهش بسببی
که مهندس درحساب قوت آن خطا کرده بود بمجردیکه ازدهن طوپ
برامد چنان یك سرعت خارق العادهٔ را مالك گردید که درساعتی یکصدو
پنجاه فرسخ مسافه قطع کردن گرفت . واز ینسبب برروی زمین نفتاد .
و مانند یك یك سیارهٔ شده بقوهٔ عن المرکزیهٔ زمین گرفتار آمد . ودر

اطراف کرهٔ زمین بدور خوردن دایره وئی دایمی مجبور بماند ! پس اگر این جسم مجهول هوایی که عالم رابه ولوله أنداخته همان کله باشد چه بعد دارد ؟»

آفرین ! تصور مشترك اخبار (نیورك هرالد) را به بینید که برای مسئلهٔمغلقهٔ مجهوله چه قالبی پیدا کرد! اما هزار افسوس که در کلهٔ مذکور طرمی که بیت های ملئی انکلیزی یاامریکایی رابنوازد موجودنبود !

اینست که این فکر نیز پوشیده . وخراب گشته بیکطرف افتاد ، ورصد خانه هارا قانع نساخت ، بعضی از رصد خانه هاجسم مجهول‌را (حجر سما وی) گمان کرده بران قرار دادند ! حالا نکه حجر سما وی نیز بطرم غزل سرایی کرده نمیتوا نند !

و الحاصل اینگونه فرضیات. واحتمالات همه کی پو شیده وابتر شده میرفت ، وهیچ یك تخمین درست وصحیحی برای جسم مجهول هوایی پیدا نمیشد ، اما چنان گمان نشود که پو شیده گی وا بترئی این تصورات وخیالات فکرها ودماغهای مردمانرا مانده کرده از فکر تجسس وکنج وکاو وچگونگئی جسم مجهول هوایی فارغ شده باشند ، نی نی ! بلکه مناقشه ها ومباحثه ها بشدت تمام دوام میورزید ، وهرکس یك رأی وتصورها میدوانید ،

درین اثنا یکچند روز بسکوت وآرامی گذشت ، زیرا جسم مجهول

یکچند روز هیچ جهد را نشان نداده بود، ودر هیچیك طرف دنیا حوادثی در اینباب دوم‌مرض کفتکو نیامد .

تا آنکه در دوم ، ونهم ماه خزیران برج سرطان یك واقعهٔ بسیار عجیب وغریب دیکر بوقوع آمد که بازسر از نو مسئلهٔ جسم مجهول هوایی رادر نظرمردن زمینی بیش از پیش تازه ترساخت . به بیبید که چه شد ؟

درظرف مدت هشت روز یعنی ازدوم تا نهم ماه خزیران مردم شهر (هامبورغ) بر بالای قلهٔ بسیار بلند کلیسای (سن میشل) ؛ ومردمان (ستراسبورغ) برنوك کلیسای (مونستر) ؛ ومردمان امریکا برنوك قلهٔ (هیکل جمهوریت) وتالاق (هیکل و اشنیعتون) ؛ مردمان چین [illegible] معبد بزرك (نجصد باکره) ؛ مردمان هند بر بام بلند طبقهٔ شانزدهم معبد مشهور (براهما) ؛ مردمان رومابرنوك صلیب قبهٔ بلند کلیسای (سن پیه ر) ؛ مردم انکلستان بر بلندترین نقطهٔ کلیسای (سن پول) مردم مصر برنوك (اهرام جیزه) ؛ مردمان پاریس برنقطهٔ [illegible] (قلهٔ ایفل) یك یك بیرق عجیبی را خالانیده دیدند که رنك بیرق سیاه ویك آفتاب زردی بران رسم شده بود .

چون بالا برامدن برین نقطه ها ازامور بسیار مشکلهٔ شمرده میشد ازا وهرکس برین فکر اتفاق واعتماد تام حاصلکردند که در ما بین طرم هوایی وایں [illegible] خلائی مناسبت وارتباط تمامی موجود است . یعنی

جسم طرم نواز روی هوا بیرق خود را بر نقاط مهمهٔ روی دنیا بر افراشت !

حالا این حادثه را در همین جا گذاشته یکبار در کلب (ولدن) شهر فیلادلفیا در امریکا رفته ببینیم که چه قیل و قال است ؟

باب دوم

اعضای بار لمون کلب (ولدن) بی آنکه اتفاق فکر حاصل نکنند آیا بر کدام بحث مجادله می افتند ؟

— من میگویم که پروانه بهمه حال در طرف دنباله باشد !

پنجاه نفر بیکرمان فریاد بر اورده گفتند :

— ما هم چنین میگوئیم !

بمقابل این (فیل ایوانس) گفت :

— نی نی ! من میگویم که پروانه در طرف پیش رو باشد !

پنجاه نفر دیگر باز بیکربان فریاد بر اورده گفتند :

— ما هم همچنین میگوئیم !

— به این روش اصلا اتفاق فکر حاصل نخواهیم کرد !

— اصلا ! . . . اصلا ! . . .

— چون چنینست منازعه و مجادله چه لزوم دارد ؟

— این منازعه و مجادله نیست ، مباحثه و مناقشه است !

حالا خواهید پرسید که این مباحثه و مناقشه در کجا ، و برای چه

وچرا پیش آمده بود ؟ لهذا خبر میدهیم که کاپ (ولدن) که در کوچهٔ (والنوت) شهر مشهور (فیلادلفیا) که در داخل جماهیر متفقهٔ امریکا واقعست برای اینگونه مباحثه هاو مناقشه ها مخصوص ومقرر شده میباشد . وهرگاه از سبب چون و چرای مباحثه ومناقشه پرسیده شود که برای چه بود ؟ اولا انیرا بگوئیم که این مباحثه کنندکان کاپ (ولدن) از اشتغال کنندکان مسائل سیاسیه نیستند بلکه این مردمان اعضای کاپ (ولدن) بالون پرانان امریکا ئیست که برای راندن بالونها رابر روی بادهای تند ، وزیر حکم آوردن کرهٔ هوا بحث وجدال میکنند . اینست که مباحثه ومناقشهٔ مافوق محض برای همین مسئلهٔ مغلقهٔ فنیه بعمل آمده بود!

گفته بودیم که این کاپ ولدن در شهر شهیر (فیلادلفیا) میباشد اما فیلادلفیا گفته نچا بکلی تمام درنگذریم . این شهر بچنان زودی وچابکی ترقی وفراخی گرفته که به بیان نمی آید . در حالیکه یك قصبهٔ بسیار کوچکی بود در کم مدت از (نیورك) و(شیکاغو) . و (سانفرانسیسکو) هم بفرسخهاپیش قدمی نمود . اماشایان دقت و حیرت اینست که فیلادلفیا نه در کنار بحراست ، ونه بهمنبعهای تیل پترول نزدیکست . ونه کانهای بسیار با اهمیتی رامالکست . باوجود آنهم از شهرهای (پترسبورك) و (مانچستر) و (برلین) و (ادینبورغ) اورو پا بزرگتر است . این شهر یك ونیم ملیون نفوس دارد که بعد از (پاریس) و (لندن) و(نیورك)

بزرگترین شهرهای دنیا شمرده میشود ۰

فیلادلفیا ، بسبب عمارتهای بازینت وجسیم ، وبناهای بزرك و عظیم خود چنـان معلوم میشود که گویا از یك پاره بلور ومرمر ساخته شده است ۰ بزرگترین مکتبهای امریکا مکتاب (ژیرار) است که آنهم در (فیلادلفیا) میباشد ۰ بزرگترین پلهـای آهنین تمام دنیـا پلیست که بر نهر (شیقل) ساخته شده است که آنهم در فیلادلفیـا موجود است ۰ بلند ترین و بزرگترین عمارتهای عالم عمارت بیست و یك طبقهٔ جمعیت (فارماسون) است که آنهم در فیلادلفیا میباشد ۰ غیر ازین ها ؛ بزرگترین کلپهائیکه برای مذاکرهٔ مسایل سیـاحت جوهوا مخصص و مقرر شده است آنهم در فیلادلفیاست ۰ ها ! اینرا هم بگوئیم که اگر در ۱۲ ماه خریران این کلپ سیاحت جوهوا را از نظر میگذرانیدیم ومباحثهٔ که یك شمهٔ آنرا پیش ازین یکقدری شنیده بودیم میشنیدیم برزحمتی که برای دیدن وشنیدن آن در باب رفتن کلپ میکشیدیم هیچ افسوس نمیخوردیم !

در دالان بزرك این کلپ بقدر صد نفرهوسکاران فن بالون پرانان امریکائی باکلاه های فرنگئی دراز خود در زیر ریاست یك رئیس و یك مکتب نشسته مذاکره میکنند ۰ نی نی بلکه مجـادله و مناقشه میکنند !

رئیس کلپ (او نکل پرودانت) نام یك شخصیت که در فیلادلفیـا بسازت فضل وهنر و علی الخصوص به جسـارت ودلاوری مشهور

میباشد، وهم خیلی توانگر وصاحب ثروت یك آدمیست . یك قسم مهم ثروت وتوانگری خود را ازفایده برداشتن از قوت عظیمهٔ شلالهٔ مشهورهٔ (نیاغارا) بدست آورده است . چونکه شلالهٔ نیاغارا درهر ثانیهٔ هفتهزار و پنجصد مترمربع آب میریزاند که ازین آبریزش قوت هفت ملیون اسپ بخار حاصل میشود، وچون این قوت برفابریکها یعنی کارخانه های اطراف شلاله که هزارها کارخانه های مختلف است تقسیم شود در سال پنجصد ملیون فرانك فایده و منفعت بعمل میآید . اینست که پرودانت یك شرکتی تشکیل داده از ینقوت طبیعی بزور علم وصنعت استفادهٔ توانگری وثروت نموده است .

او کل پرودانت مجرداست . یعنی ازغم اولادوعیال آزادوفارغ البا لست . به تنهایی زیست میکند . تنها (فریقولن) نام یك خدمتکار زنگی دارد . هرگاه به اخلاق (فریقولن) واقف شوید خیلی تعجب خواهیدکردکه اینقدر یك آدم بیدل ترسنداك چسان بهمراه اینگونه آدم جسور دلاور گذران میتواند ؟

پرودانت بسبب افزونی ثروت وتوانگری، ومهارت علم و هنروری دوستان و آشنایان بسیاری را مالکست . وبسبب ریاستی که درکلپ دارد البته دشمنان نیزدارد . حتی از جملهٔ کسانیکه به پرودانت رابنظر حسد ورقابت فوق العاده می بیند . وکین وغرض عظیمی درbارهٔ رئیس دردل

میپرور اند ذکر کردن کاتب کلپ لازم می آید .

این آدم (فیل ایوانس) نام دارد که او نیز خیلی صاحب ثروت و توانگری میباشد . زیرا فیل ایوانس در فیلادلفیا مالك یك کارخانهٔ بسیار بزرگ ساعت سازیست که در روز پنجصد دانه ساعت جیب در ان ساخته میشود . ودر خوبی و نفاست از ساعتهای جیبی (اسویچره) یا کم نمیآرده فیل ایوانس نیز مانند پرودانت مجرد وهم خیلی صاحب ثروت وهم بسیار پر علم و فضیلت ، و هم صحتمند و با جسارت است ، حالا که با وجه داینهمه مناسبت احوال و مشابهت حال باهمدیگر در میان رئیس ، و کاتب هیچگونه سازش والفت افکار دیده نمیشود که اینهم از ین است که فیل ایوانس کاتب خیلی آتشین مزاج ، و پرودانت رئیس خیلی سرد و باوقار افتاده اند و بهاینسبب همیشه در هر مسئله بایکدیگر خود بشدت تعرض میکنند .

آیا سبب رئیس نشدن فیل ایوانس ازچیست ؟ در برابر ای ریاست کلپ (ولدن) هر دوی آنها انتخاب . نامزد شده بودند . بقدر بیست بار رأی جمع کردند ، در هر بار عدد رأیها باهم مساوی و برابر می آمد . یعنی اگر پنجاه کس برریاست پرودانت رأی میدادند پنجاه نفر دیگر برریاست فیل ایوانس رأی میدادند . این مساوات کثرت آراء اکلپ را خیلی بمشکلات انداخته بود . واگر یك چارهٔ برای آن پیدا نشود تابه آخر عمر شان مسئله دوام ورزیده میرفت .

اما صد شکر که (جیم سیپ) نام صنعتگر و قدارکاب یك چارهٔ سازکاری پیدا کرده (جیم سیپ) مذکور بفرقهٔ سبزه خواران امریکا منسوبست . یعنی از گروهی میباشد که هیچگاه گوشت حیوانات نمیخورد تنها بخوردن نباتات اکتفا میورزد . این چارهٔ سازکارئی (جیم سیپ) را (ویلیام قورب) نام یك اعضای دیگر نیز بر صواب یافت . (ویلیام قورب) مالك یك فابریك بسیار بزرگ شکر سازیست که تکه پاره های کهنه و فرسودهٔ خاك جاروبهای شهر را جمع آورده ، و آنرا با حامض کبریت معامله کرده بحالت (علوقوز) میدرآرد . و بعد از آن از و قند میسازد .

چارهٔ سازشی که از طرف (جیم سیپ) سبزه خوار پیدا . و از طرف (ویلیام قورب ، از لته شکر ساز پسند شده بود این بود که به اصول (اشارت به نقطهٔ متوسطه) مراجعت بشود .

اصول (اشارت بنقطهٔ متوسطه) اینست که در اول امر بر دو لوحهٔ بسیار سفید و بزرگی یکیك خط بسیار مستقیم و راستی میکشند . طول خط مذکور را بکمال اعتنا و باریکی پیمایش کرده بصورت بسیار مساوی و با همدیگر برابر [illegible] میکنند . بعد از آن این دو لوحه را در یکطرف دالان [illegible] گذاشته و هر یك از نامزدهای منتخب شده یکیك سوزنی بدست خود [illegible] گرفته . و هر دو [illegible] آنکه بدیگر طرف نظر خود [illegible] . اگر [illegible] یکی [illegible] چشم [illegible]

زنهای خود شانرا در وسط خطهای مذکور میخلانند پس هر کس که سوزن خودرا نزدیکتر بمرکز نقطهٔ متوسطهٔ خطوط مستقیمه خلانیده توانستند آنشخص رئیس انتخاب میشود ٠

پرودانت ، و فیل ایوانس سوزنهای خود شانرا در یك آن و یکزمان خلانیدند ٠ امّا عجب اینست که هردو حریف آنقدر بنقطهٔ متوسطه تقرب کرده بودند که بعد از پیمایش فرق یافتن درمیان آنها ممکن نشد ٠

حالا چه باید کرد ؟ یکی از اعضای کاپ پیمایش خطهارا بایك مقیاس نو اصولی تکلیف کرد که این مقیاس نو اصول طولها را با ذره بین میکرسکوپ که یك ملیمتره را بریکصد و پنجاه قسم تقسیم مینماید پیمایش کرده شود ٠

این رأی نیز قبول شد ، مقیاس نو اصولرا حاضر کردند . بعد مسافهٔ سوزنهای هر دو نامزد را از نقطهٔ متوسطه پیمودند ٠ دیدند که سوزن پرودانت در یك حصهٔ یکصد و پنجاهمین نیم ملیمتره به نقطهٔ متوسطه نزدیك است ، و از فیل ایوانس در یك حصهٔ یکصد و چهل و نه و سه ربع و نیم نیم ملیمتره میباشد ٠

اینست که این فرق بسیار جزوی که عبارت از یك تار پشمی در یك تمدن بزرگی میماند (او نکل پرودانت) را رئیس ، و (فیل ایوانس) را کاتب کاپ ساخت ، و سبب غرض و حسد شدید فیل ایوانس به پرودانت گردید ٠

گفته بوديم كه كلپ (ولدن) مخصوص مذاكرات مسئلهٔ بالون رانى وزير حكم آوردن هوا وسوف كردن واداره بالونهاست كه بقرار دلخواه بر روى هوا به حركت ورفتار آيد . در وقتيكه اين حكايهٔ ماجريان مى يافت در باب اين مسئله توجه دلخواه قابل سير وحركت شدن بالونها تجربه هاى بسيارى اجرا شده بود وميشد . ولى واأسفا كه از نتيجهٔ همهٔ اين تجربه ها چنين دانسته ميشده بود كه اگرچه راندن بالون وبر روى هوا براوردن آن ممكن است ولى بالون را بجائيكه دل بخواهد ، وبر روى بادهاى شديد براندن غير ممكن است . اهل سيرى از ارباب فن در پى چاره جوئى اين مسئله بجان كوشش ميورزيدند .

[illegible] معلوم است كه حكيم (ارشميدس) در [illegible] پيشتر ازين اين قاعدهٔ حكميه را بيان كرده بود كه هر جسمى كه ثقالت اضافيهٔ آن از ثقالت اضافيهٔ آب بيشتر باشد در آب فرو ميرود . و هر جسمى كه بالعكس آن بوده در آب فرو نرود [illegible] هر جسميكه حجم آن با همان مقدار حجم آب [illegible] آيد وسنگين تر شود آن جسم در آب غرق و اگر نباشد [illegible] است كه [illegible] اين قاعدهٔ حكميه را در هوا نيز تطبيق و اجرا كردند . و در صدد آن شدند كه يك جسمى بيابند كه از هوا خفيفتر باشد در روى هوا [illegible] . تا آنكه [illegible] وزن را [illegible] كه بار از هوا سبكتر است و بر آن [illegible] كرده در هوا بالا [illegible] . [illegible] براندن آسان

شد و لی مسئلهٔ سوق وراندن آنرا بوجه دلخواه همچنان مغلق و مشکل
مانده بود . این است که درین اوقات برای راندن بالونها را بمحل مطلوب
وقوت دادن آنها مسئلهٔ (آلهٔ محرکه) خیلی میدان گرفته بود . بجای ماشین
بخاری که (هانری چیقار) اختراع کرده و آنرا در بالون ایجاد کرده کشتی
خود وضع نموده بود . وماشین دستکشی که (دوپوی دوملو) اختراع کرده
بود ماشینهای الکتریك قایم گردید .
(تیسانده) نام یك مخترعی یك دینامو ی الکتریك ساخت ، و آنرا
در بالون وضع نموده در ثانیهٔ چار متر سرعت به بالون خود داده توانست
بعد از تیسانده کپتان (کرب ز و تار) بقوت دوازده اسپ یك دیناموی دیگری
ترتیب داد که بواسطهٔ این دینامو بالون خود را در ثانیهٔ شش و نیم متر و
سرعت بخشید .
اینمسئلهٔ حرکت دادن بالونها را بقوهٔ دینا موی الکتریك همهٔ مهندسها
وماکینست های دنیا را بجوش وخروش آورد ، و بجستجوی چاره ها
واختراعهای گوناگون افتادند . وخواستند که بعضی از آنها در یك محفظهٔ
ساعت قوهٔ یك اسپ را بگنجانند . اگرچه کار را به ایندرجه ها پیش برده
نتوانستند ولی رفته رفته از دیناموهای بزرگ وروتار قوتناکتر و خفیفتر
ماشینها ساخته توانستند [illegible] بالون را رفته
رفته بر سیاحت روی هوا قایم کرده [illegible] .

حالا نکه بسیاری از دور اندیشان هنوز این فکر را هیچ احتمال نمیدادند ومیدانستند که اینچنین ماشین و دینامویکه قوت مقابلهٔ باد های شدیده را داشته باشد در بالون تطابق کردن آن خیلی دشوار بلکه بعید الاحتمال است . چونکه آن ماشین ودینامویی که بر باد های تند غلبه کند چقدر سنگین خواهد شد ، ودر بالون چقدر ثقلت پیدا خواهد کرد ؟

این است مسئلهٔ که دایما معلق و مبهم مانده است . باوجود آنهم هوسکاران بالون بچنین شوق و هوسی نبودند که ازینگونه مبهمات و معلقات حرص وهوس خود شان را فرو خوابانده بتوانند . و ازانرو در صدد آن افتادند که حجم و بزرگی بالون را که میتوانند بیفزایند و حجم وثقالت ماشین را که میخواهند کوچك سازند . وقوت دینامو الکتریك را که میتوانند قوی گردانند .

در عقب جستجوی ماشینهایکه قوت شان زیاده ، وحجم وثقلت شان کم باشد امریکائیان از دیگر ملتها زیاده تر سعی وکوشش میورزند . بتازگی یکی از کیمیاگران مشهور امریکا یك ماشین نوی اختراع کرده بود که یك پیل الکتریك متحرك بود که هر گاه این ماشین در یك بالون وسط میموضوع شود معلوم میگردید که در ثانیهٔ هشتاد تا به بیست متره [illegible] را می پیماید .

ازین بهتر چه ؟ اینست که برات اختراع این ماشین را از پیش کیمیا گر

مذکور خریداری کردند!

اندیشه خواهید کرد که خریدار آن که بوده باشد؟ خبر بدهیم که رئیس کاپ (ولدن) جناب (اونکل پرودانت) بود. اعضای کاپ بعد از بدست آوردن این نعمت عظما صبر و درنگ را مناسب ندیده همانندم بکار آغاز نهادند. ودرزیر نظارت ونگرانئی (هرری تندر) نام بالون ساز مشهور جماهیر منفقه بساختن یك بالون بسیار متین و مکملی شروع نموده شد.

امریکائیـان برای اینگونه کارهائیکه منافع عمومیه را خدمت کنند کیسه های خود شانرا خیلی زود باز میکنند. لهذا پیش ازانکه شرکت تشکیل بیابد ازهر طرف پسه هارنجتی گرفت، وچون آغاز بکار شد سه صد هزار فرانگ گرد آماده بود.

(هرری تندر) بالون سازدرین فن خیلی مهارت کامله را مالك بود این آدم هزارهابار تجربهٔ بالونرا اجرا کرده بود. اما بسبب سه تجربهٔ خود شهرت یافته بود. در تجربهٔ اول خود بقدر دوازده هزار متره از روی زمین برهوا بالا برامد. وبکمال موفقیت باز بالون خود را فرو آورد. در تجربهٔ دوم از نیورك تا به سانفرانسیسکو که منتهای غربی امریکاست از روی هوا سیاحت نمود. در تجربهٔ سوم ازهزار و پنجصد متره بلندی بالونش بر زمین افتد. ولی بمهارتیکه داشت خودرا از تهلکه

رهایی داده تنها یك پایش لنگ گردید .

حالا معلوم گردید که کلپ (ولدن) بسبب ماشینی که خریداری کرده بود مسئلهٔ بالون را که با ماشین متحرك شود خیلی پیش برده بود . در کارخانهٔ مشهور (تورنر) که در فیلادلفیا واقع است یك بالون بسیار بزرگی که تابحال مانند آن ساخته نشده است برروی کار انداختند . درجهٔ مقاومت و توانائی این بالون را به این صورت تجربه میکردند که در درون آن هوای بسیاری به تضییق و فشار داخل کرده میدیدند که تا چه درجه توانائی و قوت را مالک است .

اگرچه بالونی که (نادار) نام بالون پران در سنهٔ ۱۸۷۰ ساخته بود ششهزار متر مکعب . و بالون (شردن دیز) [illegible] هزار متر مکعب . و بالون (جیفر) که در نمایشگاه سنهٔ ۱۸۷۸ کشیده بود سی هزار متر مکعب حجم‌ها را مالك بودند اما این بالون کلپ (ولدن) تمام چهل هزار متر مکعب حجم دارد که اگر رئیس [illegible] و [illegible] او بقدر آماس بالون خود بر خود ببالند . و بدرجهٔ پرواز بالون دماغهای شان پرواز غرور گیرد جا دارد !

این بالون مخصوص این نیست که محض طبقات بلند هوائیه را سیاحت کند . [illegible] که نام آنرا (غرهند) نهاده اند یعنی دایماً به پیش برود . پس [illegible] بالون [illegible] بعوض ماشین جدید آن [illegible] مقاومت و تو[illegible] آن [illegible] آن مطابق خواهد آمد !

اعضای کلپ (ولدن) هر روز در زیر ریاست پرودانت و فیل ایوانس در دالان بزرگ کلپ جمع آمده در باب بالون (غوهد) خودشان و تکمیل کردن نواقصات ان مذاکره ها و مباحثه میکردند • زیرا اگرچه همه کس برین فکر بودند که بعد از یکهفته (غوهد) بواسطهٔ ماشین تارهٔ خود در روی هوا بقطع مسافه آغاز خواهد نهاد • اما هنوز کار غوهد به اینقدرچه ها نرسیده بود • چونکه هنوز بسیار مشکلاتی در پیش مانده بود که حل آن لازم بود !

از جمله مذاکره و مباحثهٔ وضع کردن پروانه بود که بعضی میگفتند به پیش باشد و بعضی میگفتند در دنبال • چنانچه یك شمهٔ ازین مباحثه را در اول این باب شنیده بودیم •

در باب جای وضع کردن پروانه مذاکره بدرجهٔ شدت و درشتی پیدا کرد که کار از مباحثه گذشته بمجادله منجر گردید • در میان اعضایی که طرف دار ربط دادن پروانه را به دنبال • و اعضایی که طرفدار ربط پروانه را به پیش رو بودند و عدد شان هم مساوی بود چون المسلط غلیطهٔ سب وشتم درگرفت که کار بمشت و سیلی کشید • از انهم گذشته بضرب چوبهای دست رسید • و هیچ باقی نمانده بود که دوئلوی دو فرقهٔ اعضای کلپ را نتیجه بخشد که درین اثنا در مجلس یك تبدلی بوقوع آمد •

این تبدل این بود که خدمتکار کلپ بی آنکه بشماته و قیل و قال اعضای

مجلس حواله سمع اعتبار کند یکسر بسوی چوکئی رئیس پیش آمده یك (کارت ویزیت) یعنی ورقهٔ طلب ملاقات یك شخصی را برئیس بداد .
رئیس یکبهك شدت اشپلاق قوتهٔ کی را که داشت بنواخت حاضران مجلس ساکت شدند . چونکه نواختن این اشپلاق امر رئیس مجلسست که برای سکوت حاضرین نواخته میشود .
رئیس گفت :
— چیزی گفتنی دارم .
همه اعضا بیکزبان — چه گفتنی دارید ؟ بفرمائید !
— یك آدم اجنبی میخواهد که به دالان مذاکره درآید . باز همه بیکزبان
— نی ! نمیشود ! جوز نیست !
— این شخص اجنبی در کارت ویزیت خود نوشته که در خصوص واهی بودن افکاریکه بالون بوجه دلخواه برروی باد رانده شود دلایلها و ثبوتها بدست دارد .
ازین سخن بار درمیان اعضای کاپ قیل وقال پیداشده همه گی بار بیکبارگی گفتند :
کیست این مرد گستاخ ؟ بیاید که به بینیم !



باب سوم

یك مرد بیكانه در كلب (ولدن) خود را چسان تقدیم میكند ؟

همه اعضای كلپ چشمهای خود را بدروازهٔ دالان دوخته منتظر داخلشدن مرد بیكانهٔ كه واهی بودن فكر موفقیت وكامیابئی تشبثات بالون رانئی شانرا براثبات كردن گستاخی وجرأت میور زدیماندند ، و یك سكوت و آرامئی در دالان پیدا شد • اما تعجب خواهد شد كه اعضای كلپ برین یك چگونه راضی شدند كه اینچنین یك بیكانهٔ گستاخی در كلپ داخل شود ؟ این راضی شدن اعضای كلپ ازینست كه از خدا یك آدمی میخواستند كه جوش وخروش قهر وغضب خودشانرا بران خالی كنند !

دروازهٔ دالان بازشد • یك مردمیانه بالای توانای سفید پوست زرد موی ریش تنكی دردالان درامد ، وبی پروا درپیش میز خطابت آمده ودستهای خودرا بر میز گذاشته به‌اواز تیزی گفت :

— ای امریكائیان ! نام من (روبور) است • عمرم سی ساله ، وجودم بسیار توانا ، معده ام آنقدر خوب ودرستست كه هرچیز را بكمال خوبی حل وهضم میكند • قوتم بسیار زیاده • چشمانم بسیار تیزبینست • اینست كه این احوال غیر معنوی شخص منست !

حضرین میشنوند ، وهیچ نمیگویند ! چونكه اینگونه آغاز نطق تابحـ

هیچ نشنیده اند . آیا این آدم دیوانه است ؟ یا یك حقه باز است ؟ یا چیست ؟
هرچه که باشد خواهد بود ! اینقدر هست که در کلام و تقریرش یك تأثیر
عجیبیست که این گروه پر شور و شر ، و اعضای شماتت آور را بسکوت
مجبور توانسته است ! یعنی بعد از ان طوفان عظیمی که ذکر آن را کردیم
در دالان مذاکره یك سکوت غریبی قایم شد .

براستی که شخص (روبور) چنانچه خودش تعریف و بیان کرده بود
همچنان بود . قامتش میانه . اعضای بدنش مربع های منتظم تشکیل داده
بود . خطی که از شانه هایش یکسر بسوی پاهایش فرو آمده باهمدیگر
خیلی موازی و برابر است . برین جسدیکه خطهای طرفین آن بایکدیگر
تماماً موازی میباشد یك کلهٔ مدوری که بیك گردن کلفت و قوی باشانه
های پهن و منتظم مربوط شده است تصور کنید تا کلهٔ (روبور) رادیده
شوایید ! این کله را در اول نظر بکلهٔ یك گاوی تشبیه خواهید داد امّا
چون خوب نظر کنید در سیمای آن چنان یك لمعهٔ ذکاو هوشیاری می
زند که حیران میشوید . چشم های درخشنده به ابرو نزدیك کم مژکان
آن ابرو و مژکان در زیر تأثیر اعصاب او بحرکت دایمی مجبور است .
موهایش زرد [illegible] ولی کمی بهم پیچیده و خیلی درخشانست .
سینه اش فراخ ، و [illegible] بزرگ کورهٔ آهنگری بالا و پایان میشود .
بازوها ، دستها ، ساقها ، قدمهایش مانند شاخهای یك درخت قوی و کلفت

تنهٔ بنظر میخورد .

در پشتهای لبهای نوك تاب خوردهٔ حریف از بروت هیچ اثری نیست . اما از زیر چنه‌اش یك ریش تنك بردار کوتاه دوشاخ بی بزکری دیده می شود . چنه ، اما چه چنه ! چنهٔ که درقوت از چنهٔ تمساح یعنی واکو هیچ پاکم نمیآرد !

این آدم آیا محصول کدام مملکت است ؟ اینست که معلوم کردن اینمسله یکقدری مشکل است . باوجود اینهم خبر میدهیم که زبان انگریزی را خیلی خوب میگوید ، وشیوهٔ لسانیکه امریکائیانرا از انگلیزان فرق میدهد در کلامش پیدا نیست .

حالا چون یك فکری در باب اوصاف سراپای این مرد بیگانه پیدا کردیم بشنویم که چه میگوید ؟ روبور ، برسخن خود دوام نموده گفت :

— حالا جهت معنوئی شخص خود م را بشما بدانانم : من مهندسم صلابت ومتانت اخلاقم از صلابت ومتانت وجودم هیچ پس نمیماند . از هیچ چیزی ، و هیچکسی نمیترسم . درفکرم چنان یك قوت قراری موجود است که در پیش هیچ کارها جز نمانده ام . بریك کاریکه نیت وعزم کردم هرگاه تمام امریکا برپا خیزد ، همهٔ دنیا مخالفت کنند بر منع آن موفق نمیآید . یك فکریکه حاصلکردم اعتراض را بران طاقت نمی آرم . مقصدم ازین تفصیلات اینست که میخواهم خود را بشما خوب

بسستام ، بنه خواهید گفت که از خود بسیار بیا نهایان کردم ، هرچه که دل تان میخواهد بگوئید هیچ پروا ندارم . امّا رجا میکنم که از حالا ملاحظه کنید . وسخنی را که میخواهم آغاز کنم آنرا قطع نکنید . زیرا درینجا برای گفتن بعضی سخنانی آمده ام که شما را خوش نیاید ، و بر شما گران افتد .

ازینسخن (روبور) در میان صف اول اعضای کلب (ولدن) یك غرغر خفه شدهٔ پیداشد . این غرغر دلیل این بود که در دریای دماغهای اعضای کلب یك جوش طوفانی پیدا شود .

رئیس پرودانت خود را بزور ضبط کرده توانسته گفت :
— بگوئید ! بگوئید ! بشنویم که چه میگوئید ؟

روبور — میدانم ، که اینچنین دماغ هایی موجود است که هنوز برین یك قانع وقایل هستند که بالونها بهر طرفیکه دل بخواهد سوق ورانده شود و تجربه هائیکه از یکعصر به اینطرف درینباب اجرا شده و هیچ نتیجه نه بخشیده هیچ نمی اندیشند . ومیخواهند که بالونهای پوسیده خام خود شانرا بقوت مشین بخاریا دینموی الکتریك بطرفیکه آرزو دارند ببرند . اینهم ازفکر های خامی که بیکچند تجربهٔ ناقصی که در بعضی دالانهای (؟) زیر هوا های جزوی اجرا شده است پیش آمده است . اینست که شما یان صد هزار های هستید که بر همین گمان واعتقاد میباشید ،

و برای اینکه این مالیخولیای شما مبدل حقیقت شود بصدها هزار زر سرخ خودتانرا ایکان بهوامی اندازید!

تعجب اینست که حاضرین مزاج آتشین به اینسخنان پهلو دار طعنه گزین روبور باتمکین هیچ چیزی نگفتند! آیا کر شدند؟ یا آنکه بهوس آن افتاده اند که به بینند که آیا این اجنبئی جسور توانا گستاخئی خود را تا بکجا ها پیش میبرد؟

بهرصورت، روبور بر تقریر خود دوام ورزیده میگفت:

— یکقدری بیندیشید! یك بالونی که از زمین بقدر یك کیلو گرام ثقلت برداشته بهوا شود بیك متر مکعب (غاز) محتاج میشود. این غاز نسبت بمد دکیلو گرام افزونی میگیرد. محفظهٔ که این غاز دران بگنجد نسبت به متر هـای مکعب غاز بزرگی و آما سیده گی پیدا میکنند. پس انصاف کنید که بیك باد بان کشتئی کوچکی چون باد نیم تندی بر خورد لاا قل قوت چار صد اسپ را حاصل میکنند. حالا چگونه تصور میشود که بمقابل اینچنین یك بادی آنچنان یك بالونی که استادگاه آن خود بادباشد بواسطهٔ یك ماشینك کوچکی که دردرون بالون وضع شده است چگونه مقاومت خواهد توانست؟ آیا نمی اندیشید که درهو اهای طوفانی باد بر یك محلی که یك متر مربع وسعت داشته باشد چار صد کیلو گرام ثقلت میدهد؟ پس فرض کنیم که سطح بالون شما صد متر مربع باشد، آیا بر ان چهلهزار

کیلو قلت نمیرسد ؟ آیا خلاق کائنات هیچ یك مخلوقی که به بالون شما مشابهت داشته باشد خلق کرده است ؟ آیا شما ادعا کرده میتوانید که مرغان پرنده بسبیکه از هوا سبکترا ند برروی هوا بالا برامده پرواز میتوانند ؟ اگر اینچنین ادعا بکنید اینست ترازو ، اینست مرغ ، اینست هوا !

اما باوجود اینهم من نمیگویم که مسئله چون چنینست انسان از مالك شدن بر کرهٔ هوا فارغ شوند ، و از فکر درزیر حکم آوردن کرهٔ هوا دست بشویند ! نی نی ! اینسا نها چنانچه زمینها و بحرها را بواسطهٔ اختراعات خود درزیر چنگ تصرف خود آورده اند کرهٔ نسیمی را نیز لابد حاکم باید شوند ، اما نه به اینصورتی که شما تصور کرده اید که از هوا خفیفتر شویم تا بر هوا برائیم ! نی نی ! ... شیهای سنگین تر از هوا بر هوا حاکم شدن میسر میشود !

اینسخن (روبور) همهٔ اعضای کلپ را بجوش و خروش آورد د دهن همه کس بر روبور باز شد ، نعره ها و فریادها از دهنها جهیدن گرفت چونکه اینکلام (روبور) علناً اعضای کلپ (ولدن) اعلان حرب ست زیرا معلوم گردید که (روبور) از طرفداران مسئلهٔ (از هوا سنگینتر) میباشد حالا نکه کلپ (ولدن) بر فکر مسئلهٔ (از هوا سبکتر) بنایافته است .

ارباب فن بالون ، و هوسکاران ترقی این صنعت حکم فرمایی هوا همین دو فرقه میباشند که مجادله و مناقسهٔ شان دایمی الجریانست .

روبور به این جوش و خروش مردمان اهمیت نداده منتظر ساکت

شدن شان بماند . رئیس (پروذالت) مردمانرا بسکوت اشاوت کرد .
بمجردیکه اوناسکوت حاصلگردید روبوز بسخن آغاز کرده گفت :

— بلی بلی ! حاکم شدن برکرهٔ هوا بماشینهای طیار از هوا سنگینتر موقوفست . هوای نسیمی نقطهٔ استناد بسیار متینیست . زیرا اگر هوا در یك ثانیه چهل و پنج . زه سرعت داده شود ، یك آدمی که در زیر پاهای خود مالك عشر یك . تر مربع یك سطح باشد برروی آن هوا ایستاده شده میتواند . و اگر سرعت را در ثانیهٔ نود . زه برساند انسان پای لخت برروی هوا رفتار کرده میتواند . بنابرین میگویم که اگر بواسطهٔ حرکت دوریهٔ یك پروانه که هوا را به این سرعت واپس براند برروی هوا حرکت بکنیم نتیجهٔ کامیابی را بچنگ آورده میتوانیم . و اگر اینچنین ماشینهای طیاری که هوا را به این سرعت بلکه ازینهم بیشتر بقوت پروانه های خود رد و دفع بتواند بدست نیارید . و بر همین فکر سقیم از هوا سبکتر بمانید هیچگاه مظفریت و کامیابی را نخواهیدیافت . و اگر بگوئید که مرغان پرنده هوا را در شکم خود شان گرم کرده و بدینصورت از هوا خفیفتر شده طیران میکنند این غلط محض است . چرا که اگر چنین باشد حساب کنید که این مرغ غایت بزرگ [illegible] برای پریدن [illegible] هوا [illegible] گرم [illegible] جست . آیا چنین غایه از شکم بزرگ درکجاست ؛ محقق بدانید که شما باین بالونهای آمسیدهٔ بیکارهٔ خود بهیچ صورت موفق نخواهید شد ؛

رئیس پرودانت که تاحال خودرا بزور ضبط میکرد گفت :

— افندی ، شما سخن (فرانقلن) مشهوررا فراموش کرده ایدکه او چون نخستین بار بالونرا بدید گفت : «هنوز طفلست ، اما بزرگ میشود» اینست که حالا بالون بزرگ شده است .

— عفو بفرمائید رئیس افندی ! بالون بزرگ نشده امّا آماسیده . مگر نشنیده اید که گفته اند (فربهی چیزی دگر آماس چیزی دیگراست) افندیان ! بخوبی بدانید که بالونهای شما بزرگ نشده آماس کرده است بزرگی ، مظفریت . غلبه برای ماشینهای طیار است نه برای بالونهای آماسیدهٔ شما !

اینست که این سخن (روبور) در حق کاپ (ولدن) یك تحقیر بزرگی شمرده میشدو بر تصور و فکر شان که ازسالها میپرورانیدند سر راست یك هجوم تعرضی بود . لهذااز هرطرف گونه گونه مقابله ها و مدافعه ها بر سر روبور ریختن گرفت ، واز هرطرف صداهای :

بیرون برارید این گستاخ نامنسب را !

- نشنوید سخنان این حریف کثیف را !

- - بلی بلی ! بیندازیدش . تااثبات شود که ازهو اسنگینتر نیست !

بلند گردید . و مننداینگونه سخنان بسی ایشپلاقهای تحقیرانه نیز از هرسو بدمید . حالا نکه هنوز کار بقول منحصر بود ، وبفعل منجر نشده

بود. روبور غیور صبور بهیچیکی از ینسخنان التفات نکرده باز باینصورت فریاد براورد :

-- افندیان بالون پران بدانید که ترقی درشماها نیست ، ترقی وکامیابی درطرفدا ران ماشینهـای طیار است . مرغان میپرند امادقت بکنید که آنهابالون نیستند ، بلکه ماشینهای طیار هستند . . . .

یکی از اعضا -- نی نی ، مرغان برخلاف قواعد میخانیکیه میپرند !

روبور -- غلط کرده اید ، ازوقتیکه صورت پرواز مرغان درزیر نظر دقت وتحقیق گرفته شده بتحقیق پیوسته که دست قدرت آنهـارا بقواعد فن میخانیکی مطابق برهوابلند کرده است ، واز انروزکار شناسان حقیقت بخوبی دانسته اند که برای برامدن برکرهٔ هوا بجز تقلید آنهـا دگر چارهٔ نیست . مرغ (آلباتروس) یکنوعی ازعقابهای بزرگـ که دریکدقیقه ده بار بال میزند ، ومرغ (قاشیقچی) یکنوعی ازمرغان بحری که دریکدقیقه هفتاد بار بال میزند ، و . . . .

اعضا -- نی ، هفتاد ویکبار !

روبور -- زنبور که دریك ثانیه نودود وبار بال . . . . .

اعضا -- نی نی ، نود وسه بار میزند !

روبور -- ومگس که درثانیه سه صد وسی باربال میجنباند ، و . . . .

اعضا -- نی نی ، سه صد وسه ونیم !

روبور — پشه قدر ثانیه ملیونها بار ......

اعضا — نی نی نی، ملیار ها بار!

روبور — شما هرچه که میگوئید بگوئید! محقق بدانید که همهٔ این پرندگان را دست خلقت یك یك ماشین طیاری خلق کرده و آلات ماکینه های شانرا بسرعت پرواز شان مناسب و مطابق ساخته، و از طرف انسانها برای تقلید آنها تا بحال بقدر شصت آله های مختلف برای تجربه ساخته شده است که ....

یکی از اعضا — بلی! اما چنان آله هائیکه یکی به پرواز موفق و کامیاب نیامده است!

روبور — [illegible] که شما توقیکه بالون خود تان را به آماسانیدن [illegible] شوید یکی از [illegible] آله ها دورادور کرهٔ زمین از روی هوا سیر [illegible] نماید!

فیل ایوانس — [illegible] ماکینیست افندی: در مدح وثنای ماشینهای طیار [illegible] پروازی کردید، آیا خود شما اینچنین مشین ساخته، ودور عالم گرده توانسته اید؟

[illegible]

... هیچ شبهه نکنید!!!

واه، واه! معلوم میشه د که شما در جو هوا گردش کرده اید، بر

هوا حکم رانده اید ، مظفر شده اید ؟

اعضا — قح ، قح ، قح !!! چون چنینست زنده باد مظفر رو بور !

رو بور — بسیار خوب ! منهم این نام مظفر رو بور را قبول کردم چرا که به این نام حق دارم .

جیم سیپ — اگر ادن باشد ، ازین دی حق بودن شما یکقدری شبهه بکنیم . و بر باور نکردن آن خود را ذی حق بدانیم !

روبور ازین سخن جیم سیپ که عاما ورایس و غگویی متهم نمود بغضب آمده گفت :

— افندی ! در وقتی که از یك مسئلهٔ جدی و حقیقی بحث و بیان رانده شده سخن را استهزا و تکذیبها دور دادن خوشم نمیآید . لهذا میپرسم که این شخص کستاخ که مرا بدروغگوئی تحقیر کرده چه نام دارد ؟

جیم سیپ — من جیم سیپ است . از گروه سبزه خواران میباشم .

روبور — جیم سیپ افندی ! روده های سبزه خواران از روده های دیگر مردمان درازتر است . بجا نمی آید که روده شما نیز در ینباب شاگردی روده های شما را کرده باشد !

ازین سخن روبور که تحقیر عظیمی در حق یکی از اعضای مهم کلاپ (ولدن) بود طوفان پرشور و شر کلاپ که بحال سعادت و آرام بود جوش و خروش بود دفعةً تموج و غلیان نمود . از هرکه صداهای غلیظ و شدید سبزاوشتم

بالا برامد . یکی میگفت :

— بیرون بیندازید این رذیل بی ادب را !

دیگر — مانند ماشین طیارش بهوا کنید !

دیگر - بزنیدش تا آماس کند !

دیگر — برروده هایش رااردرازیش افزونتر سازید !

ومانند اینگونه سخنان بهزاران ! والحاصل قهر وشدت بالونیان کلب ولدن بدرجهٔ بالارسیده بودکه از جاهای خود برخواسته اطراف میزیکه روبور درپیش آن ایستـاده بود از هر طرف فراگرفتند . ودستها ، و چوبها ، وبوطها برسرروبور ریختن گرفت .

روبور ، دست بجیب کرده ودو طپانچهٔ شش میله براورده برهجوم کنندگان خود پنج بر آتش داد ، ویك دود کثیفی دالان کلب را احاطه کرده روبوردرمیان آن دودهٔ غلیظ ازمیان صدمه ستی که مانندامواج بحر برو هجوم کرده بود غیب گردید . طپانچه چون هوایی انداخته شده بود هیچ یك واقعهٔ بوقوع نپیوسته .

—✠ باب چارم ✠—

—✠ حده . کارو . قوی درجه ر س سیو رید ش لرزه م ید . ک —

اعضای کلب ولدن همیشه . . . . است که چون هر روز بعدازمذاکره

به کوچه میبرایند این یك را عادت کرده‌اند که آنقدر شماته . وقیل وقالها میبرارند که مردم اطراف وجوانب خود را خیلی آزار میرسانند . واز همسایه‌گئی خود بیزار میکنند . وازینست که مرد مان محله چندبار از دست این مردمانی که در کوچه نیز بمذاکرات فنئی خود عالم را بیراحت میکنند بحکومت شکایت کرده‌اند . اما تابه ایندم مانند امروز قیل وقال پر اشکال اعضای غریب الاشکال عجیب الآمال مختلف اقوال کلپ بالون اعمال دیده وشنیده نشده بود . آنقدر جوش وخروش وهایهوی شان در کوچه بلندشد که پولیس بمداخله کردن مجبور گردید .

اما اعضای کلپ به این قیل وقال پرشور وشر خودشان تایکدرجه حق هم دارند . زیرا بیچارگان درحالتیکه بهزاران شوق وهوس در فکر کار و دربالون پرانی خود بمذاکرهٔ ربط دادن پروانهٔ آن مشغول بودند . یك مرداجنبئی گستاخی آمده بی آنکه بر گستاخی مسئلهٔ (از هوا سنگینتر) قیام نمود . بالون (غوهد). ویکی از اعضای معتبرشانرا بیر تحقیر کردن جرأت ورزید! ودر حالتیکه میخواستمدار وحق انتقام خودرا بگیرند . حریف ازمیان غائب گردید .

پس اگر اعضا ان کلپ هرقدر جوش وخروشی که بکنند بجاست و ازینست که به این تحقیر تحمل نکرده فرقه فرقه شده اند . وچون بکوچه برامده اند بهرراهی که پیش روی شان برابر آمد رفته اند . وبه هره

های بلند با همدیگر گفتگو کرده بهر طرف روانه شده اند . و بخانه های مردمان . ومیخانه ها. و قهوه خانه ها درآمده روبور را پالیدن گرفته اند ولی هیهات ! در تمام شهر فیلادلفیا هیچ اثری و خبری در هیچ گوشه و کناری از روبور نیافتند ! از ین سبب قهر و غضب اعضا دو بالا گردید . و قسم کردند که همهٔ امریکا را جستجو کنند و روبور را بدست آرند . و برین قصد و عهد از همدیگر جدا شده هرکس بسوی جاهای خود برفتند .

تنها دو نفر از میان شان بود که بنیت عود بکردن بسوی خانه های خود نشدند ... این دو شخص رئیس (پرودانت) . و کاتبش (...) بودند که بسبب رقابتی که بشدت درمیان شان دوام داشت ... وقارا وسیلهٔ خوبی پنداشته تا که میتوانستند باهم مباحثه ... را بصداهای بلند قوت میدادند . و برهمدیگر اعتراضها ... همدیگر ... و ... راه ...

... این ... که خدمتکار رئیس پرودانت بود از پی افندی خود ... میکرد ... رئیس و کاتب جریان می یافت از مباحثه ... نتیجه ... بود . فیل ابوانس میگفت :

... اگر ... کاتب ... میبود اینچنین رذالت هیچ ... بوقوع نمی آمد .

— خوب ، اگر شما رئیس میبودید چه میکردید ؟

— پیش از آنکه دهن خود را باز میکرد سخن آن حریف محقر را میبریدم .

— اینچه سخنست که شما میگوئید ؟ برای سخن بریدن او دهن باز کردن وسخن گفتن او لازم بود . حالا نکه شما میگوئیدکه پیش ازدهن باز کردنش سخن اورا میبریدید ! من هیچ معنئی اینسخن شمارا ندانستم !

اینست یك نمونهٔ سوال و جواب این دو رقیب . دیگر کلمات آنهارا ازهمین نمونه قیاس نمائیم . این دو رفیق بهمینصورت بمباحثه برهمدیگر هجوم ورزیده درکوچه هائیکه پیشروی شان می آمد میدرامدند . رفته رفته بچنان محله های دوری افتادند که از جای خود بسیار دور شدند . فریقولن ترسنك بی جگر نیز ازدنبال شان روان بود و چون میدید که افندئی اودرجاهای دور دست تك وتنها میرود بیراحت میشد وبه اندیشه می افتاد .

معلومست که فریقولن ازجاهای تك وتنها چندان خوش نمیشود علی الخصوص در چنین نیمهای شب ! حالا نکه تاریکی نیز زیاده است . نمیدانم بسببی که حال بدزیت آن گذشته است گ روشنی میدهد . ازین سبب فریقولن بیچاره هم براه میرود ، و هم خیلی اندیشه ها ووسواسهای ترسناکی فکرش رازیر وزبر میکند . وهر دم به اطراف و

جوانب خود نظر می اندازد ، و بعضی خیالهای جسها و پریها در نظرش تجسم میکند .

رفته رفته رئیس پرودانت ، و کاتب فیل ایوانس آنقدر در مباحثه ومناقشه فرورفته بودند که نمیدانستند که بکجا میروند . مگر سراسر از شهر بیرون برامده راه جنگل (فرومون پارق) را گرفته اند . ومتصل بعجاله دوام ورزیده از سر پل نهر (شویلقل) گذشتند . و در یك بیشهٔ که از یکطرف باجنزار و از یکطرف بادرختزار محاط بود داخل شدند .

درینجا خوف و بیم فریقولن خیلی زیاد شد . علی الخصوص از وقتی که از پل گذشته اند خیال میکند که درپی شان یك پنج شش نفر تعقیب میکنند که ینعمس خوف و بیم درا افزون ترمیسازد و بدنش بلرزه میدرآید .

فریقولن بیچاره بلی ترس و بیم یکدرجه حق هم دارد . زیرا فریقولن رنگیست ، سرپست و بچق او که بدن ضعیف او دیده میشود چنان نشان میدهد که از مردمان (قروین جمه ئی) باشد هو پست ویکساله است . اخلاقش هم خیلی بیسمت است . پرخورکاهل ، و ترسنده یك حریفیست . سه سال است که بخدمت پرودانت میباشد .

درین اثنا مباحثهٔ دو ، ... درجهٔ ... شدت نموده بود کار از گفتگوی مناقشه آمیز برامده ... دو ... گفتن رسیده بود ! اما اگر

ازین مجادله یکقدری فارغ شده بهاطراف خود نظر میکردند البته برای شان بهتر بود . زیرا در یکطرف بیشه یك جسم مهیبی دیده میشد که غیر متحرکت و آرام ایستاده بود ، وچنان گمان میشد که این جسم از اجتماع صدها آسیابهای بادی تشکیل یافته است .

اگرچه فریقولن بیچاره غیر از دیدن این جسم مهیب یکچند آدمی را هم دیده بود که در پی تنه های درختان سنخو و کمین گرفته بودند . واز بیم مانند برگ بید میلرزید ولی از بیم افندی خود چیزی گفته نمیتوانست . ولی رفته رفته صبر و توانش زایل شده مجبور گردید که افندی را خبر بدهد . لهذا بصدای لرزان لرزان وخفه شده پر هیجان گفت :

— مستر اونکل ، مستر اونکل !

ولی مستر اونکل یعنی پرودانت که فریقولن همیشه او را همچنین خطاب میکند بمجادله ومناقشهٔ فیل ایوانس آنقدر مشغول نبود که بجواب فریقولن بیچاره پرداخته بتواند !

فریقولن دومرتبه باز میخواست که فریاد برارد . ولی والسفا که فرصت فریاد ایش نماند . چونکه دران اثنا از درختان بیشه یك ایشپاق خفیفی نواخته شده در آن واحد شش نفر مرد قوی وتنومندی برایشان هجوم نمود . و برهر شخص دو دو نفر حمله آورده بچهار ان سرعت وقوت بیچاره هارا گرفتند که فرصت هیچ مدافعه ومقابله برای شان باقی نماند .

در ظرف یکچند ثانیه چشمهای شان را بستند ، دهنهای شانرا نیز ، دستها و پاهای شانرا با هم ربط کردند ، ومانند جوالهای مال بر پشتهای خود بر داشتند !

پرودانت ، وفیل ایوانس در اوّل امر چنان گمان کردند که درین نیمشب بهجوم دزدان شبگردی که این گونه هجوم مهار ادام رزق خود مقرر نموده اند گرفتار شده اند ٠ امّا دیدند که هجوم کنند کان جیبهای شکار شدکان خود شانرا نمیپالند ٠ وباوجودیکه در جیبهای هردو رفیق بقدر یکچند هزار دولار زر ودینار نقد وبانکنوت نیز موجود است ولی کسی به آن غرض نمیگیرد ٠

بعد ازمرور یکدقیقه بعد ازانکه ازیك دو سه پته زینه بالاشدن وفرو آوردن خودشانرا حس کردند گذاشته شدن خودرا بریك زمین تختهٔ ئی دانستند ٠

در پئی این کارهائیکه بیك چابکدستئی بسیار عجیبی اجرا گردید بعضی صداهای گوناگون غریبی ، و یك لرزش وغرّشی بگوش شان برخورد که صداهای مذکور متصل از یکنوع (فررّرر ، فررّرر ٠ فررّرر !) مرکب بود ! در میان اینقدر فررّررهای بسیار پئی هم ؛ دیگر چیزی فهمیده نمیشد ٠

روردیگر شورش وهیجانی که در فیلادلفیا برپاشد خارج دایرهٔ توصیف

وتعریفست ! هنوز وقت صبح بود که در تمام شهر حوادث دیشبهٔ کاپ ولدن که عبارت ازداخلشدن یك مرد اجنبئی که (روز بور ، یا آنکه ، مغلفو روبور) نام وعنوان داشت در دالان مذاکره ، وبعد ازانکه کاپ راتحقیر کرد دفعةً ازمیان غائب شدن آن نشروشایع گردید .

امّا چون خبر گم شدن رئیس کاپ . وکانب او نیز درهمانشب بمیدان آمد کار دگرگون شد !

در هرطرف شهر ، در داخل وخارج تحریات وجستجوها بعمل آمد هیچ گوشه وکناری نماند که جستجو نشد . امّاهزار افسوس که هیچ ثمرهٔ حاصل نشد . بهرطرف تلگرافها کشیده شد ، دراخبارها اعلانها واشتهارها نوشته شد باز هم هیچ فائدهٔ نکرد . هرگاه زمین شق میشد ورئیس وکاتب دران میدرامد باز هم اینقدر زود گم نمیشدند !

بعدازوقوع اینحال اخبارها از عدم امنیت امر [illegible] شکایت کرده زیاده شدن پولیس را طلب کردند . حتی بعضی فرقه هائی که بر ضد حکومت بودند [illegible] قیل وقالها را بیشتر کردند :

— چون در میان [illegible] هر های پر انبوه مشهور این گونه سرقه های انسان بوقوع [illegible] برای پولیس حالا لزوم میماند با [illegible] که پولیس [illegible] خصمت بدهند .

ولی هیچیک [illegible] هیچ فائدهٔ [illegible] رخصت

شدند ، و نه غایب ها پیدا !

رئیس و باشکاتبش از جائیکه رفته بودند هیچ خبری و اثری نشان ندادند .

اکرامیه ها و وعده های بخششی زیادی از طرف کاپ به خبر آورندگان رئیس و باشکاتب وعده شد . و این وعده ها برای این بود که ادنا یك خبری یا اثری از انها بدهند . افسوس که هیچ ثمرهٔ نداد .

باب پنجم

آثار کین و غرض در مابین رئیس و کاتب در کجا برطرف میشود ؟

بیچاره کان اسیر افتادگان چون چشمها و دستها و دهن های شان محکم بسته شده بود مجال حرکت . و فریاد ، و دیدن برای شان نبود . اینچنین حل البته که انسان را خیلی دلتنگ و جگرخون میسازد ! علی الخصوص مانند پرودانت و فیل ایوانس اشخاص آتشین مزاج را ! از همه بدتر این بلا که فاعل این خیانت خود را نیز نمیدانند که کیست . و اینرا هم نمیدانند که آیا این جائیکه ایشانرا مانند جوالهای سربستهٔ مال و اشیا آورده گذاشته اند چه جایست ، و در کجاست ؟ حالانکه اینرا هم نمیدانند که آیا هنوز بر سرشان چه چیز ها خواهد آمد ؟ و آیا این آواز (فرر رر ، فرر رر) چه چیز است ؟ پس چون اینهمه احوال ناگوار غیر معلومه را با آتشین مزاجئی این دو تند خو . در زیر نظر داریم درجهٔ حدت و غضب رئیس

پرودانت وسرکاتبش فیل ایوانس را تا یکدرجه تصور کرده خواهیم توانست !

پرودانت وفیل ایوانس اگرچه نمیدانند که چه خواهند شد ولی به این یك محقق میدانندکه فردادرکاپ ولدن ریاست واجرای وظیفه نمیتوانند!
هرگاه از فریقولن بپرسید که آیا او بچه فکر وتصور است ؟ میگوئیم که آن بیچاره رایکقلم قوهٔ تفکر وتصور باقی نمانده ، ازوقتیکه بهجوم ناگهانی گرفتار آمده تابه اینندم هیچ بهوش نیامده ، گویااز زمرهٔ زندگان برامده درذیل مردکان درامده است !

بقدر یکساعت بهمین صورت بماندند ، هیچ کس در پیش شان نیامد . حدت مزاجان بیچارهٔ ماهینا لیدند ، و از پس دسمالی که دهن شان با آن بسته است بعضی صدا هـای مدهش خفه شدهٔ بر میکشیدند . و خیلی برخود میپیچیدند که اینهم درجهٔ غضب و شدت خاموشانهٔ شانرا نمودار میکرد . بعدازانکه یکمدتی همچنین پیچتاب خوردند ، و برای باز کردن دستهای خودهیچ فایدهٔ ندیدند آرام وخاموش ماندند تا باشد که ازقوهٔ سـامعهٔ خود یك فائدهٔ بردارند ، یعنی چیزیکه بچشم دیده نمیتوانند . بلکه بگوش آنرا بشنوند . ولی واأسفا که بجز صدای (فررزر . فررزر . فررزر) که بیك آهنگ ویك وتیره بگوش شان برمیخورد دیگرچیزی شنیدن ممکن نبود !

دراین اثنا فیل ایوانس شدت وزوررا دربارهٔ باز کردن خود فائده مند ندیده آهسته گی و آرامی رادرباب باز کردن خود پیشه گرفت بعد ازانکه به احتیاط وسعی وغیرت کوشش ورزید به سست کردن دستهای خود موفق گردید . بازبر همانقرار یکقدری کوشش ورزید . گره هاباز شده دستهایش آزاد ماند . همانـدم چشمها و دهن خودرانیزباز کرد ، وچاقوی امریکائی که درجیب داشت کشیده پایهای خودرا نیز رهایی داد ، فیل ایوانس به این موفقیت وکامیابی خود اگرچه برحرکت وتکلم قادرشده ولی چشمهایش باز بردیدن چیزی موفق نشد . زیرا درجائیکه بود ند آنچنان یك ظلمت شدیدی حکمفرما بودکه دیدن هیچ چیزی ممکن نمیشد . تنها در یکطرف دیوار پنج شش قدم بالاتر از یك سوراخ کوچکی یك ضیای بسیار جزوئی می آمد . اینرا هم بگوئیم که فیل ایوانس درباز کردن رقیب خودنیز کوتاهی کرد . دستها و پاهای پرودانت چون آزاد شد همانده دستمالیکه برچشمها و دهنش بسته داده بود دورکشید ؛ برزانوهای خود نشسته باصدای خنده شدهٔ گفت :

— تشکر میکنم !

— نه . تشکر نمیخواهد !

— فیل ایوانس :

— پرودانت ؛

— بلی در ینوقت در ینجـانه رئیس کاپ موجود است ، نه سرکاتب !
مخاصمهٔ که درمابین ماموجودبود برطرف گردید .

— بلی بلی ، سراسر حقدارید . در ینجامخـاصمه‌ها نیست ، بلکه دو نفر
آدمیست که‌ازیك شخص سومی که‌برا نهاجبروزور استعمال کرده‌بگرفتن
انتقام مجبور ومحتاج میباشند .

— آیااین شخص سوم که خواهد بود ؟

— روبور !

— آیاروبور ؟

برهمین نقطه‌هردو رفیق متفق ماندند که‌دشمن شان‌روبور است‌ودر ینباب
مباحثه وجدال رالازم ندیدند . فیل‌ایوانس فریقولن رانشانداده گفت :

— این‌رانیز بازکنیم ، بیچاره رابرهانیم !

— یکقدری صبرکنید ، چونکه‌اگردهنش بازشدشماته وقیل‌وقالش
عالم رابولوله می‌اندازد ، حالآنکه درینوقت مابسکونت محتاجیم‌زیراکار
های بسیارمهمی درپیش روداریم !

— چه کار ؟

— اگرممکن باشد گریختن !

— بلی ، بلی ! اگرممکن نباشد هم گریختن !

و دانت . وفیل ایوانس محقق دانستند که‌این کار رار وبور در حق

شان اجرا کرده ، زیرا اگر دیگر دزد عادتی میبود البته که نقد وجود شانرا از جیبهای شان میبراورد ، ولباسهای شانرا گرفته بعد از انکه یکیك کاردی بر گلوی شان میراند جسد های شانرا در نهر (شیلیقل) می انداخت ودر چنین یك جایی حبس نمیکرد ، اما این جا چه جاییست ، ودر چگونه موضع محبوس میباشند ؟ این است که از همه پیشتر اینمسئله را حل باید کرد ، وباید دانست که این حبس خانهٔ شان چگونه جائیست ؟ پرودانت گفت :

— فیل ایوانس ! اگر ما از دالان مذاکره که برامده بودیم بمباحثه وجدال نمی افتادیم وتابه اینجاها نمی آمدیم این بلا برسر ما نمی آمد ! درین یك هیچ شبهه نیست که روبور بعد از فرار کردن از دالان کلاپ باچند نفر معاون خود مارا تعقیب گیری کرده ، وچون مارا بطرف جنگلها وبی راهه هاپویان یافته فرصت را غنیمت دانسته برما هجوم کرده اند ودر ینجا آورده حبس نموده اند .

— بلی حق دارید !

— حالا از سخنان در گذشته این را بیندیشیم که از وقت گرفتار شدن مادر جنگل ، وانداخته شدن ما درین محل زمانیکه مرور نموده دودقیقه شده ازین یك معلوم میشود که حریفان هنوز مارا از جنگل (فروون) بیرون نکشیده اند .

— راست میگوئید ! اگر از انجا میرفتیم البته حس میکردیم !

— پس من چنان گمان میکنم که مارا دردرون یك عرابهٔ حبس کرده اند ، و این عرابه را نیز چنان میپندارم که از عرابه های در از حقه بازان باشد!

— بلی ، بلی ! همچنینست . زیرا اگر مارا در یك فلوکهٔ که دو نهر است میدرا ور دند از حرکت موج آب میدانستیم . هیچ شبهه نیست که در عرابه محبوس میباشیم !

— این را هم بگویم که هنوز درهمان جنگل هستیم ، زیرا عرابهٔ که مارا دران حبس نموده اند هنوز حرکت نکرده است ، چونکه اگر حرکت میکرد البته حرکت آنرا حس میکردیم . بنا برین از همه پیشتر چارهٔ فرار را جستجو بکنیم ، و پیش از انکه عرابه بحرکت افتد و مارا بدور جاها برد خودرا وارهانیم . بعد از رهایی یافتن به جزا دادن وانتقام گرفتن روبور مشغول میشویم !

— بلی ، هم جزای بسیار بزرگ به او باید داد تا بداند که درحق دو نفر امریکایی کسی که قوهٔ جبریه استعمال بکند چیست ! !

— آه ! روبور را پیدا باید کرد ! و اورا بکیفر کردارش باید رسانید !

— امّا این روبور کیست ؟ از کجا پیدا شد ؟ آیا انکلیز است ، فرانسیست ، المانست چیست ؟

— یك مرد پست فطرت دنئی هست والسلام . حالا از ذکر آن ملعون درگذشته بکار خود آغاز کنیم .

اینرا گفته هردوشان برپا خواستند ، ودستهای خودشانرا بسوی پیش دراز کرده درتاریکی بیك سمت خانهٔ که دران محبوس اند قدم زدن گرفتند، تا آنکه به پیش دیوار رسیدند . دیوار را مانند دیوارعرا به یاخانه نیافتند، زیرا ازچاکهاو درز هائیکه از تخته بندی بعمل آمده باشد اثری نیافتند ، وهم قماش دیوار بچوب هم مشابهت نداشت رفته رفته دروازهٔ خانه را از علامت حلقهٔ آن یافتند ، ولی در دروازه نیز چاك ودرزی ندیدند ! هم دروازه خیلی مضبوط بند شده بودکه احتمال بازکردن آن مفقود مینمود! حالا کار ماند برکارد هــای شان که آیا آن در دیوار یك سوراخی کشاده میتوانند یانی ؟

درینجا فیل ایوانس ازصداهای متصل (فررّر ، فررّرر) که می آمد متحیر شده پرسید که :

آیا اینصدای لا ینقطع ازچه خواهدبود ؟

ـــ بادخواهد بود .

امّا هوا وقتیکه ما میآمدیم خیلی ساکن و آرام بود !

ـــ پس اگر باد نباشد بردگر چه چیز حکم شود ؟

هردو رفیق ســاکت ماندند . فیل کارد بسیار کوچك محکم وسرتیز خود راکشیده بر دیوار نزدیك دروازه بشدت بزد ، وخواست که یك سوراخی درانجا کشاده ودست خود را ازانجا براورده پیچ دروازه را

از پشت دروازه تاب بدهد !

یکچند دقیقه متصل کوشش ورزید ، ولی این کوشش بجز اینکه کارد او را ماننداره بگرداند دگر هیچ فائده و ثمرهٔ نه بخشید .

پرودانت پرسید که :

— این چیست ؟ آیا کارد کار نمی کند ؟

— نی .

— مگر دریك اوتاقی که دیوارهای آن از مس است محبوس شده‌ایم ؟

— نی . چونکه دیوارهارا چون میزنم صدای مس را برنمی آرد !

— چون چنینست بلکه از آهن . یا از چوب بسیار سخت ساخته شده باشد ؟

— نی نی! نه ازمس ، ونه از آهن ، ونه ازچوبست !

— خوب ! پس از چیست ؟

— این را من هم نمیدانم ! چیزیکه میدانم همین قدر است که دیوار از یك چیزی ساخته شده که کارد بران کار نمیکند !

پرودانت از حدت وغضب فوق العاده گرفت ، صداهای بسیار قهر آلودی براورد . دیوارهارا بمشتها کوبیدن گرفت . وچنان اوضاع و حرکاتی اجرانمود که گویا رو برو پیش رویش آمده و او بروحمله می آورد!
قبل ایوانس گفت :

— آرام شو پرودانت ، یکقدری شما هم کوشش ورزید بلکه یک کاری از پیش برده بتوانید !

پرودانت نیز کوشش ورزید ، اما هزار افسوس که کوشش او نیز بیهوده رفت دیوارهــا گو یا از بلور بود که چاقو بران خط هم نمیکرد ! بغیر از صبر کردن دگر چاره برای شان نماند . حالاً نکه صبر و سکون از عادت امریکائیان نیست ! پرودانت . و فیل ایوانس بجوش و خروش عظیمی آمدند ، هرچه بدهن شان آمد گفتند ، درحق روبور کفرها و ناسزاهای عایظی صرف نمودند ! اما روبور اگرهمان روبور صبور با اعتدالیست که او را در دالان مذاکره دیده بودیم چنــان میپنداریم که اگرده همینقدر کفر و ناسزا را بشنود بازهم هیچ حدت و قهر او را نخواهیم دید .

درین اثنا . حال فریقولن بیچاره که همچنان بسته و خسته در یک گوشهٔ افتاده بود خراب شده میرفت . از یکسو ترس ، و از دیگرسو گرسنگی و شخ مانده گی خرخره و پیچتاب خوردن بیچاره را بسیار زیاد گردانیده بود پرودانت مجبور شد که او را باز کند . اگرچه میدانست که ولوله و شماتهٔ بسیاری خواهد کرد بازهم او را باز کرد ! بمجردیکه دهنش باز شد فریاد برا ورده گفت :

— مستر اونکل ! مستر اونکل ! کجائی ؟ اینچه حالست ؟

پرودانت بانگ بر زده گفت :

— ساکت شو ! بخوبی بدان که مارادر ینجا برای این انداخته اند که از گرسنگی بکشند ، امابرای امتداد دادن زندگی خودتابوقتیکه جان داشته باشیم بایدکه سعی کنیم ، یعنی اگر آدم خواری هم لازم آیدازا نهم رو گردان نیستیم !

فریقولن - ازبرای خدا، چه خیال دارید؟مگر قصد خوردن مرادارید؟

— البته که ترا پیشتر از مردن خوداز گرسنگی خواهیم خورد !

— امان ! امان ! یارب !!

— امان ، زمان ، فائدندارد ، محقق بدان که تراخواهیم خورد امایك چاره برای توهست که اگر خاموش شوی ، وهیچ فریادو فغان نکنی بلکه ترا فراموش کنیم ، واز خوردنت فارغ شویم .

فریقولن ، برای آنکه خود را از خاطرشان فراموش سازد واز بلای خوردن رهایی یابد دریك گوشهٔ خزیده ساکت وخاموش بماند، و آهسته آهسته بگریستن مشغول گردید .

حالا نکه رفته رفته وقت میگذرد ، شکستن در وازه ، یاشکافتن دیوار بی ثمرمیماند ، آیااین دیوارارچه ساخته شده ؟ دا نستن اینهم غیرممکن ! نه چوب ، نه معدن، نه سنك ! آیا چیست ؟ زمین اوتاق نیز مجهول ! وقتیکه بران زده میشود یك صدای بسیار عجیبی میبرارد که اینصدا را پرودانت هرچه که کرد باصدای هیچ یك جسمی موافق وبرابر نتوانست کرد .

از زدن پاروها چنان معلوم میشد که زیر آن کاواکست . وچنان حس میشد که بار مین رابطه ندارد . صداهای (فررررر ، فررررر ، فررررر) هم از زیر سطح اوتاق بر می آید . پس اینقدر احوال غرابت اشتمال اگر انسانرا دوچار گرداب حیرت نماید جا دارد !

فیل ایوانس از پرودانت پرسید که :

— آیا اوتاق ما از جائیکه بود بدیگر طرف تبدیل مکان کرده خواهد بود ، یا برهمان جائیکه هست هست ؟

-- تبدیل مکان کردن آن هیچ احتمال ندارد !

-- اما چون اول درین اوتاق محبوس شدیم از اطراف بوی چمن و سبزه می آمد ، حالا نکه درین وقت ازان بو اثری نیست ! اینرا چه باید گفت ؟

— تنها همین را مگو که اوتاق ما تبدیل محل نموده ، دیگر هرچه که میگوئی بگو ! زیرا اگر در یک عرابه . یا در یک کشتئی میبودیم که آنهم حرکت میکرد البته از اهتزاز ولرزهٔ دائمی آن میدانستیم .

درین اثنا فیل ایوانس خبرداد که آفتاب درطلوع کردنست ، چونکه از ... [illegible] که در نزدیک سقف برسر دروازه موجود بود یک روشنائی [illegible] وقت صبح است نفوذ نموده مطلق که از نصف شب چارساعت گذشته است . زیرا [illegible] درماهای [illegible] اوقات اول صبح درساعت چار ظهور میکند .

پرو دانت ساعت زنگدار جیبئی خودرا فشارداده دید که ساعت ربع کم سه رانشانداد . فیل ایوانس گفت :

— عجب ! ساعت ربع کم سه میباشد . مطاق که هنوز شب است ساعت شما بایکه پس مانده باشد !

— چه ؟ ساعت من هیچگاه پس نمانده است !

— هرچه که هست ! آفتاب طلوع میکند . زیرا شعاعات آن از پنجره دیده میشود !

اینست که اینمسئله نیز رفقارا به مشکلات انداخت ! زیرا طلوع شمس بر خلاف عرض فیلادلفیا بوقوع آمد ! فیل ایوانس گفت :

— گمان میبرم که اگر تا به این پنجره بالا بر آمده شود دیدن بیرون ممکن خواهد شد ؟

— براستی که خوب گفتید .

رئیس فریقوان را خطاب نموده گفت :

— برخیز ، پشت را به این دیوار تکیه بده . فیل ایوانس شما هم بر پشت فریقوان بالا شوید . چرا که از من سبکتر میباشید . منهم با فریقوان معاونت میکنم .

فیل ایوانس بر شانه های فریقوان بر آمده ، بر تابه پس پنجره ز ... در پنجره یك شیشه عادتی دیده میشد که اگرچه بسیار کلفت نبود و ...

باز هم بسببی که بسیار شفاف نبود دیدنرا مانع میشد علی الخصوص که
درچشمهای فیل ایوانس خیلی ضعف بصر نیز موجود بود .

پرودانت گفت :

— شیشه را بشکن تاخوب به بانی !

فیل ایوانس بد ستهٔ چاقوی خودبشدت تمام برشیشه بزد . حالا نکه
شیشه نشکست ویکصدایی مانند لوحهٔ نقره ئینی براورد . بازبزورترزد .
باز نشکست ، وهمانصدارا براورد . بقهر فریاد براورده گفت :

-- وای ! مگرشیشه ایست که شکستن ندارد !

براستی که این شیشه بیك اصول نوی ساخته شده بود که روشنی ازان
عوذ میکند ولی شکستن ندارد .

شیشه چون نشکست فیل ایوانس از پشت شیشه بدقت نطر کردن
گرفت ، پرو دانت پرسیدکه :

— چه می بینید ؟

— هیچ !

— آیادرختهایا سیاهئی درختهاهم دیده نمیشود ؟

- نی !

-- نوکهای شاخهای درختان هم دیده نمیشود ؟

— نی !

— جان من ، چه میگوئید ؟ آیادر جنگل دیشبینه نیستیم ؟
— نی نی ، نه جنگلست نه درخت !
— عجب ! آیامنارههای دودکش فابریکها ، یابامهای خانه هانیز دیده نمیشود ؟
— نی نه خانه است ونه دودکش !
— (بقهر) آیادر کجائیم ؟
— چه میدانم ! بغیر ازهوادگر هیچ چیزی درمیدان نیست !
درین اثنادروازهٔ اوتاق بازشده یك آدم پدیدار گردید .
این آدم (روبور) بود که گفت :
— معتبر بالون گران ! بعدازین درگردیدن ، و سیر کردن سراسر حرو آزاد هستید !
— آیا آزادیم ؟
— بلی ، درمیان (آلباتروس) !
پرودانت ، وفیل ایوانس بچابکی بیرون جهیدند . سطح خانهٔ که دران بودند باسطح بیرون خانه برابر بود . درپیش کنارهٔ که در آخر سطح کشیده شده بود دویدند !
چه دیدند ؟
دیدندکه ازجائیکه بران ایستاده اند بقدرسه چارهزارمتره بالاتر سطح زمین

مشاهده میشود که شناختن موقع و موضع آن سرزمین شناخته نمیشد !!!

باب ششم

یکقدری از تاریخ وفن بالون گری درکجا بحث میشود ؟

(قامیل فلاماریون) که از مشاهیر مؤلفین است این سوال را پیش از یکعصر دریکی از تألیفات خود نموده بود که :

— آیا انسانها چه وقت از نشستن این خاکدان روی زمین فارغ شده درمیان راحت ولطافت جو هوا زیست کرده خواهند توانست ؟

اینست که جواب اینسخن را درینوقت (روبور) میدهد ! چونکه جواب این سوال همین است که :

— هروقتیکه فن ماکینه مسئلهٔ طیران هوا را حل نمود آنوقت زیست و بود باش در جو هوا میسر میشود !

حالانکه این مسئله را ماکینیست قابل مهندس (روبور) فاضل حل نموده است .

موجد اول بالون (مونغولفیه) نام برادرانست که بالون را به تصادف پیدا کردند . چونکه ایشان در یک بالاخانه نشسته کاغذ های خود را مطالعه میکردند . یک بکس بزرگ پرکاغذ در پیش شان افتاده بود . بناگهان

یك کبریتی در بکس افتاده کاغذ هارا آتش گرفت • دیدند که بکس بهوا بالا برامده از پنجره بیرون برامد، وتابوقتیکه کاغذ هامیسوخت بهوا بودو بعد از خاموش شدن آتش برزمین افتاد • ازین تصادف دراول امر بالونهای کوچکی که درشبهای آتش بازیهای جشنها بر هوا میکنند ایجاد گردید • رفته رفته این مسئله بمسئلهٔ فنئی (از هوا خفیفتر) منجر گردید . وهوا را بسبب حرارت خفیفتر از هوای محیطه ساخته در بالو نها پر کردن گرفتند ، و نسبت بهوا ازنهٔ آن بعضی کسان بربالا برامدن جوهوا جسارت ورزیدند • تا آنکه رفته رفته دایرهٔ علم حکمت وسعت یافت . ودرصدد جستن اجسامیکه ازهوا خفیفتر باشد افتاد • وغاز ایدروژن که بدفعات ازهوا خفیفتر است بوجود آمد ، ومسئلهٔ ازهوا خفیفتر بالایی گرفت یعنی بالو نها با آن پر شده سیاحت روی هوا آسانی پیدا کرد •

حالا نکه پیش ازپیداشدن بالون تصادف فنی (مونغولفیه) ، و ساخته شدن بالون نخستین (شارل) نام شخص حکمت شناس ، و وجود یافتن غازهای خفیفتر ازهوا بعضی ارباب افکار عالیه بهوس این افتاده بودند که بواسطهٔ بعضی آلات برروی هوا سیر وگردش نمایند که این فکر طیران هوا پیش ازدوعصر درد ماغهای بعضی کسان جایگیر شده بود • حتی در آثار (دانت ده پروز) ، و (لهئونار دنیس) و (کیدوتی) نام مشاهیر افکار جستجوی ماشینهای پریدن روی هوا دیده میشود که اینها بواسطهٔ

اجسام از هوا خفیفتر نی بلکه بواسطهٔ اختراع کردن بعضی ماشینهای طیاری که به تقلید ماشین بالهای مرغان بسازند بر هوا بالا شدنرا تصور کرده بودند ۰
دو نیم عصر بعد از ان مخترعها زیاده گردیدند ۰ درسنهٔ ۱۷٤۲ (مارکی ده باقو یل) نام یك آدمی برای خود یك آلهٔ ساخته بواسطهٔ آن از روی نهر (سن) پرواز نمود ، ولی افتاده دستش شکست ۰ درسنهٔ ۱۷٦۸ (بوفنون) نام یکشخص دیگری یك آلهٔ دیگری ساخت که از طرف دنبال بادو پروانه متحرك بود ۰ درسنهٔ ۱۷۸۱ (میرون) نام یك معماری به تقلید حشرات (مستقیمة الجناح) یعنی پشه ها و بمبیرکهای چار باله یك آلهٔ ساخته بر دیگران اعتراض نمود ۰ درسنهٔ ۱۸۰۸ (ژاق ده ژن) نام یك مهندس اوستر یایی یك ماشین طیاری ساخته تجربهٔ آنرا اجرا نمود ۰
باز از سنهٔ ۱۸٥٤ تا به سنهٔ ۱۸٦۳ بعضی مخترعهای دیگر نیز می بینیم که اینها در باب ماشینهای طیاری که اختراع کرده بودند از حکومتهای متبوعهٔ خودشان براتهای اختراع نیز گرفته اند ۰ حتی در سنهٔ مذکور برای ترویج دادن ، و بوجود آوردن ماکنه های طیاری که از هوا سنگینتر باشد یك شرکتی نیز تشکیل یافت که سنگهای اعتراض این شرکت طرفدار مسئلهٔ از هوا سنگینتر ، و شرکتهای طرفدار مسئلهٔ از هوا خفیفتر دایما بر سر همدیگر همی ریخت ۰ بلی ، همهٔ این تخیلات و تصورات ماشینهای طیار از روی نمونه های آن معقول دیده میشد ۰ ولی برای حرکت دادن آن ماشینهای طیار

به پیداشدن یك قوهٔ محركهٔ انتظار كشیده میشد !

قارئین كرام از ین تفصیلات دور ودرازی كه بیان كردیم ، وپرودانت وفیل ایوانس را بر كنار كتارهٔ آلباتروس گذاشته سخن راتابه این وادیها دور دادیم ما را معذور به بینند . زیرا ماشین طیاری كه مظفر روبور آنرا بوجود آورده ، و بواسطهٔ آن اعلان سلطنت كرهٔ هوا را نموده چنان تصور باطل نامعقولی نیست كه هیچ وجود نداشت ، ودر عالم متفننین كروه انسانی در موقع بحث و مذاكره نیامده است . لهذا پیش از انكه در كشتئی هوایی آلباتروس مظفر روبور با پرودانت وفیل ایوانس سیاحت كنیم ، ودر حق این ماشین طیار یك فكری حاصل كنیم در خصوص اینگونه ماشینها ئیكه پیش از ان ساخته و بوجود آورده شده بود همینقدر بیانات وتفصیلاترا ضروری دیدیم چونكه مظفر روبور همهٔ این ماشینها ئیكه پیش از وبوجود آمده بود یكان یكان از نظر تحقیق وتدقیق گذرانیده مكملتر وكامیاب تر آنرا ساخته است ، وبقوت علم وفن بر كرهٔ هوا حاكم شده است . وگرنه سحر كرده ، ونه افسون خوانده !

روبور مهندس . كه این ماشین طیار را بوجود آورده است درینباب ایمایر مسئلهٔ سنگینتر از هوا حركت ورفتار كرده است . طرفداران اینمسئلهٔ سنگینتر از هوا در اثنای مباحثهٔ خود شان میگویند :

— مانند كبوتر پرواز میكنیم !

دیگری — بر زمین چنانچه قدم فشرده رفتار میکنیم ، بر روی هوا نیز همچنین فشرده رفتار مینمائیم !

دیگری — لوقوموتیف ساخته بر روی هوا میرانیم !

اینسخنانرا بر مبالغه حمل کردن موافق نیست . زیرا اینمسئله در نظر فن ظاهر و آشکار شده است که هوا نقطهٔ استناد شمرده میشود . هرگاه بقدر یك مترمربع جسم هوا ، بوضعیت افقی بر زمین فرو آید ، غیر از انکه سقوطش کسب خفت نماید نقطهٔ استناد بسیاری نیز تشکیل میدهد .

اینهم از روی فن به تحقیق پیوسته که در تبدیل مکانی که در هوا بشود ، سرعت کسب افزونی میگیرد . از روی قانون ثقلت . سرعت نظر به مترمربع معکوساً متناسب میشود که از ینسبب سرعت خیلی جزوی تخلف میکند .

اینهم از روی فن معلومست که بالهای هر مرغی که بزرگ باشد در خصوص حرکت دادن آن بالها اگرچه حرکت سنگین شود . امانظر بجسامت سطح آن بالها ، ثقلت آنمرغ نیز متناسباً کم میشود .

بنابرین مسائل فنیه ، میباید که ماشینهای طیار ازین قوانین طبیعیه استفاده نماید . یعنی در خصوص پرواز روی هوا مرغانرا تقلید کنند که ماشینهای طیار از روی این تقلید بر سه قسم تقسیم میشود :

اولا — ماشینهائیکه پروانه های شان که بمقام بال قایم است افقئی هلز

ونی باشد !

ثانیاً — ماشینها ئیکه پروانه های شان چارباله باشد •

ثالثاً — ماشینها ئیکه باپروانه های افقی حرکت بکند ، واز لوحه های مایل متشکل باشد !

طرفدار ان این سه قسم جدا جدا تصور هادارند که یکی بدیگر تن نمیدهند ، وهریك اصول آن دیگر را اصلا قبول نمیکنند •

اینست که روبور اساس خط حرکت خود را بر همین قسم سوم بنا نموده وبسی علاوه های نافع ومفید دیگر نیز ضم کرده است • پروانه هایی که روبو در ماشین طیار خود اختراع کرده هر نوع حرکات را بکمال سهولت اجرا میکنند بعضی ازین پروانه ها ماشین را معلق میگیرد ، و بعضی بسرعت فوق العاده ماشین را به پیش باپس حرکت میدهد •

حکمت شناس مشهور (ویقور تو . ن) گفته است که پروانه های بزرگی که دور آن در دایرهٔ کوچاك وسطح آن بزرگ باشد هر گاه بصورت افقی دور داده شده جسمهای بسیار ثقیل را برداشته میتواند • اینست که روبور ازینقاعدهٔ حکمیه استفاده کرده بالا براوردن کشتئی هوائی خودرا بدست آورده است • یعنی چنانچه مرغ هوای نسیمی را بابالهای خود زده پرواز میکنند ، این نیز بابالهای پروانه های خود هوارا زده زده بالا میشود •

صورت تشکل ماشین طیار روبور ازسه قسم مرکب است : اول : (مرکبه جویه) ، دوم : (آلتهای صعود و تحریك) ، سوم : (ماشینها) .

مرکبهٔ جویه ، یك کشتئی نوك دار دنباله داریست که سی متره طول و شش متره عرض دارد ، و سطح روی آن نیز مانند سطح واپور ها تخته پوشست امانه از چوب بلکه از جسم اختراعکرده کشی خود او . زیرا این سطح با آله های ماشینها . و مخزنها ی مأکولات ، و حوض انبار آب ، و دیگر آلات وادوات لازمی مشغول شده است .

اطراف این سفینهٔ هوایی را یك کنارهٔ بسیار مقبول و محکمی احاطه کرده است کناره ازچوب نیست بلکه ازیکنوع سیم مخصوصی بافته شده است .

برسطح مذکور سه عدد خانه های برامده موجوداست که خانهٔ وسطئی آن مخصوص ماشین بالابراوردن ، وفرو آوردن آلباتروس است خانهٔ پیش رو مخصوص ماشینیست که آلباتروس رابه پیش وپس میراند . خانهٔ دنبال مخصوص سکان دوردادن کشتیست . هر ماشین جداجداست که باهم مربوطیت ندارد . درزیر سطح پیش روی کشتی دایرهٔ مطبخ ، ومأوای طایفه های کاریگران کشتیست . درزیر سطح دنبالهٔ کشتی یکچند کمره . ودالان طعامخوری موجوداست که یکی ازین کمره هامخصوص خود مهندس است . بربام بالای سرخانهٔ مهندس خانهٔ آئینه ئی سکاندار موجود

است که باچرخ بسیار قوتنساکی اجرای وظیفهٔ سکانداری رامیکند . غیر
ازین سه خانهٔ که برسطح مذکور گردیدیك خانهٔ کوچك دیگر نیز برسطح
موجوداست که مخصوص دم راست کردن طایفه هاست که پرودانت وفیل
ابوانس وفریقولان دران محبوس شده بودند همهٔ کمره هـا ، وخانه ها ،
ومخزنها ، ومطبخ ، وهر طرف کشتی بالمپهای بسیار روشن الکتریك رو
شن شده است . درزیر بدنهٔ آخرین کشتی کمانهای بسیار قوتناك فنری مر
بوط شده است که تادرزمان مصادمه به ماشینها زیان نرسد . اگرچه آلبا
تروس وقتی که فرو آمده بزمین تماس میکند بکمال آهستگی واحتیاط
اینحرکت را اجرا میکند ولی بازهم برای احتیاط این کمانهـارادرزیر آن
وضع نموده است .

ماشین بالا براوردن کشتئی طیار مهندس روبور مظفر باین صورتست:
دربالای سفینه ۳۷ عدد پروانهٔ عمودی موجوداست که پانزده عدد عمود
پروانه‌دار بطرف راست. و پانزده عدد آن بطرف چپ کشتی وضع شده است .
هفت عدد باقئی آن درمیان کشتی به ترتیب مخصوص منتظمی موضوعست
که هیئت مجموعهٔ کشتی را دریك نظر انسان چنان میپندارد که یك کشتئی
سی ویك دیرکهٔ دربائیست !

امااینقدر فرق هست که بعوض باد بانها برهریك ازین دیرکهـادودو پر
وانه بوضعیت افقی وضع شده‌است که بهریك ازین پروانه‌ها عطا کردن

دورهای خیلی شدتناکی ممکنست . محور هریك ازین پروانه هایی آنکه بمحور آندیگری مربوط باشد دورمیخورد ، وهم هریك ازین دوپروانه بعکس آن دیگر دورمیخورد که باینصورت در صعود وسقوط سفینه هیچ بی انتظامئی بوقوع نمیآید . این پروانه هایی که برعمودها بوضع افقی موضوعست برای بالا براوردن سفینه خدمت میکند ، وپروانه هائیکه بطرف سرو دنبال کشیدست برای پاش راندن کشتئی طیار مقاومت میدادند اینست که به ایصورت در کشتئی هوائی روبور تام هفتاد وچار پروانهٔ صعود موجود است . بعدازین هفتاد وچار پروانه که برسی وهفت دیرك بنا شد دوپروانهٔ چارپرهٔ بسیار بزرك ودرازپروفت یکی در دنباله ویکی به پیش روی آلباتروس که برمحور افقی حرکت دوریهٔ عمودی اجرا میکند نیز موجود است که این دوپروانه برای سرعت خارق العادهٔ سفینه خدمت میکند .

اما معرفت وموفقیت روبور دریاست که برای دور دادن این هفتاد وشش پروانهٔ پروفت خودرا سرعت عظیمه قوت الکتریك راقوهٔ محرکه ساخته است حالا که در سفینهٔ آلباتروس چنان ماشینهای بزرگی که ایصدر قوهٔ عظیمهٔ الکتریکیه را حاصل کند نیز دیده نمیشود . تنها پیلها و بوبر پیها دیده میشود که حقیقت قوتی که به این پیلها داده میشد مجهولست ، وآنرا تنها خود روبور میدانست وبس ! یك جهت معلومی که هست همینست

که رو بور به این پیلهابواسطهٔ بعضی حامضاتی که خود او آنرا کشف کرده و استعمال مینماید قوت الکتریك میدهد . و توربینهائیکه در ماشین طیار رو بور دیده میشود نیز از انواعیست که تابه اینوقت امثال آن دیده نشده است . اینست که به این سببهاماشین هوائی روبور قوت نامحدود عظیمی حاصل میکند .

امابار تکرار کنیم ، که این کشف جدید صرف به روبور عائداست . رو بور در مخصوص اسرار خودرا بدرجهٔ نهایت پنهان گرفته است . اگر پرودانت ، وفیل ایوانس برین اختراع رو بور واقف نمیشدند هیچ شبهه نیست که این کشف تابسیار سالهاپنهان میماند .

حالاسخن برین ماندکه آیامهندس برای ساختن جسم (مرکبهٔ جویهٔ) خودچگونه جسمی استعمال کرده است ؟ آیا آن جسمیکه کاردفیل ایوانس راازه ساخت ، وهیچ تأثیری بروکرد ، ونه نارکی ونه سختی ونه صدای آن بهیچ جسمی ازاجسام مشابهت نداشت از چه بود ؟ چوب نبود ، آهن نبود ، مس نبود پس چه بود ؟

اما اگر از چه بودن آن بشما خبر بدهیم حیرت وتعجب مکنید ! زیرا این جسمیکه روبور کشتئی هوائی خودرا ازان ساخته کاغذاست کاغذ !!

این یك معلومست که صنعت کاغذسازی ازچند سال باینطرف خیلی ترقی کرد رقهای کاغذ رابه نشاسته و (دکسترین) نام اجزاتر

کرده باماشینهای پرقوت آبی تضییق وفشار داده مانند فولادیك جسمی از ان حاصل میشود . حتی از ینگونه کاغذهای تضییق و فشار یافته عراده های واغونهای ریل وخطهای راه آهن نیز ساخته شده است . واز ینست که روبور بسبب سکی ومحکمئی که کاغذ دارد آلباتروس خودرا از کاغذ ساخته است . ولی اجزاهای که درباب محکمی وقوتمندی وتضییق وفشار آن بکار برده طبعاً از همه اصولهای موجوده مکملتر است .

تمام بدنهٔ آلباتروس . سطح ، سقف . دیوار ، زینه . کمره ها ، مخزنها ، حوض انبار آب همه گی از کاغذ است . اما چه کاغذ ؟ کاغذیکه درسبکی کاغذ . در محکمی فولاددر شفافی آئینه ! حالا نکه آتش نیز بروتأ ثیر نمیکند .

آمدیم برمحورها . وسیلندرها . وپروانه‌ها ! ! در مخصوص مهندس روبور معدنی که آنرا (ژلاتین) میگویند استعمال کرده است . همهٔ آلات وادوات ماشینخانهٔ آلباتروس مهندس روبور از همین معدن بسیار خفیف قوی ومتین نرم ساخته شده است .

نفری موجودهٔ سفینه عبارت از هشت نفر است که همهٔ آنهادر زیر حکم (تومتورنر) نام یك سرطایفه میباشند . سه نفر آنها بخدمت ماشینخانه . دو نفر بخدمت سکانداری . یك نفر خدمکار ، یکنفر طایفه که همینقدر آدم برای تمام خدمت سفینه کافی می آمدند ؟

درسفینه تفنگهای شکار . چراغهای الکتریك ، آلات هیئت وحکمت

وکیمیـا ، برای تعیین موقع آلات لازمه ، ترمومترو ، بارومترو ، ستروم غلاس ، یك کتبخـانهٔ کوچك ، یك مطبعهٔ کوچك ، یك طوپ شش سانتیمترونیم دنباله پر بسیار مقبول که بهر طرف دور میخورد . کاه ، باروت ، دینامیت ، یك مطبخ بسیار صفـاو پاك که با الکتریك گرم میشود . یك تحویلخانهٔ که هرگونه خوراك و مشروبات ، و پوشاك ولوازمات دران پیدا میشود موجود است . برسر اینهمه بعضی آلات ساز نیز موجود است که ازانجمله همان طرمی که گاه لارهٔ بیت (یانقی دوول) و گاه لارهٔ بیت (رول بریتانیا) رانواخته ، وسبب هلاك گاو بیچارهٔ بیگنـاه شده است نیز در دیواردالان آویخته شده میباشد .

در سفینه یك کشتئی کوچك رابری نیز موجود است که هشت نفر دران بخوبی میگنجد . ودر بحروتالاب شناوری میتواند .

هرگاه پرسیده شود که روبور بعضی وسایط لازمهٔ که در وقت قضا زدگئی سفینه برای محـافظه کردن سفینه را از افتادن بکار آید دار دیانی ؟ گفته میشود که نی ! هیچ وسایط لازمه دریناب ندارد . زیرامهندس هیچ احتمال قضازده گی را درسفینهٔ خود نمی بیند . چونکه اولامحور پروانه هـ باهمدیگر مربوط نیست خراب شدن یك چند عدد آن به کشتی هیچ ضرری نمیرساند .

خلاصهٔ کلام مهندس روبور مظفر بسایهٔ این هنری که درسـاختن وبو

جود آوردن آلباتروس صرف نموده غیر از انکه بر جو هوا حکمرانی میکنند بر پنج قطعهٔ کرهٔ زمین و بحرهانیز حاکمست •

باب هفتم

پرودانت وفیل ایوانس درکجا به قانع شدن مسئله راضی نمیشوند ؟

پرودانت ، وفیل ایوانس را بر کنار کنارهٔ آلباتروس گذاشته بودیم • پرودانت متحیر ، فیل ایوانس واله شده است • امّا هردوی شان حیرت واستغراب خودشارا نشان دادن نمیخواهند •

فریقولن ، چون دانست که در سفینهٔ هوایی میباشد ، ودر جو هوا سیر وسیاحت میکنند بچنان خوف ودهشتی افتاده که به تعریف وبیان نمیآید •

در اثنائیکه اسیر هـای مادر میان وله وحیرت بودند پروانه های آلباتروس بکمال سرعت دور میکردند . واگرچه بکمال سرعت آلباتروس قطع مسافه مینمود امامعلوم میشد که سرعت دوریهٔ پروانه ها سه چندان نیز زیاده تر شدن ممکنست • درینوقت پروانه ها سفینه هوایی رادرساعتی بیست کیلومترو سرعت میداد •

اسیران ، با آنکه مهمانان آلباتروس بر کنارهٔ سفینه تکیه زده اطراف راسیر میکردند ، سفینهٔ سریع السیر در دنبال خود درجو هوا مانند واپور هائیکه در دریا حرکت ور فتـار مینمایند یك اثر قدم سفید غبار آلودی

میگذاشت . روی زمین نیز غبار آلود یك منظرهٔ نشان میداد علی الخصوص یك نهر بزرگی دیده میشد که بضیای شمس میدرخشید . درطرف چپ آن نهر یك جنگل بسیار غلو و تیرهٔ پدیدار بود که تا نظر کار میکرد ممند شده رفته بود . پرودانت باصدائیکه از قهر لرزان شده بود روبور را خطاب نموده گفت :

— آیا اینرا نمیگوئید که در کجا هستیم ؟

— گفتن لزوم ندارد !

— آیا کجا میرویم ؟

— در جو هوا سیاحت میکنیم !

— آیا این سیاحت تا بکی دوام خواهد ورزید ؟

— تا بوقتیکه لازم باشد !

— یا ! اگر این سیاحت بدرد ما نخورد ؟

— باید بخورد !

پرودانت دندانهای خودرا بهم فشرده خاموش شد . اینست اول مکالمهٔ که درمابین صاحب آلباتروس واسیران او در میان آمد . و بعد ازین مکالمه روبور بقدم زدن ، واسیران یا آنکه مهمانان به بدایع صنعتهای خارق العادهٔ آلباتروس مشغول شدند . واز یکطرف مناظر لطیفهٔ زیر پای خود را تماشامیکردند . درین اثنا فیل ایوانس گفت :

— پرودانت ! چنان گمان میبرم که در وسط ممالك (کانادا) رفتار داریم، واین نهری که میبینیم (سن‌لوران) خواهد بود . واین شهر یکه در عقب گذاشتیم شهر (کهبك) باید باشد .

— براستی که همچنینست فیل ایوانس ! از خانه های آن که باسرب بامهای آن پوشیده شده معلوم است که (که بك) باشد .

— پس معلوم شد که آلباتروس تابه ٤٦ درجه طول شمالی بلند شده آمده است .

— بلی . هیچ شبهه نیست . به بینید . کلیساهای انکلیز و فرانسیس نیز معلوم میشود ، حتی دایرهٔ گمرك نیز کم کم معلوم میشود .

پرودانت هنوز سخن خود را بخوبی تمام نکرده بود که شهر سراسر از نظرشان پنهان گردید ، وماشین طیار درمیان ابرها غوطه خورده زمین نامعلوم شد . مسافران سفینهٔ آلباتروس نظر خودرا از پایان برداشته ببالاعطف نمودند . وبه تشکلات خارجیهٔ سفینه نظردوخته درپیش بدایع صنایع خارق العادهٔ ماشین طیار واله وحیران ماندند که درین اثنار وبور به ایشان نزدیکشده بصدای پرغروری گفت :

— ای افندیان بالونیان ! باماشینهای سنگینتر از هوادرجوهواسیاحت راقایل وقانع شدیدیانی؟ آیاهنوز برغیرممکن بودن آن دعوا کرده میتوانید.؟ چونا نکار این حقیقت محضه غیرممکن بود بالونیان طرفدار مسئلهٔ

خفیفتر از هوای بیچاره بسکوت مجبور گردیدند .

روبور ، باز بطور متبسمانه گفت :

— دیدم که سکوت کردید ! دانستم ، دانستم ! شما را گرسنگی از جواب دادن منع کرده است . اما خاطر جمع باشید دوستان من ! شما را که بسیاحت روی هوا ابرا ورده ام چنان بخاطرتان نرسد که شکمهای تانرا بهوا سیر خواهم کرد ! بفرمائید دوستان من ، طعام صبحیهٔ دالان طعا مخوری آلباتروس که این اول طعام شما در انست شما را انتظار میکشد !

بحقیقت که مهمانان شدت گرسنگی را خوب حس کرده بودند . لهذا ناز و استغنا را محل ندیدند . و اندیشیدند که بعد از انکه بر زمین فرو آئیم بمقابل این طعام او خوب شکمش را سیر کرده بعد از ان جزای مکمل او را میدهیم .

مهمانان را پیشخدمت سفینهٔ طیار در دالان طعامخوری که در طرف دنباله کشتی بود داخل کرد . دالان خیلی منتظم ، ومزین بود . یعنی بدرجهٔ که انسان خود را در یکی از دالانهای منتظم ترین اوتل بزرگ پاریس گمان میکرد . در انجا مکمل یك سفرهٔ طعام حاضر شده بود . از انواع طعام خیلی چیزهای گوناگون دیده میشد . اما از همه طعامها بیشتر یك نوع نان خشکی شایان دقت بود که این نان از گوشت بسیار میدهٔ که با آرد آمیخته شده بود بعمل آمده بود . کبابهای اعلا . شوربای نفیس ، یکنوع

طاس کباب مرغ ، چای بسیار خوشگوار اشتهای گرسنگی مهما نان آلبا تروس را بحرکت می آورد •

فریقولن نیز فراموش نشده بود • اورا نیز در کمرهٔ طرف سر کشتی فرو آورده یك کاسه شوربای گرم ، ونان مذکور را درانجاحاضر یافت •
بیچاره فریقولن از گرسنگی بدرجهٔ رسیده بودکه دندانهای زیرینش بشدت بدندانهای زبرینش بهم برمیخورد • امّا این لرزهٔ اوتنها از گرسنگی نی بلکه از ترس بسیار هم بود • چونکه متصل میگفت :

— وای مبادا یکطرفش بشکنند ! وای مبادابیفتد !

بعداز یکساعت پرودانت وفیل ایوانس برسطح سفینه پدیدار شدندرو بورهنوز معلوم نبود • تنها سکاندار دراوتاق آئینهٔ ئی دنبال چشمان خود رابقطب نمادوخته سفینهٔ طیار راهمیراند • وما کینیست کشتی برای نگرانی ماکینه ها ازخانه بخانه گردش میکرد • دیگر کسی پدیدار نبود •

درین اثنا آلباتروس اگرچه ازمیان ابرهارهایی یافته ، وروی زمین قابل رؤیت بود ، ولی بسبب سرعت رفتار کشتئی طیار بخوبی چیزی دیده وشناخته نمیشد • فیل ایوانس گفت :

— عجب قوت ! عجب سرعت که اصلاباورشدنی نیست !

— ماهم باور نمیکنیم والسلام !

— به بینید یك شهر دیگر نیز معلوم میشود !

— بلی بلی ! بعضی مناره های دودکش کارخانه ها را می بینم ، آیا کدام شهر خواهد بود ؟

— از طرز عمارتها و استقامت بازارهایش چنان معلوم میشود که شهر (مونتره عال) باشد !

— اینچه سخنست ؟ هنوز دو ساعت نشده که از (کدبك) گذشته ایم .

— محقق مونتره عالست ، زیرا ادارهٔ پارلمنتوی آنرا بدرستی شناختم !

— پس معلوم شد که سفینهٔ طیار درساعتی بیست و پنج فرسخ قطع مسافه مینماید !

بواقعیکه آلباتروس درینوقت تام بهمین قدر سرعت رفتار داشت . و گمان و تخمین فیل ایوانس نیز بخطا نرفته بود . زیرا شهریکه دیده بودند (مونتره آل) بود چونکه از پل نل دار یکه برروی نهر سن لوران انداخته شده بود ، و آلباتروس درینوقت از روی آن درگذر بود بخوبی شناخته شد . وغیر ازین از بازار های فراخ ، و سرکهای راست و برابر . و مغازه های بزرگ ، و بانگها و کلیساهای جسیم آن . و جنگل بسیار خوشنمای (مون رو ایال) نام آن محقق شد که مونتره آلست .

جای شکر است که فیل ایوانس بسیاری از شهرهای امریکا و کانادا را سیاحت کرده است و به اینسبب اکثر آنرا میشناسد ، و به پرسیدن از رو بور احتیاج نمی افتد . بعد از (مونتره آل) یك کمی از سر موقع (اوتاوا)

گذشتند که بسوی شلاله های مشهور وبزرگ آن چون از بالا نظر میشد
چنان معلوم میشد که دیگهای بزرگ واپور است که بجوش میباشد .

ساعت دو بود که روبور بیدار شد . سرطایفه (دوم تورنر) نیز با او بود .
روبور باسرطایفه یکچند کلمه گفتگو نمود . همان دم آن کلمات به آدمانی که
به شینخانه های سر ودنبال بودند تبلیغ گردید . بعداز یکلحظه جهت عزیمت
سفینه تبدیل یافت یعنی بقدر دو درجه بسوی جنوبی غربی دور خورده
بود دانت و فیل ایوانس دانستند که سفینهٔ طیار راز باده تر سرعت دادند .
حالانکه ازین پیشتر نیز قوت سرعت در وجود خارقه آمود آلباتروس
موجود است .

ببینید کشتیهای طور پیدو در ساعتی چهل کیلو متر و در آب قطع مسافه
میکنند قطارهای ریل فرانسیس و انکلیز در ساعتی صد کیلو متر و میرود .
بعضی لوقوموتیفهای فوق العادهٔ ساخته شده است که در ساعتی یکصد و سی و
هفت کیلو متر و سرعت نشانداده توانسته اند .

حالانکه آلباتروس اگر آخرترین سرعت خود را استعمال کنند در
ساعت دو صد کیلو متر و مسافه را بی گفت و شنید می پیماید که این سرعت
معادل بسرعت باد های تند طوفانیست که درختهارا از ریشه میبراود .
خلاصه اگر آلباتروس همه سرعت خود را استعمال کند همهٔ کرهٔ زمین را
در ضرف دو صد ساعت یعنی کمتر از هشت روز دور میکنند .

امّادر روی زمین چار صدو پنجاه هزار کیلومترو راه آهن موجود است که اگر همهٔ این راههای آهن بر یك خط مستقیمی در از شود بر محیط دایرهٔ خط استوا روی زمین را یازده بار دور میتوانند . بتواند یا نتواند !

به روبور چه ؟ روبور نقطهٔ استناد یعنی راه آهن خود کرهٔ هوا را ساخته ، و بسرعت خارق العاده بران رفتار میکند والسلام !

پس گمان میبریم که بعد از ینقدر تفصیلات قارئین کرام بخوبی دانسته باشند که آن جسم مجهولی که از ماهها سا کنان روی زمین را ابتلاش و اندیشهٔ عظیمی اندا خته بود . و سبب هلاك گاو بیچاره در دوئللوی دو جنتلمن . و موجب قیل وقالها و جنگ و جدالهای انجمنهای علم و فن شده بودبجز همین آلباتروس مهندس روبور دگر چیزی نبود .

صدای طرمپکه عالمرا بهولوله انداخته بود ازطرف دوم تورنر نواخته میشد . بیرقهائیکه بر بناهای مرتفع دنیا خلانیده شده بود بیرق ظفر روبور و آلباتروس است .

تابحال مهندس روبور خودرا شناختاندن و نشا ندادن نمیخواست و از ان و همیشه در شبها سیاحت میکرد . و نادرآچراغهای الکتریك خودرادرمیداد . در روزها در میان ابرها پنهان میشد . امّاحالا آرزوی پنهان شدن خودرا ندارد . آیا اگر همچنین نمیبود به کاپ ولدن چرا میآمد . و از مسئلهٔ بالون چرا بحث میکشاد . وسفینهٔ طیار خود را در جنگل پنهان

کرده از ساکنان زمین دو نفر شخص مشهور را دران چرا بر میداشت ؟

لکن چه فائده ؟ این کاشف بینظیر را دیدیم که درکاپ ولدن بچگونه معاملهٔ تحقیریهٔ دو چار گردید ، حالا به بینیم که او بارئیس و باشکاتب آن انجمنی که این معامله را در حق او روا داشته بودند چگونه معامله خواهد کرد ؟

روبور بدو نفر سیاح تقرب نموده حریفان برای اینکه حیرت واستغراب خودشانرا به روبور نشان ندهند خاموشی را اولی دانسته بودند ! چونکه درکله های این حریفان آنچنان یك عنصر عنادی موجود است که دفع وزایل شدن آن ممکن نیست !

روبور به این عناد مهمانان یا اسیران خود دانسته ولی التفات نکرده گفت :

— افندیان ! چنان گمان میبرم که شما به این فکر و خیال هستید که آیا این ماشین طیارهٔ من که برای سیاحت جو هوا بسیار کار آمد است ازین هم بیشتر سرعت پیدا خواهد کرد یانی ؟ لهذا بشما میگویم که ازینهم بیشتر سرعت دارد چونکه اگر سرعت خارق العادهٔ که دلم بخواهد به او داده نتوانم بر کرهٔ هوا حاکم نمیشدم و عنوان من مظفر روبور نمیشد . من هوای نسیمی را خواستم که نقطهٔ استناد متینی برای خود بسازم ، ساختم و کامیاب هم شدم . دانستم که برای غلبه کردن بر باد ، ازو قویتر شدن لازمست ، خود را قوتمند تر کردم . کشتیهائیکه در زیر بحر حرکت میکنند هر طرف

آنرا آب احاطه کرده است ، آلباتروس مرا نیز از هر سو هوا احاطه کرده پروانه های من مانند پروانه‌های سفینه های تحت البحر درجو هوا کار می بینند . اینست که مسئلهٔ طیران هوا را من باینصورت حل کردم که این نتیجه راهیچگاه بالونهای آما سیدهٔ شما بمیدان آورده نمیتوانند !

ازطرف دو نفر رفیق هیچ جواب نیست ! مهندس هیچ فتور نکرد . ویك نیم تبسمی کرده گفت :

— بلکه بخیال شما بگذرد که آیاسفینهٔ طیارمن عموداً بر طبقه های بلند ترین هوا بالا برامده خواهد توانست ، و در انجاها با بالونهای آماسیده یك مجادلهٔ خواهد کردیانی ؟ لهذا دراول امر بشما نصیحت میکنم که هوش کنید با بالون (غوهد) خود بمقابلهٔ من درجو هوا برائید !

دو نفر رفیق شانه های خود را یك تکانی داده عدم تنزل خود را ایما کردند روبور بسر طایفه یك اشارتی کرد . هماندم پروانه های عمودئی آلباتروس توقف نمود . سفینه بقدر یك میل مسافه بجهید وباز آرام شد . روبور بازیك اشارتی کرد ، دفعتهً پروانه های عمودی بچنان شدتی بدور آمدکه قابل تصویر نیست . صداهای (فررّرر ، فررّرر ، فررّرر) زیادتی گرفت سفینه نیز بشدت صعود نمود .

فریقولن بیچاره بلرزه در آمده بی اختیار فریاد براورده میگفت :

— آه افندی من ! آه افندی جان من ! حالا خواهد شکست ، حالا بر

زمین خواهیم افتاد ! یارب تومرا نگهدار !

روبور بی پرواخندیده ببالا برامدن دوام ورزید ، دریکچند ثانیه آلباتروس بقدر چار پنجهزار متروبالا برامد ، دایرهٔ رؤیت به نود میل برسید ، این ارتفاع از نزول بارومترو به ٤٨٠ ملیمتر دانسته شد .

بعدازانکه درجهٔ ارتفاع دانسته شد آلباتروس به نزول آغاز نهاد زیرا زیاده ازان بالا شدن بسبب کمشدن مولدالحموضهٔ ئیکه درهواست وهمین جوهرسبب حیاتست مهلك شمرده میشد . روبوروجودخود وسفینه نشینان خودرا به تهلکه انداختن رابیهوده یافت .

آلباتروس باز به نقطهٔ که همیشه دران طبقه رفتار داشت بکمال سرعت به سوی جنوب غربی بحرکت افتاد .

مهندس گفت :

— افندیان ! اگر اندیشهٔ شما همین بود گمان میبرم که رفع شده باشد !

دریچاپرودانت خودراضبط کرده نتوانسته گفت :

— مهندس افندی ! ما هیچگاه بهیچ اندیشهٔ نیفتاده ایم گمان شما بخطا رفته است . تنها ازشما یك سوال داریم . البته که جواب خواهیدداد .

روبور — بگوئید !

— بچه حق درجنگل (قرمون) فیلا دلفیا برماهجوم کردید . بچه حق مارادراوتاق حبس کردید ، بچه حق مارا درسفینهٔ طیارخود بجا ئیکدل

تان میخواهد میبرید ؟

— بالونی افندیان ! شما را بچه حق در دالان خود تحقیر و رذیل کردید، و بدرجهٔ بر من صولت و هجوم نشان دادید که بر زنده رهایی یافتن خود تا بحال متحیرم .

فیل ایوانس — سوال را باز بسوال مقابله کردن جواب شمرده نمیشود،

پرودانت — راست میگویید بچه حق ؟

روبور — آیا این را دانستن میخواهید ؟

هر دو رفیق — بلی ! بلی !

روبور — چون چنینست بدانید که به این حق کردم که از شما زیاده مقتدر تر بودم .

فیل ایوانس — بی ادبی کردید ، بی تربیه گی کردید !

روبور — هرچه که کردم ، کردم .

پرودانت بجوش آمده و به قهر پیش آمده گفت :

— مهندس افندی ! شما از چند وقتست که به رهزنی و قطاع الطریقی مشغول میباشید !

روبور این سخن تحقیرانهٔ بزرك پرودانت را بکمال صبوری و بی پروایی هضم نموده گفت :

— لکن افندیان ! انصاف کنید ، و یکبار بزیر نظر انداخته این منظرهٔ

لطیفی را که در عالم نظیر ندارد به بینید باز هر مجادلهٔ که میکردید بکنید !

رفقا بی اختیار بپایان نظر انداختند . فیل ایوانس بی اختیار فریاد برآ ورده گفت :

— وای شلالهٔ (نیاغارا) !

براستی که آلباتروس بقدر دوصد متر و از روی شلالهٔ نیاغارا بالاتر به آهستگی رفتار داشت !

حقیقتاً که این منظره را تماشا کردن از مجادله برپا نمودن هزار هزار بار بهتر بود ، زیرا بدیدن منظرهٔ شلالهٔ مشهور نیاغارا که در بزرگی و عظمت و لطافت دیگر مثالی ندارد از ین نقطهٔ که آلباتروس است تا الحال هیچکس موفق نشده است صداهای پرهیبت و عظمت آبهای عظیم تالاب (ئهریه) که از ارتفاع یکصدو بیست متره بیك وسعت بزرگی میریزد گوشهای سفینه نشینانرا به اهتزازمی آورده جو هوارا یك طبقهٔ رطوبتناکی استیلا نموده بادیك سردی و نمناکئی پیدا کرد . انعکاس ضیای شمس که رو بغروب نهاده بود بر شلاله میتابید ، وهزاران قوس قزح رنگارنگی از ان حاصل میشد . وچنان گمان میشد که یك نهر محلول الماسی از میان دانه های زمرد ، و یاقوت ولعل ونیلم درجریان آمده است . علی الخصوص تپه های سبز ، و چمنزار ها ، وجنگلهای اطراف آن این منظره را حس ولطافت دیگری میبخشید .

بعد از یکساعت آلباتروس از نهریکه جماهیر متفقهٔ امریکارا از کانادا جدا کرده است مرور نمود . تیره گئی شب نیز جهانرا فرا گرفت .

باب هشتم

رو بوردرکجا سوال مهمی را که ازو میشود جواب میگوید :

پرودانت . و فیل ایوانس را دریکی از کمره های دنبال کشتی برای خواب وراحت برده کمره را بخودشان تسلیم نمودند که درانجا مکمل دو چپرکت بافرش گرم ونرم خواب . ویك الماری جامه و پوشاك ، ومتصل آن یك اوتاق کوچك توالت یعنی شست وشوی آرایش وغیره حاضر وموجود بود، که درکمره های واپورهای مکمل داك نیز به ایندرجه اسباب سر احت یافتن مشکلست .

سیاحان هوائی مابر بسترهای خواب استراحت خود بیفتادند . ولی بسبب بعضی اندیشه هائیکه ذهن شانرا مشغول داشت تابسیار وقت بر بسترهای خود شان از پهلو به پهلو غلطیدند . خود ازخود میپرسید ند که آیا بچه بلا افتادیم ؟ اینچه خارقه هائیست که می بینیم ؟ آخر کاره چه خواهد شد ؟ مهندس روبور باماچه خواهدکرد ؟ هنوز چه خارقه های دیگر خواهد دیدیم ؟ اینست که این اندیشه ها بیچاره هارا بسیار مضطرب و پریشان داشت .

فریقولن ترسندك را در طرف سر آلباتروس در پهلوی آشپز خانه یك اوتاقی دادند که این همسایکی خیلی موجب ممنونیت زنگئی شکمپرست شده بود . امّا از دیگر طرف از خوف و دهشت بسیار هیچ نان بجا نش نمی نشست وخواب بچشمش نمی آمد ! نهایت به بسیار زور بخواب رفت . لکن در خواب چند بار از بالا بزیر افتادن خود را بدید ، وصداهای مدهش بر کشید .

حالانکه در هوای ساکن سیاحتی که در آلباتروس اجرا میشود خیلی مستریحانه مرور مینماید . بجز صدا های یك آهنگ (فررررر ، فررررر . فررر) پروانه ها دیگر هیچ چیزی شنیده نمیشود . تنها گاه گاهی صداهای صفیر لوقوموتیفهای ریل که از روی زمین میگذشت بگوش سیاحان هوایی طنین انداز میشد . و گاه گاهی که از روی کدام دهاتی میگذشتند صدا های حیوانات اهیه مانند گاو و گوسفند وخروس وغیره نیز بگوش شان برمیخورد .

روز دوم پرودانت . و فیل ایوانس از خواب برخواسته بر سطح برامدند در احوال دیروزه وامروزهٔ کشتئی طیار هیچ فرق نیافتند . همان پروانه ها وهمان فررررر ها . همان دیده بان در پیش رو . همان سکاندار در دنبال امّا برای دیده بان کشتئی آلباتروس راچه حاجتست ؟ در واپورها دیده بان از ضروریاتست . زیرا بیم مصادمه با دیگر واپور در هر وقت محتملست .

حالآنکه در آلباتروس بیم مصادمه بادیگر آلباتروس هیچ احتمال ندارد ۰ اگر بگوئیم که باکه با بعضی بالونهای (غوهد) مانندی تصادف کنند ! این احتمال نیز خیلی بجاست ۰ آیا آلباتروس از مصادمهٔ آنچنان بالونهای آما سیده چه پروادارد؟ بمجرد که خوردن آلباتروس با آنچنان بالونها آیا ازانها اثری خواهد ماند ؟

خوب ! پس چون چنینست این احتیاطکاری دیده بان برای چیست؟ بگوئیم که این احتیاطکاری از ینست که دفعةً قله های بعضی کوههادر پیش روی آلباتروس برامدن بعیدالاحتمال نیست ۰ لهذادیده بان برای همینست!

پرودانت . وفیل ایوانس اطراف راسیروتماشامیکردند ۰ دیدندکه در زیر پای شان یك تالاب بسیار بزرگی پدیدار است ۰ ودر یکطرف تالاب مذکور یك شهر بسیار بزرگی موجود است ۰

فیل ایوانس گفت :

-- هیچ شبهه نیست که این تالاب (میشینغان). واینشهر (شیکاغو) ست ۰

پرودانت بادوربین بسیار اعلایی که در کرهٔ خود یافته بودشهر را معاینه کرده هفده عدد خط راه آهنی راکه از شهر مرور کرده است بدید ۰ و وکلیسای بزرك . ودوایر حکومت ، واوتلهای بزرك آنرا نیز تفریق نمود فیل ایوانس (سرمان) نام یك اوتل بزرگی رانشان داد که هیئت عمومیهٔ آن عیناً بیك طاس تخته نردمشابه بود ۰

پرودانت گفت :

-- اگر اینشهر شیکاغو باشد معلوم است که بسیار بجهت غرب رفته ایم، وازین هم معلوم میشود که اگر برهمین راه دوام ورزیم از نقطهٔ برگشتن فیلادلفیا خیلی دور می افتیم .

براستی که همچنین هم بود . آلباتروس رفته رفته یکسر از ایالت پانسیلوانیا دور شده میرفت ، وراه غرب راپیش میگرفت که اگر دریتوقت روبور راپیدا کرده به برگشتن مجبور کنند باز هم کار از کار گذشته است .

امروز مهندس بمیدان نبرامد، یابکار خود مشغولست ، یا آنکه خواب میکشد ! لهذاهر دو رفیق بی آنکه مهندس را به بینند طعام خوردند . بعد از طعام هردو رفیق برای انتظار روبور در زیر عمودهای پروانه هابگردش وقدم زدن آغاز نهادند . پروانه هـــای عمودی به آندر جه سرعت دور میکردند که انسان آنرا یکپاره جسم کلوله گمان میکرد .

از سر حکومت (ایالوا) بطرف دو ساعت گذر نمودند . از روی نهر (میسیسیپی) که واپورهای دودیر که در میان آن مانند قائقهـــای کوچك معلوم میشد نیز بسرعت گذشتند .

بوقت ظهر یکساعت باقی مانده بود که شهر (ابووا ستیس) را دیدندو بعدار کمی به اراضئی حکومت (ایووا) داخل شدند . دریجـــها سلسلهٔ جبال مارپچی که از جنوب یکسر بسوی شمال امتدادیافته است دیده شد .

زروه های بلند این کوهها آلباتروس رابیالا بر آمدن مجبور گردانید .
بعدازین کوهها چمنزار بسیار واسعی که تابکوههای (روشوز) ممتدشده است پدیدارشد . ازسردی هوا چنان معلوم میشدکه آلباتروس رفته رفته به جنگل (فاروست) نزدیك میشد .

امروز شایان دقت هیچ یك حالی ظهور نموده پرودانت وفیل ایوانس تمام روز تنها ماندند . درین اثنافریقولن رادیدند که درطرف سرکشتی بر وافتاده ناهیچ چیزی نه بیند . بیچاره بحال دهشتناکی بود . چونکه رفته رفته خوف وهراسش بیشتر شده میرفت .

بعد ازظهر بدوساعت بحدودحکومت (نه براسقا) رسیدند . که شهر (اوماهاسیتی) نام درانجا بر سر خط راه آهن یکصد وپنجاه فرسخی درازی واقعشده است که درمابین (نیورك) ، و(سانفرانسیسکو) کشیده شده است . درین اثنا آبهای زردنهر (میسوری) نیز دیده شد . بعدازکمی خانه های چوبین وعمارتهای رنگین شهر (اوماها) مشاهده وپدیدارشد .

هیچ شبهه نیست که چنانچه ازسفینهٔ طیار شهر به بسیار خوبی دیده میشود ازشهر نیزسفینهٔ طیار بصورت مکمل مشاهده میگردد . زیرامهندس روبور سفینهٔ خودرا مانند پشها به پنهان کردن آنقدر رلز وم نمی بیند ، ودرمیانه طبقات بسیار بلند هوا درابرها پنهان شدن نمیخواهد . پرودانت وفیل ایوانس حیرت وتلاش مردم شهر راکه ازدیدن این سفینهٔ غرایب دفینه

بربالای سرخود حاصل کرده بودند میدیدند . چونکه همه مردمان چشمهای خودشانرا ودوربینهای شانرا بسوی بالامتوجه داشته بودند واله وحیران مانده بودند . پس معلوم شد که دیده شدن این ماشین طیار مهندس روبور از طرف مردمان (اوماها) مسئلهٔ طرم هوایی راچنانچه بر رئیس کلب ولدن وسرکاتب اوحل وروشن ساخته بود بواسطهٔ تلگرافهای مردمان اوماها بر همه مردمان روی زمین ظاهر وبرهن ساخته باشد .

بعد ازیکساعت آلباتروس از اوماها درگذشت . برسیاحان اسیر گشتهٔ آلباتروس به تحقیق پیوست که سفینه خط راه آهن کبیر را تعقیب نموده یکسر بسوی غرب متوجه میباشد . حالا نکه اینمسئله پرودانت وفیل ایوانس رابدهشت می انداخت . وامید برگشتن وطن شانرا ازدل شان دور میساخت !

پرودانت گفت :

— معلوم است که این حریف بجایی که دلش میخواهد مارا میبرد !

فیل — بلی ! هم از ما نمیپرسد ! اما جان خودرا نگاه کنید ! من از ان آدمانی نیستم که اینگونه کارهارا هضم بتوانم !

پرودانت — منهم نیستم ، اما اگر سخن مرا میشنوی باید که صبوری واعتدال دم را پیشه گیری !

فیل — چه ، به اینگونه معامله صبر کنم ؟

پرودانت — بلی ،حدت وغضب رابرای یك وقتی نگهداریم که فائده و منفعت آنرا به بینیم !

ساعت پنج بود که کوههای سیاه اراضئی براسقـا سراسر از نظر نهان گردید ، وقتی که شام شد تمام حوضهٔ نهر (پلات) را گذشته بودند ، امشب مانند شب گذشته صداهای لوقو ، و تیفهای راه آهن ، واوازهای حیوانات اهلیهٔ ده هاوقریه های معمورسکونت شب را خلال پذیر نمیشد ، زیرااین زمین هاهمه گی چمنزار ، جنگلزار ، شوره‌زار بود ، گاه گاه صداهای گاو های دشتی و جنگلئی ماها ، وغنو نام امریکا که بگله‌ها گله هامانند سیلاب خروشان درجریان میبودند ، وگاه گاه آوازهـای شغال وروباه وگرك نیزبگوش مسافران آلباتروس نشین میرسید ونیز گاه گاهی که آلباتروس بزمین بسیار نزدیك میشد بویهای خوش نباتات خوشبوئی که درینسرزمینها بوافری موجوداست بدماغهای شان برمیخورد ،

والحاصل امروز نیز بآخر رسیده بعدازطعام شب مسـافران بخواب فقسد ، فردا که (۱۵) ماه حزیران بود صبح وقت فیل ایوانس پیشتراز پرودانت ازکمرهٔ خودبرامده بفکر آن بود که بلکه روبوررادیده بتواند ؟ ولی چون مهندس رانیافت مجبورگردید که سبب پنهان بودن روبور راازسرطایفه (توم تورنر) بپرسد ، توم تورنر درپیش اوتاق سکاندار بنظارت ونگرانی مشغول بود ، فیل ایوانس به‌اونزدیکشده پرسید که :

— آیا امروز مهندس روبور را دیده میتوانیم ؟

— نمیدانم !

— آیااز اوتاق خود بیرون برامده است ؟

— بلکه برامده باشد !

— چه وقت خواهد درامد ؟

— البته هروقتیکه کارش تمام شود خواهد درامد !

توم تورنر اینرا گفته و بکار خود مشغول شد ، وچنان وضعیتی نمودار کردکه دیگر جواب نخواهد داد .

پرودانت نیز درین اثنا برامده بود . هر دوی شان بطرف زیر نظاره کردند . درزیرپای خودوادیهاودره های کوههای (روشوز) رامشاهده کردند . امّا این رابه گمان وتخمین درك کردند . زیرا فیل ایوانس چون اینطرفهارا ندیده بود حکم کرده نمیتوانست که این کوهها ودره ها کجاست . امّا خریطهٔ منتظمی که در پیش روی اوتاق سکاندار درمابین آلهٔ بارومترو . وترمومتر و آویخته شده بود تعیین موقع را نشان میداد .

بعد ازکمی بعضی ززوه های کوههای بامدیکه باطلوع شمس خاوری یك رنگ آتشینی گرفته بوددر پیش روی خود مشاهده کردندکه این ززوه های کوه (روشوز) بود .

رفته رفته سردی بسیارشدیدی بروجود خود شان حس کردند . فیل

ایوانس گفت :

— این سردئی هوا از تبدل حرارت منطقه نیست بلکه از بلند پروازئی آلباتروسست که میخواهد ازسر زروه های کوهها بگذرد !

وبواقعی که همچنین هم بود زیرا چون در زیر نظر کردند دیدند که زروه های کوه های پربرف درزیر پای شانست ! بعد از یکساعت هوا کسب اعتدال نمود. مگر آلباتروس زروه های کوه را پیموده درمیان درّه ها وکوهسارها در آمده است که این رهسپارئی میان درّه ها وکوهسار ها تنها سیاحان مارا نیز وبلکه کشتیبانان بسیار ماهر را نیز براه غلط کردن ، ودو چار وله وحیرت ساختن کافیست .

بعد ازیکچند دقیقه آلباتروس کوه (سته ونسون) رابطرف راست گذاشته نهر (بلوستون) رامرور نموده وبه تالاب بسیاربزرگی که بنام همین نهره وسومست واصل شد .

این تالاب که از بلند ترین تالابهای دنیا از سطح دریا شمرده میشود چنان یك منظرهٔ لطیفی راما لکست که تعریف قبول نمیکند . اجسام مثلثهٔ که اطراف سواحل این تالابرا فرا گرفته است به انعکاس شمس دلارا چنان یك لطافتی میگیرد که چشمها را میدرخشد . جزیره های سبز وخرمی که درمیان تالاب عرض دیدارمیکند چه خوش منظره. چه خوش لطافت !!

منظرهٔ لطافت آور جزیره های سبز و خرمی که در میان تالاب مذکور پدیدار است دگرگونه لطافت و علویتی تشکیل میدهد . آبهائیکه در میان جزیره های مذکور میماند هریك مانند آئینهٔ مجلایی میدرخشد .

مرغان رنگارنگ متنوع عجایب و غرایبی که در اطراف و میان این تالاب موجود است شمار انواع آنها ممکن نیست !

سواحل سنگستان ، و درختستان این تالاب خیلی نظر ربایی داشت . از زیر درختان و سنگهای کنار تالاب در هر طرف بصد ها شلاله های کوچك کوچك حاصل شده بود . از میان بعضی ازین شلاله ها بخار های ماء بسیاری نیز ظهور میکرد که این بخار های ... همه گی از حرارت داخلیهٔ زمین ، و میاه معدنیهٔ که دایما در حال غلیان بود بحصول میآمد . بعد از یکساعت آلباتروس تالاب بزرك و بلند بلوه‌تون را گذر نمود . و بعد از کمی از فواره های آبهای معدنی جوشان طبیعئی که در لطافت و غرابت معادل فواره های مشهور طبیعئی (ایرلاند) میباشد نیز گذشتند . این فواره های طبیعی که بقوت حرارت مرکزی زمین بشدت بر میجهند شکلهای مختلف دارد . بعضی مانند بادزن . بعضی بشکل قوسی . بعضی چون خط مستقیم . بعضی بشکل دایره از زمین فوران مینمود .

برودانت . و فیل ایوانس به این مناظر لطیفهٔ طبیعیه حیران حیران مینگریستند . مهندس روبور چنان گمان میشد که این منظره ها را بارها

دیده که هیچ پدیدار نبود .

ساعت هفت بود که آلباتروس در درهٔ مشهور (بریدژر) که خط راه آهن بزرك امریکا از ان مرور نموده داخل شد . درینجا آلباتروس گویا مهارت فوق العادهٔ زیر حکم بودن خود را نشان دادن میخواست که سرعت سیر خود را کم کرده از میان این درهٔ عمیق مارپیچ طولانی بکمال مهارت رفتار مینمود .

اعتراف باید کرد که این سیاحت درهٔ عمیق مارپیچ (بریدژر) آلباتروس شایان حیرت بود . سیاحان ما که دشمن طرفداران از (هواسنگین) هستند . باز هم در پیش این دره پیمائی ماشین طیار از هواسنگینتر از حیرت و استغراب خود داری نتوانستند .

آلباتروس در ظرف دونیم ساعت درهٔ مارپیچ راطی نمود . و از جبال متسلسلهٔ روشوز که بمقام مهرهٔ کمر قطعهٔ امریکای شمالیست سراسر بیرون برامد . و بقطع کردن اراضئی (اوتاه) بسرعتی که در ساعتی صد کیلومتر و میپیمود آغاز نهاد . وهم بر روی زمین یکچند صد متر نزدیك میرفت که درین اثنا یکی یکبار صدای لوقوموتیف ریل از پایان بگوش آلباتروس نشینان برخورده پرودانت و فیل ایوانس بپایان نظر کردند . دیدند که یك ریل داك بسیار سریع السیر است که بسوی شهر (غراف لاین ساله) روان میباشد .

آلباتروس مانند عقابی که برای شکار خود فرو آید بیکبارکی بقدر صد متر و فرو آمد و باریل بصورت موازی برفتار آغاز نهاد ، از واغونهای ریل سرهای بسیار مردمان بیرون برامده بتماشای ماشین طیار مشغول شدند ، بسیاری از ریل نشینان در برنده های قطار نیز برامدند حتی بعضی بربامهای واغونها نیز بالا شدند .

صداهای حیرت ، و آوازهای شاباش ریل نشینان بعیوق برامد . اما روبو رهنوز هم برسطح سفینهٔ طیار پدیدار نبود . آلباتروس حرکت دوریهٔ پروانه های عمودی خودرا کم کرده زیاده ترفرو آمد ، و برای پس نماندن قطار ، سرعت خود را بزرکتر نموده چنان کمان میشدکه آلباتروس یك مرغ درندهٔ بزرکیست ، و قطار نیز یك مار کزندهٔ بزرکیست که مرغ درنده اورا میخواهد برباید . آلباتروس کاه چپ و کاه براست قطار بالهای خودرا کشاده پرواز دارد . کاه میکذارد که قطار پیش شود ، و چون یکقدری پیش شد باز بیکسرعت خارق العادهٔ ازو پیش میشود ، باز آرام شده باقطار برابر میرود . درین اثنا بیرق سیاه رنك آلباتروس که رسم آفتاب زردی برانست بکمال عظمت باز کردید . کپتان قطار ریل نیز بیرق جماهیر متفقه را باز کرده جواب داد .

سیاحان بیچارهٔ ما برای اینکه خود را بقطار نشینان بشناسانند بیهوده کوشش ها ورزیدند ، پرودانت بیچاره دستهای خود را دراطراف دهن

خود گرفته به بامدی هر چه تمامتر فریاد براورد :

— من در فیلادلفیا رئیس کاپ ولدن پرودانتم !

— منهم سرکاتب اوفیل ایوانسم !

این نداها در میان آوازهای هورراهائیکه از ریل نشینان میبرامد آمیخته شده غایب گردید .

سه چار نفر طایفه های آلباتروس از شنیدن اینصدا ها از کمره های خود بیرون برامدند . یکی از انها بسوی قطار یک ریسیمانی آویخت و به اینصورت بر لوقوموتیف ریل ریشخند واستهزا نمود که یعنی نوبما رسیده نمیتوانی ریسمان را بخود به بند که ترا کشیده ببریم ! در وقت کشتی دوانیهای دریایی نیز کستیهائیکه پیش میشوند برای کشتیهای پس مانده همچنین ریسمان می اندازند و به اینصورت بران استهزا میکنند .

آلباتروس سرعت معتادهٔ خود را گرفته در ضرف نیمساعت آنقدر از قطار پیش افتاد که در افق دود آن نزدیک نمیشد .

یکنیم ساعت بعدازظهر یک نقطهٔ بسیار واسعی که باضیای شمس میدرخشید دیده شد . پرودانت گفت :

— مرکزادارهٔ (مورمون) هاخواهد ب[illegible]

فیل — بلی ، بلی ! (سل لاف) نام شهراست [illegible] (لب شور) است . براستی که همچنین بود ، این شهر (سل لاف) نا[illegible] است که مرکز

حکومت قوم (مورمون) است ، و آن نقطهٔ که مید ر خشید معبدهای جسیم آنهاست که سطح قبهٔ مجلای آن ضیای شمس را بهر جهت منعکس میساخت اینشهر در دامنهٔ کوه بزرك (واراح) که با درختان سیب وار چه مستور است واقعشده میباشد . در یکطرف نیز نهر بزرك (ژوردون) که آبهای زلاب (اوته) رابه تالاب شوره میریزاند دیده میشد .

منظرهٔ اینشهر بزرك مانند یك خوابی گذشت . آلباتروس بسرعت خیلی زیادی یکسر بسوی جنوب غربی رهسپار بادپیمایی گردید . این سرعت از سرعت بد خیلی افزونتر بود که باین سبب برسطح آلباتروس ایستادن برمسافران خیلی دشوار میگذشت .

بعد از گذری آلباتروس بر اراضی (ماوادا) به پرواز آغاز نهاد . که این اراضی زلیـه‌های معادن نقرهٔ کوه (سیه را) را از رگهای معدن طلای (قالیفورنیا) تفریق میداد .

فیل ایوانس گفت :

— گمان میبرم که پیش از اکشب شود (سانفرانسیسکو) را خواهیم دید :

پرودانت — خوب . بعدازان ؟

درین اثنا مهندس روبور نیز بر سطح پیدا شد . هر دو سیاح بی مکث و درنك در پیشش رفته گفتند :

— مهندس روبور افندی ! اینست که تا بانتهای حدود امریکا رسیدیم ،

گمان میبریم که حالا لطیفه را خاتمه بدهید ....

-- افندیان ! من اصلا لطیفه را دوست ندارم !

مهندس اینرا گفته و به توم تورنر یك اشارتی کرده هم ندم آلباتروس بزمین نزدیکشد ، ولی چنان تیزرفتاری را آغاز نهاد که بر سطح سفینه ایستادن محال بود . مسافران خودرا بعذاب تابه کره های خود رسانیده برخاستمد ، ودرانجا آرام یافته پرودانت گفت :

— اگر یك کمی دیگر مرا به تنك آرد گلویش رابه پنجه آنقدر خواهم فشرد که نفسش زا از آلباتروسش زودتر بخارج بفرستم !

فیل — این فایده ندارد ! چاره برای فرار باید یافت !

پرو — بلی . مطلق باید یافت !

دروقتیکه مسافران میخواستمد بجواب بروندیك صدای شرپ شرپ بزرك و بامدی بگوش شان برخورد که این صدای موجهای بحر بود که با ساحل برمیخورد واین صدای امواج گو باصدای ممادی بود که از حدود امریکا برامدنرا اعلان نمود .

باب نهم

آلباتروس در کجاده هزار کیلومترو یك مسافه را می پیماید ، ودرکجا یك جهیدن بوقوع میآید ؛

پرودانت وفیل ایوانس بر فرار قطعیاً قرارداده اند . چونکه درسفینهٔ

طیار بقدر هشت نفرمردمان تنومندی پرقوتی موجود اند که بدو نفر
برانها غلبه جستن ، وسفینه رامالك شدن ، وبجائیکه دلشان بخواهد فرو
آمدن غیر ممکنست . اگر بگوئید که اینها دو نفرنی بلکه سه نفر اند ،
زیرا فریقولن نیز باایشانست ! حالا نکه اگر فریقولن را شناخته باشید
آن کاهل پرخور ترسندك را بجمع آدم حساب نباید کنید .

پس خوب ! چون بقوت غلبه ممکن نیست البته بحیله مراجعت باید کرد .
فیل ایوانس ایمسئله ها را ازهر طرف به پرودانت فهمانید ، واورا بسکو
نت واعتدال دم دعوت کرد ، ومنتظر فرصت شدند .

فردا چون از کمره های خود برامدند ازساحل هیچ اثر ندیدند ،
وموجهای بحر محیط کبیر را بکمال شکوه وعظمت درزیر پای خود یافتند
آلباتروس بکمال سرعت بقدر صد متر و بلندتر از روی بحر هوا پیمایی
مینمود . . هندس روبور از کمرهٔ خود خیلی کم خروج میکند . امروز نیز
بقرار عادت خود خیلی ناوقت از کمرهٔ خود برامده درجهت دنبال کشتی
بقدم زدن مشغول شد ، وبمسافران خود ازدور یك سلامی داد !

امروز فریقولن نیز یك جرأت وجسارت فوق العادهٔ ابراز کرده در
حالنیکه چشمانش از بیخوابی سرخ شده بود ، ونطرش حال طبیعئی خودرا
غائب کرده بود ، وپاپهایش میلرزید ازکمرهٔ خود بیرون برامد . مانند
شخصی که زیر پای خودرا محکم واستوار نه بیند ، وپا بر پل بسیار کم

بر لق لقی راه برود همچنان براه رفتن آغاز نهاد . در اول امر چون
دید که پروانه ها بحال طبیعئی خود دور دارند یکقدری خاطر جمع شده
آرزوی دیدن شهرها و زمینها ئیکه آلباتروس از روی آن میگذرد بدلش
افتاد . و آهسته آهسته بسوی کنارهٔ کنار سفینه روان شده و مانند بیایان
دستپالك کرده کنارسر کناره رابدست آورد .

الحق که این جسارت فریقولن یك همت بسیار بزرگی شمرده میشود
آفرین فریقولن آغا ! آفرین !!

اول وجودخودرا پس کشیده کناره را بخوبی بجنبانید تا بداند که محکم
است یانی . وچون دید که محکم است خود را راست کرد ، وبه پیش میل
کرده سر خودرا بپایان بیاویخت . امااینرا هم بگوئیم که فریقولن اینهمه
کارهارا بچشم پوشیده اجرا کرده است . نهایت دفعهٔ چشمهای خودرا
بسوی پایان باز کرد !

سبحان الله ! چه نعره ها ، چه خود را پس کشیدنها !

سر خودرا در میان دوشانهٔ خودچنان فرو کشید که انسانرا بحیرت می
انداخت ! اگر موهایش زنگله نیبود راست برمیخواست . فریاد براورده گفت :

— امان یاربی ، بحر است ! بحر !

حال فلاکت اشتمال فریقولن را آشپزباشئی سفینه دیده بزودی خودرا

به او برسانید ، و اگر از زیر بغلهایش نمیگرفت بیچاره بشدت تمام بر پشت می افتاد .

این آشپز (فرانسوا تاپاژ) نام یك فرانسوئیست که داخل شدن آن در شمار طایفه های آلباتروس یك مسئلهٔ معمائیست . اما زبان انگلیزی را خوب تکلم میکند . از زیر شانه‌های فریقولن گرفته و بشدت تکان داده گفت :

-- راست بایست ! راست ایستاده شو !

فریقولن انظار نومیدانهٔ خود را بسوی پروانه های آلباتروس دوخته گفت :

— امان مستر تاپاژ !

— آیا چه میفرمائید ؟

-- آیا اینها خواهد شکست ؟

— نی : امایکروزی از روزها البته خواهد شکست :

— چرا ؟ چرا ؟

— چونکه در مملکت ما میگویند که هر چیزی میگذرد . میشکند . خراب میشود !

-- اما از برای خدا ! نمی بینید که در زیر ما بحر است :

— خوب است نی ! اگر بیفتید افکار نمیشوید !

— اما غرق میشوم . غرق !

— بلی ، غرق میشوی اما خورد و خاش نمیشوی !

بعد از یکچند دقیقه فریقولن خود را جمع کرده توانسته به کمرهٔ خود در آمد امروز که ۱۶ حزیرانست ماشین طیار بصورت معتدلانه قطع مسافه مینمود ، دایما بقدر صد متر و بالاتر از سطح آب رفتار میداشت که به اینصورت سطح مجلای درخشندهٔ بحر بخوبی تماشا میشد .

پرودانت گفت :

— اگر روبور در نجاهایك شکار ماهی آرزو کند هیچ بعیدالاحتمال نخواهد بود زیرا طایفه هارا مشغول تدارکات جمع آوری اسباب صید ماهی میبینم!

فیل — امادر دریا هیچ ماهی دیده نمیشود . مگر بعضی ماهیان (بالینه) که از صید آنها بجز خونریزی بیهوده دگر هیچ فائدهٔ نیست .

هردو رفیق درهمین سخن بودند که روبور بر سطح سفینه بدیدار شد توم تورنر نیز بااو بود . بنابر اشارت روبور آلباتروس فروتر آمد . و بقدر پنجاه متر و از سطح بحر بالاتر ماند .

نه هیچ یك ساحلی بدیدار است . و نه هیچ یك کشتی . تنها بعضی فواره های بخار ماء که از دماغهای (بالینه) هسابرهوا میشد در بعضی نقطه های روی بحر مشاهده میشد .

توم تورنو با دو نفر ماکینیست دیگر بطرف سر سفینهٔ طیار بر قتند بدستهای شان یك یك تفنك رخ دار قالیفورنیایی که مخصوص برای شکار بالینه ساخته

شده واز گلهٔ آن (ژیپقین) نام پیکان پره دار میبراید موجود بود ، گله های ژیپقین دار مذکور باریسمانهای مضبوطی بچرخهـای مقره دار سطح سفینه مربوطست ؛

درین اثناء مهندس روبور بطرف پیشی سفینه بجای دیده بان برامد ، و بدست راست خود برماکینیست و بدست چپ خود برسکاندار اشارت و کوماند دادن گرفت ، آلباتروس بچه درجه سرعت وسهولت تابع اشارتست که تعریف آن نمیشود ، گویا سفینه یك جسم ذی روحیست که روح آن (روبور) است ، درین اثنا توم تورنر فریاد براورد که :

— اینست ، بالینه ، بالینه !

براستی که بقدر شصت هفتاد متر و پیشتر یك بالینهٔ بسیار جسیمی پدیدار گردیده بود ، آلباتروس رایکسر برسر بالینه براندند ، وقتیکه برسر بالینه رسید توقف نمود ، توم تورنر تفنك ژیپقین دار را بسوی بالینه دور داده نشان گرفت . و ماشه را بکشید ، ژیپقین از تفنك برامده بر پشت بالینه اصابت نمود ، وریسمانی را که با آن مربوط بود با خود ببرد ، گله مجر دیگه بر بدن بالینه بکفید ژیپقین در وجود بالینه درامد ؛

حیوان بیچاره از صدمهٔ ژیپقین متأثر شده چنان دم خود را بشدت در آب بزد که آبهای بسیاری تا بدرون سفینه بریخت ، و بسرعت و شدت تمام در آب غوطه بخورد ، مقرهٔ که ریسمان ژیپقین با آن مربوط بود بچنـان

سرعت بدورافتادکه برای آتش نگرفتن آن آب برا ن ریختند، حالا تصور بکنید که قوت بالینه با ریسمانی که به سفینه مربوطست سفینه را بچه سرعت وشدت در پی خود میکشد ؟ پروانه ها ایستاده شد ، آلباتروس به کیف و آرزوی بالینه به تبعیت مجبور گردید ، توم تورنر تبر بدست منتظر ایستاده بود که اگر ماهی بصور تیکه سفینه را زیان برساند غوطه بخورد به بریدن ریسمان حاضر میبود .

بقدر نیمساعت آلباتروس شش میل مسافه را در پی بالینه بهمین صورت رفتار نمود . بعد از کمی دوچار ضعف شدن حیوان حس گردید رو بور اشارت کرد . پروانه های افقی بدور افتاد . آلباتروس بقدر بیست و پنج متر و بلند شد . بالینه دم عظیم الخلقت خودرا بدهشت تمام در آب همیزد ، وگاهی بر پشت غلطیده روی دریارا کف آلوده میساخت .

یکی یکبار ماهی برجهید . وچنان یك غوطهٔ خورد که توم تورنر درکار خودکه چه کنند حیران بماند .

در آن واحد سفینه تا به سطح دریافرو آمد . در نقطهٔ که بالینه غوطه خورده بودیك گرداب عظیمی حاصلشده بود بر سطح آلباتروس موجهای بسیاری ریختن گرفت . تهلکهٔ بزرگی برسفینه وسفینه نشینان عرض دیدار نمود !

اماهزاران شکر که توم تورنر درین اثنا به بریدن ریسمان کامیاب آمده

تهلکه بر طرف گردید . آلباتروس بمجردیکه از ریسمان ماهی رهایی یافت دفعةً بقدر دوصد . ترو بسوی هوا بر جهید . رو بور بکمال اعتدال دم مانورهٔ سفینهٔ طیار خود را اجرا کرده بود .

بعد از چند دقیقه لاشهٔ ماهئی بالینه که بشدت ژیپقین آلباتروس مرده بود بر روی بحر بالا برامد . از هر طرف مرغان لاشه خوار در پاپی بران هجوم بردند . آلباتروس یکقدری این منظره را چون تماشا کرد بر راهیکه داشت به بادپیمائی خود آغاز نهاد .

فردا که ١٧ حزیران بود بساعت ده خشکه پدیدار گردیدکه این خشکه شبه جزیرهٔ (آلاسقا) بود . آلباتروس نشینان ایمو قعرا که بسیار ماهئی (ئوق در انجاشکار میشود تماشا کرده در گذشتند . دو هزار کیلومتروه سافهٔ که در مابین جزائر (آله ئونیه ن) ودماغهٔ (قاءحاتقا) موجود است تا به شام قطع گردید .

پرودانت وفیل ایوانس تابه اینندم فرصت فرار را نیافتند . وگمان میشود که در ینسرزمینها نیز فرار را مناسب نه بینند . آلباتروس شبه جزیرهٔ قامچا تقارا بیك خیز گذر کرد . عمارتهای (پترو پاوه لوفسق) وکوه آتشفشان (ئاوشو) را بقدر یك ثانیه دیده توانستند . در ١٩ حزیران دماغهٔ شمال (ژاپونیا) وجزایر (ساخالین) دیده شده در آبنای (په روز) که در مابین آنها واقعست مواصلات نمود که درین آبنای نهر (آمور) که بزرگترین نهر

های سیبیریاست همیرند .

وقتیکه به آبنای مواصلت کردندیك دمهٔ بسیار کثیف وغلیظی پیداشد ازانرو آلباتروس بالابر امده خودرا ازدمه هارهائی داده دمه رادرزیر گذاشت . درین اثنار وبور از پیش مهمانان خود گذشته توقف نمودو بیك طور بی اهمیتی گفت :

-- افندیان ! واپورهاو کشتیهاوقتی که درمیان دمه میمانند خودرادر تهلکهٔ عظیمی دیده وصفیرهانواخته باهستگی راه‌میپیمایند تاآنکه مبادا بایکرواپوروکشتی‌یاسناك‌مصادمه نکنند . حالا نکه آلباتروس ازدمه‌هیچ پرواندارد زیرادر آن‌واحدازمیان دمه‌هاخودرابالا کشیده بی‌پروابراهی که‌دارد دوام میورزد !

روبورا ینسخن خود راتمام کرده از پیش روی شان در گذشت وبه کشیدن‌پایپی که‌بدهن‌داشت‌دوام ورزید .

فیل ایوانس به پرودانت گفت :

— معلومست‌که آلباتروس‌خارق العاده‌ازهیچ چیزی‌ترس‌وباك‌ندارد!

— معلوم خواهدشد که دارد یاندارد ؟

ازینسخن‌پرودانت‌معلوم شدکه‌یك‌فکر خفی ومدهشی‌دردل‌میپروراند . دمه هاتمام آنروز بردوام بود . آلباتروس بسببیکه‌با کوههای بلند (فوزی زاما) که‌درژاپونیاست مصادمه نکند خیلی بلندگردید . روزدیگرچون

دمه زایل گردید یك شهر بسببِ زخوشنمایی پدیدار گردید که عمارتهای پست پست چو بین روغنئی آن خیلی دلربایی‌داشت ، جاده‌ها،وبازارهای صاف ومستقیم ، وصیفیه هاوباغچه هاوبیشه زارهاوکشتزارهای برنج آن بخوبی دیده‌میشد! فیل‌ایوا نس چون به‌اینطرفهاسیاحت‌نکرده‌ازانرو شهر مذکور رانشناخت .

روبوردراثنائیکه‌ارتفاع میگرفت به سیاحان نزدیکشده گفت :

— افندیان ! میدانم که شما اینشهر را نمیشناسید . لهذا بشماخبربدهم که‌این‌شهر (یدو) ست !

برودانت جواب نداد . زیرا هروقتیکه به پیش روی مهندس میآمد خیالی‌میشد که گویایی هوا مانده وحالا خفه میشود !

روبور بار گفت :

— منظرهٔ شهر یدو حقیقتاً خیلی خوش است . اما بعدازکمی که‌منظرهٔ شهر (پکین) پایتخت چین رابه ببینیدایزاهم فراموش‌خواهیدکرد ؟

در ظرف یکساعت آبنای (قوره) راآلباتروس گذرنمود . بعدازان شبه جزیرهٔ قوره رادورنموده به‌بحر اصفرداخلشد . در٢٤حزیران بر سرپایتخت چین یعنی‌شهر (پکین) واصلشد .

هردوسیاح مابر کنارکتاره‌تکیه زده به خارج تماشامیکردند . وبحقیقت کدشهر راهمچنانکه روبور گفته بودیافتند . دیوارهائیکه این شهر بزرگ

را بدو قسم تقسیم کرده که یکی را قسم چین ، ودیگری را قسم مانچو میگو یند ، ودوازده محلهٔ که دراطراف آنست ، وبازارهای واسعی که در وسط شهر دراز شده رفته است . معبد های زرد و سبز بزرگ ، خانه های توانگران. وباغچه های شانرا ، ومعبدهای شهر بزرگ زرد ، وباغچه‌های بزرگ ،وتالابهای صبحی ،وکوههای سبز وخرم آنرا یکان یکان تماشا کردند . نهایت دروسط شهر اصفر | شهر احمر | نام سرای امپراطوری را نیز دیدند .

درین اثنا آلباتروس در میان هزارها کاغذ بادهای مختلف اشکال متنوع الوانی که ازچوبهای بانس باصولهای رنگارنگی ساخته شده بود ، وازطرف چینیان که به این بازی خیلی هوسکار میباشند برهوا شده بود داخل گردید جوهوا ارصداهای مختلف آهنك این کاغذبادها چنان گمان میشد که بدسته های سازهای گوناگونی دمسار گردیده است .

روبور گویااز آهنگهای این صداها خوش شده بود که در پیش هرکاغذ بادجداجدانزدیکشده آهسته آهسته صداهای آنهارا میشنید . اماچینیانی که تارهای کاغذادها رابدست گرفته .ودهلها وسرناها وطبلهاه مینواختند بمجردیکه نزدیکشدن آلباتروس رابدیدند بگمان آنکه یك جانور مدهشهٔ هوائیست به ترس وبیم افتاده دفعةً یك سکوت وسکوتی برای شان حاصلشد وریسمانهارا واگذاشته به تفنك و طپانچه زدن آغاز نهادند .

بعضی از کاغذبادها دفعهً و بعضی آهسته آهسته بر زمین افتادند . صداهای مختلف آهنك نیز منقطع شد .

درین اثنا صدای طرم توم تور نر بشدت از جو هوا نواخته شد . سفینه نیز از دایرهٔ حدو دپکین بیرون برامد .

آیا آلباتروس ازینجا بکدام سمت متوجه گردید . بگوئیم که دایما طریق جنوب شرقی را در پیش گرفته است که ازین مفهوم معلوم میشود که بهندوستان نزدیك شدنرا آرزو دارد .

بعد از انکه از پکین سفینه حرکت کرد ، ده ساعت بعد قبل ابوانس و پرو دانت در جوار (شن سی) یك قسم سد کبیر را دیدند . بعد ازان در جهتهای (تبت) از حدود چین سر گذشت .

در صحرای بسیار بلند (تبت) که از نباتات یکقلم عاری میباشد در هر طرف کوهها و تپه های پر برف منجمد گسسته دیده میشد . بعضی کودالهای ... و شلاله هایی که از ستونهای یخ تشکیل شده بود . و بعضی تالابهای پریخ که در اطراف آن بعضی درختها و بته های مخصوص آنسر زمین که همیشه سبز است معلوم بود . بر همهٔ این زمینها یك سرما و خنکی بسیار تیز و شدیدی حکمفرما بود .

بارو متر و در ینوقت ٤٥٠ ملیمتره فرو آمده بود که ازین یك ارتفاع چار هزار متر و را نشان میداد . باوجودیکه موسم تابستان بود حرارت از درجهٔ

صفر نمیگذشت ، برودت هوا باسرعت سفینه‌افزونی گرفته بدرجهٔ رسید که خارج تحمل بود ، باوجودیکه سیاحان لباسهای گرم سفینه را که در کمرهٔ شان از طرف روبور حاضر شده بود پوشیده بودند باز هم در کمره درامدن را مرجح دانستند .

روز ٢٧ حزیران پرودانت وفیل ایوانس در منتهای افق در پیش روی مرور آلباتروس بسیار بلند یك حایلی دیدند ، از پشت آئینهٔ کمرهٔ خود بسوی این دیوار حایل بزرگی که در پیش روی آلباتروس در آمدن بود بنظر دقت همیدیدند . فیل ایوانس گفت :

— گمان میبرم که کوه (هیمالایا) باشد .

روز دیگر که ٢٨ حزیران بود سفینه در بالای ریالت (زانغ) در پیش روی کوه بزرگ رسیده بود ، در ینجا تشکلات ارضیه خیلی عجیب است ! زیاده از دو صد قلهٔ کوه مشاهده میشود . هفده عدد ازین زروه ها که ارتفاع آنها پیمایش شده بیست و پنج هزار فت است . ودرین وقت زروهٔ که در پیش روی آلباتروس واقعست زروهٔ کوه (اوورست) است که هشتهزار وهشتصد متر و ارتفاع دارد پیشتر ازان زروهٔ کوه (دهوالای) موجود بود که هشتهزار ودوصد متر و بلندی دارد . و پیشتر ازان زروهٔ کوه (کنسانژوغا) پدیدار بود که هشتهزار و پنجصد متر و بلندی داشت .

این سلسلهٔ کوههای متسلسل عظیمه بمثابهٔ استخوان مهرهٔ پشت قطعهٔ

آسیاست که قطعهٔ مذکوره را بدو سطح مایل بسیار واسعی تقسیم نموده است • جهت شرقئی آن چین و آسیای وسطاست • طرف غرب آن هندستان است •

آلباتروس بفکر گذر کردن از بالای این زروه ها نیست • البته که در میان این سلسلهٔ جبال بعضی ممرها موجود است که روبوران ممرها را دیده ومیشناسد ، وحالانیز ازمیان آن دره ها و ممرهای عمیقهٔ مدهشه گذرکردن میخواهد •

بواقعی که روبور همچنین کرد • ماشین طیار بدیعه‌کارسریع رفتار خود رادرمیان درهٔ (ایپی غاش) سوق نمود •

مردمان سفینه شب رابه هیجان وتلاش بزرگی گذرانیدند • خفت هواتنفس راصعوبت میداد • سردی شدید آن بشدت تمام بر بد نهااجرای حکم مینمود • روبور درحالتیکه لباسهای بسیارگرم وکلفتی پوشیده بود درطرف سر سفینه درجای کپتانئی خود ایستاده ، وبکمال مهارت اوامر کشتی رانی را اجرامینمود • توم‌تورنر سکان‌سفینه رابدرستی وهوشیاری تمام اداره میکرد • ماکینیست دقیقهٔ واحد غفلت نداشت • پروانه‌ها بسرعت فوق العاده دور کرده صداهای عجیبی برمیاورد • بارومترو به ۲۹۰ ملیمتره فرو آمده بودکه اینهم هفتهزار متره ارتفاع رانشان میداد •

اما منظرهٔ کوهستان عجب منظرهٔ دهشت نظیرهٔ بود ، درهر طرف زر

وه های سفید سفیدی پدیدار بود . یخهای اسطوانه شکلی که ده هزار قدم طول داشت در هر طرف دیده میشد . در طرفهای پایان سلسلهٔ جبال بیشه ها و جنگلهای بسیار غلو و تیرهٔ دیده میشد .

شب گذشت آلباتروس به سقوط آغاز نهاد . ودر ظرف دو سه ساعت از نقطهٔ منتهای درهٔ مرتفعی که طی میکرد بیرون میبرامد . و وقتیکه از دهنهٔ دره برامد در پیشگاه نظر سیاحین یک وادی بسیار واسعی نمودار گردید . روبور بطرف مهمانان خود پیش آمده بیکصدای نازکانهٔ گفت :

— افندیان ! اینست هندستان !

باب دهم

خدمتکار فریقولن در کجا یکچند غوطه دربحر میخورد ؟

مهندس روبور ، به این فکر و اینقصد نبود که سفینهٔ خودرا بر مواقع لطیفهٔ هندستان بگرداند ، نی بلکه مقصد یکانهٔ او این بود که درجهٔ مکملیت ماشین طیار خودرا بر انکار کننده گان آن ثابت باید که از دره های مدهشهٔ کوهسار بزرگترین دنیا که (هما لایا) باشد بچه مهارت ، وچه صنعت میگذرد . آیا آلباتروس هیچ قصور و نقصانی نداشته خواهد بود ؟ این در آخر معلوم خواهد شد !

پرو دانت ، وفیل ایوانس اگر چه در پیش صنعت و مهارت خارق العادهٔ ماشین طیار که درمیان آن سیاحت میکنند بدل خیلی حیران و تحسین خوانند ، و لی از کبر وعنادی که دارند در ظاهر هیچ تنزل به آفرین خوانی نشان نمیدهند ، بلکه همهٔ اوقات خود شانرا به جستن چاره های فرار صرف مینمایند ،

در دامنه هسای کوه (هما لایا) ، (ترائی) نام یك چمنزار بزرگ ولای بزرگی موجود است که همیشه تب لرزه برمردمان همجوار آن عارض میکند اما خاطر جمع باشید که بر آلباتروس نشینان ازین رهگذر هیچ ضرر وزیانی نرسید ، آلباتروس از بسیار بلند ازروی آن درگذشته سوی وادیکه قطعهٔ اتصال ترکستان ، وچین است بالا بر امد ،

در ۲۹ حزیران بوقت صبح در پیش روی آلباتروس وادی لطیف کشمیر ظهور نمود ، درمابین سلسله های کوچك وبزرك هما لایا وادی کشمیر الحق که خیلی لطیف است ، درین وادی بیشمار شاخه های جبال سلسلهٔ مذکوره تا به حوضهٔ (هیداسپ) دراز شده رفته است ، هر طرف این وادی لطیف ، آبشارها و جرهای بسیار خوشنمائی موجود است :

سفینه بوقت صبح برسر شهر کشمیر که آنرا (سرینگر) نیز میگویند موجود شد ، پرودانت ، وفیل ایوانس تماشای این شهر خوش منظر که بردو ساحل (دل) نام یك تالاب واقع [illegible] شده اند ، دههای

خوش منظر چو بین و قصر های پر نقش و نگاریکه باسایه های درختهای بید خیلی لطافت پیدا کرده بود ، وکنارهای لب تا لاب که بادرختها و سبزه زارها مزین بود خیلی نظر ربایی داشت . فیل ایوانس گفت :

— اگر در اوروپا میبودیم ، میگفتیم که در شهر (وندیك) هستیم .

— آه اگر در اوروپا میبودیم به آسانی راه امریکا را می یافتیم !

آلباتروس . بر شهر مذکور بسیار توقف نموده نهر مذکور را که در دل مهیب تخت تعقیب کرده به پیش رفت . تا آنکه بر سر نهر مذکور در جائیکه از مردم خالی بود رسیده بقدر ده متر و بلندتر از روی آب توقف نمود ، و نلهای رابری خود را به نهر انداخته بقوت تلمبه ها حوض انبار های سفینه را به پر کردن آغاز نهاد .

در وقتیکه سفینه به آب گرفتن مشغول بود فیل ایوانس و پرو دانت بیک نظر معنیداری بهمدیگر خود دیدند . ده متر و از روی نهر بالا میباشند ، سر حال نهر نیز نزدیکست . علی الخصوص که شناوری را نیز خوب میدانند ، یك بر جهیدن همان . و از اسارت ، و بورر هایی یافتن همان ! پس توقف کردن چه لازم ؟

در آن واحد هردو رفیق از کنار کناره یکمقداری خود را برای میدان کشیدن واپس کشیده بشدت جهیدند . اما هزار افسوس که هنوز پا یهای شان برهوا نشده بود که یکچند دست قوتناکی فرار یا نرا شکنجه آسا

محکم گرفت !

معلوم شدکه سیاحان دایماً زیر نظر و ترصد گرفته شده اند . پرو دانت ، وفیل ایوانس تاکه میتوانستند بمشت و لکد ، و دست و پا زدن مقابله و مجادله کردند . اما بیهوده ! زیرا طایفه های آلباتروس خیلی مردمان تنومند و پرقوتی بودند که رهایی اردست شان محال بود !

مهندس روبور بیکصدای ریشخند آمیزی گفت :

— افندیان ! مانندشمامردمان عاقل را ، ازسفینهٔ مانند آلباتروس ، وازچنك مانند این عاجرکه شمااوراعنوان (مظفر) داده اید بفرار قیام کردن هیچ نمیزیبد !

پرودانت سخنهای مستهجن برزبان راندن گرفت و آثارشدت وحدت نمودار کرد . ولی فیل ایوانس او را بیکطرفی کشیده به تسکین کردن کوشش ورزید .

آلباتروس بدرجهٔ کفایت آب خود را برداشته .ونالهای رابرئی خود راجمع کرده باریکسر بسوی غرب رهسپارعزیمت گردید .

امروز بیك سرعت وسطی اضئی (کابلستان)رامرور نمود، بعداز کمی شهرکابل رانیز بدیدند . وادی (چاردهی) وکوهستان سبز و خرم آن خیلی نطرربایی داشت !

دروقت عصر آلباتروس ازشهرمشهور (هرات) گذرکرد بعد ازان

اراضی (خیوه) و (ترکمان) را که در گردله های طوفان ریك مانند خیالی معلوم میشد بیك سرعت فوق العادهٔ مرور نمود بر بن خط طولی که آلبا تروس گرفته از کوههای بسیار بلندیکه ازان ترس مصادمه باشد اثری نیست ، تنها جبال متسلسلهٔ (دماوند) که ده هزار متر و ارتفاع دارد، و کوه (البرز) که شهر (طهران) در دامنهٔ آن واقعست موجود است که در وقت شام از ارتفاع یازده هزار متر وازین مواقع مانند برق خاطفی مرور نموده

روز دیگر ، آلبا تروس بر سطح (بحر حزر) که از سطح بحر محیط سه صد قدم مرتفعست نزدیکشد ، در وقت ظهر سفینه از سطح بحر حزر صد متر و بلند تر هواپیمایی داشت ،

آلباتروس در وسط بحر رفتار داشت . واز هیچطرف ساحل پدیدار نبود ، سرعت خود را نیز خیلی کم کرده بود امروز بوقت صبح توم تورنر با آشپز فرانسوا تاپاژ مکالمه میکردند ،

توم میگفت :

— بلی ، بقدر چهل وهشت ساعت برروی بحر حزر رفتار مینمائیم!

— چون چنینست البته شکار ماهی کرده خواهیم توانست ؟

— بلی بلی ، وازینست که کپتان سرعت سفینه را خیلی کم کرده است ،

این جواب توم تورنر رافیل ایوانس که نزدیك به آنها ایستاده بود شنید ، فریقولن نیز در پیش فیل ایوانس بود ، واز و بزاری ونیاز رجا

میکرد که به افندی او و صاحب سفینه بگوید که او را بخشکه بکشند !

فیل ایوانس بی آنکه فریقولن را جواب بدهد در پیش پرودانت آمده به بسیار احتیاط که کسی دیگر نشنود سخنانی را که از توم تورنر شنیده بود بفهمانید . پرودانت گفت :

— چه فائده ! این حریف پست فطرت مرا همیشه در زیر نظر دارد و تا دلش نخواهد مارا واگذار نمیشود !

— بلی همچنیاست !

— پس چون چنینست ، بهر گونه چارهٔ که لازم باشد دست و پا بزنیم ، و خودرا از آلباتروس برهانیم .

— اما آلباتروس هم خیلی مکمل یکچیز یست ، هم :

— هرچه که باشد ! من همینقدر میدانم که مال یك پست فطرتست که مارا از حقوق آزادئی ماجدا کرده است . علی الخصوص که این سفینهٔ ملعونه برای فکر و مسلك ماو همهٔ رفیقان ماخیلی تهلکه ناك یك بلائیست . لهذا اماباید که سعی کنیم که این سفینهٔ بلادفینه را خراب کنیم . و وجودش را از دنیا بر داریم .

— اول چارهٔ فرار را بیندیشیم . خراب کردن آنرا پسان می اندیشیم !

— بسیار خوب ! دایما بیدار باشیم . از هر فرصتی که ظهور نماید استفاده کنیم .

— اماچسان خواهیم گریخت ؟

— بشنوید ! گاه گاه آلباتروس از روی زمین یکچند صد قدم بالا تر میباشد . در سفینه ریسمان هم بسیار است . اگر یك جسارت بکنیم رهائی میابیم !

— هرگاه دیگر چاره نیابیم درینهم هیچ تردد نخواهیم کرد .

— دیگر اینکه در شبهاغیر از سکاندار دیگر پاسبانی در سفینه نیست . ریسمانهاهم درطرف سرکشتیست . بی آنکه کسی مارا به بیند فکرخود مانرا اجرا کرده میتوانیم .

— اعلا ، اعلا ! هم بنظر بسیار شکر گذاری میبینم که در حال شما سکونت بسیار خوبی پیداشده . اینست که برای کار دیدن سکون و آرامی بسیار مفیداست . اما حالا برسر بحر حزر هستیم . کشتیهاهم دیده میشود ، آلباتروس نیز برای صید ماهی فرومیآید . آیاازین فرصت استفاده نخواهیم توانست ؟

— نی نمیتوانیم ! زیراهمیشه مارا در زیر نظر گرفته اند .

— چون چنینست ، آیابچه دلیل میگوئید که در شبها نیز مارا درزیر نظر نداشته باشند ؟

— جانم . هرچه باداباد میخواهم که این عالم آلباتروس را خاتمه بکشم والسلام !

پس دیده میشود که این دو رفیق ، علی الخصوص او نکل پرودانت آنقدر به تنك آمده اند که تا بمحو کردن خود رابا آلباتروس در نظر گرفته است .

امروزیك واقعهٔ دیگری بظهور آمد که درمابین روبورودوسیاح سبب بوقوع آمدن معاملهٔ بسیار ناگواری گردید ، وسبب آن فریقولن شده بود .

فریقولن چون دید که برسریك دریای زرقی درهواپروازیست بخوف ودهشت عظیمی افتاده بگریستن ، وفریادکردن ، وچیغ زدن آغاز نهاد و میگفت :

— من نمی ایستم ! .. نمی ایستم ! .. مرا بیرون برارید ! ازخدا بترسید ، مرا بیرون برارید ! .. مرا خدا مانند مرغان برای پریدن روی هوانیافریده ! امان ، مرا بخشکه برارید ! بخشکه برارید میگویم مرابرارید ! برارید ! .....

پرودانت ، فریقولن راتسکین کردن نخواست . بلکه خدمتکار خود رازیاده تر برواویلا کردن برانگیخت . کار بدرجهٔ رسید که صبروطاقت روبورراضایع ساخت .

آلباتروس ازسطح دریا درینوقت پنجصد ششصد متر وبلندتر بود . چون طایفه های کشتی بصیدماهی مشغول بودند ، وفغانها وواویلاهای فریقولن اوکاررا مشغول میساخت ازانرو امرکرد که فریقولن رادریك

مخزنی بندی کنند حالا آنکه فریقولان درمخزن مذکور نیز آرام نگرفته به لکد هاو مشتهاد رو دیوار را کوبیدن ، و فغانها و جیغ زدن گرفت .

سطح دریا از کشتیها و زورقها خالی بود ، زیرا بعضی کشتیهای بادئی ماهیگران چون آلباتروس را دیده بودند به خوف افتاده فرار کرده بودند .

درین اثنا توم تور نریك ماهئی بسیار بزرگی که از نوع ماهئی (مرسین) بود باز یپقین بزد . این ماهی بقدر چار قدم طول داشت که از تخم آن ساطه — یعنی چتنی بسیار اعلا ساخته میشود . لهذا مردمان کشتئی هوائی خیلی ممنون شدند . اما اصل ممنونیت و مسرت وقتیکه دامهسارا از دریا برمی آوردند حاصل میشد . زیرادر میان دامها از هر جنس ماهیان بصد هاصد هاظهور میکرد ، و آلباتروسیان از بسیاری فرحت و مسرت کف بهم میزدند .

سفینه . بعد از آنکه دام خرد را بدریامی انداخت راه میرفت و چون یکچند میل رفته بود دام را میکسیدند . درهر دام کشیدن هزاران ماهی صید میشد . در ظرف یکساعت زیاده از لزوم ماهی صید کردید . سفینه نیز راه شمال را در پیش گرفت .

دراثنای صید ماهی فریقولان هیچ سکوت و آرامی نگرفت . دایما واویلا میکرد . و بمشت و لکد در و دیوار کمره رابشدت میکوبید . روبور بقهر آمده گفت :

— این ملعون آرام نمیشود ! ها ! !

فیل — گمان میبرم که بیچاره بشکایت حق دارد !

روبور — آیامنهم حق ندارم که اوراساکت بسازم ؟ زیرا سرادردسر داد ، گوشهایم شماتت بسیار رانمیخواهد !

اینرا گفته و به توم تورنر اشارت کرد ، توم تورنر مقصدروبوررادانسته فریقولن راازکمره اش بکشیدند ، دو نفر طایفهٔ دیگر یك سبد بسیار بزرك و چقوری حاضر کرده بودند ، فریقولن رادرمیـان سبد مذکوراندا ختند ، سبدرا نیز بیك ریسمان بسیارمحکم ومتینی بستند ، بیچاره درین اثنا آنقدر فریادهاو واویلاهامیکرد که مرغان هوارا برقت میآورد سبدرا ازسفینه به بیرون آویختند ، فریقولن درمیان سفینه بقدر چند صد قدم بپایان آویخته ماند ،

روبور گفت :

— حالاهرقدرکه دلت میخواهد فریادکن !

درین اثنا پرودانت بسوی روبور بشدت وحدت پیش آمد . روبور نیز سوی او پیش شد ، بچشمهای همدیگر بغضب نظرد و ختند ، پرو دانس گفت :

— اینچه خائینیست ! اینچه دنائت است !

— آیاراست میگوئید ؟

— آنقدر قوت و قدرت خودرا به بدی استعمال میکنید که مرا بعد

ازین مجبور میکنید که دگرگونه معامله کنم !

— بکنید !

— یعنی بدانید که انتقام خواهم گرفت ! مهندس افندی !

— بگیرید رئیس افندی !

— هم از شما ، هم از شریکان شما !

— برای چه ایستاده اید ؟ بگیرید ، نی !

— خاطر جمع باش ! چنان انتقامی بگیرم که خودت حیران بمانی !

— بس ، بس است ! بسیار پرمگوی ، وگرنه طناب هم بسیار است وسبد حالا ترا نیز در پیش خدمتکارت خواهم فرستاد !

پرودانت ، سکوت کرد اما نه از خوف ، بلکه از غضب بسیار فیل ابوانس نیز بسعی و کوشش بسیار پرودانت را بکمره اش فرو آورده توانست !

از مدت یکساعت است که احوال هوائیه خیلی تغیر پیدا کرده است الکتریک در هوا آنقدر افزونی پیدا کرده است که حدو اندازه ندارد از اشارتهای آلات آلباروس چنین پدیدار بود که یك طوفان بسیار شدیدی ظهور کند .

بعد از کمی طوفان باد بسیار شدیدی ظهور نمود . برقها و رعدهائی هم دیگر هم رسید ! باران و باد نیز بشدت تمام اجرای احکام مینمود درین

اثنا آلباتروس از سطح بحر به ارتفاع هزار متر و بلند بود که بناگهان یك صاعقهٔ بسیار دهشتناکی در نزدیکئی سبد فریقولن بر سطح بحر بشدت برخورد. و آبهای بحر را برهم زده و چهار تا به نزدیکئی سبد فریقولن بلند کرد. پس درجهٔ خوف و دهشت فریقولن را قارئین کرام حساب کنند که بچه درجه رسیده باشد !

طایفه ها فریقولن را هیچ نمی اندیشیدند. همهٔ شان به مانورهٔ آلبا تروس مشغول بودند. برای رهایی یافتن از خط طوفان گاه ببالا گاه بپایان گاه بچپ گاه براست حرکت میکرد.

فیل ایوانس در ینوقت ببالا برامده خواست که برای بالا برآوردن فریقولن از روبور رجا کنند. ولی دید که طایفه ها ببالا کشیدن او مشغولند. بعد از یکچند ثانیه فریقولن بالا برامد. سر تا بپاتر شده بود. واز خوف و دهشت بسیار مانند سکته زده شدهٔ گردیده بود. بچا بکئی تمام در کرهٔ پهلوی آشپز خانه درامده آنقدر ساکت ماند که تنفس هم نمیکرد.

درین اثنا ضیاهای الکتریك آنقدر درخشنده گی پیدا کرده بود که روی دریا در میان تیره گی ابرها مانند آئینهٔ مجلایی همید رخشید. دفعتهٔ دردو، پروانه های عمودی یك آهسته گی پیدا شد.

روبور ماکینیست را خطاب کرده گفت:

— قوت! قوت! پیشتر ازینکه طوفان ازینهم شدت کند ببالا برائیم.

— اما ممکن نیست !

— چرا ؟

— زیرا درجریان الکتریکی یك بی انتظامئی حاصل شده است .

بواقعی که همچنین بود ! چنانچه‌در زمانهای‌هواهای‌طوفانی در الکتریك تلگرافخانه ها بی انتظامی حاصل میشود ، دریتوقت درماشین آلباتروس نیز همچنان یك بی انتظامی و بی آهنگی پیدا شده است حالا نکه این حادثه درتلگرافخانه‌ها آنقدر اهمیتی ندارد . ولی در آلباتروس این حادثه تهلکهٔ عظیمی را موجب میشود . زیرا بر زمین می افتد !

روبور فریاد براورده گفت :

— بگذارید که سفینه فرو آید ، تاباشد که‌ازدایرهٔطوفان رهایی یابد .

خود مهندس برجای کوماندا برامد . طایفه ها بکمال غیرت بکار آغاز کردند .

آلباتروس درحالتیکه یکچند صد قدم فرو آمد بازهم درمیان ابرهای الکتریکی مانده بود . پروانه هـا زیاده ترسنگینی پیدا کرد سقوط بسیار دهشتناکی درهرلحظه نمودار گردید ! در ظرف یکچند دقیقه بسطح دریا تماس کردنش محقق گردید . اگرسفینه یکبار بدریاغوطه بخورد باهیچ یك‌قوتی رهایی دادن آن ممکن نمیشود !

درین اثنا ضیاهای الکتریك درطرف سمت جنوبئی آلبـا تروس در

گذشت . آلباتروس نیز بقدر پنجـاه شصت قدم از سطح بحر بالاتر بود .
اگر یکچند ثانیهٔ دیگر فرو آید کار از کار میگذرد .

لهذا روبور ازگذشتن طوفان بسمت جنوبی استفاده کرده هماندم
جریان الکتریکئی ماشین خود را رها کرد . درهماندم پروانه هاقوت و
شدت اول خود را گرفت . سفینه از تهلکهٔ سقوط رهایی یافت . و آهسته
آهسته بصعود آغاز نهاده در جو هوا بلندشده برفت .

روز دیگر که چارم ماه تموز بود آلبـاتروس حدود شمالئی بحر حزر را
مرور نمود .

باب یازدهم

قهر و حدث برودانت رفته رفته درکجاز یاده میشود ؟

روبور بعداز سیاحت بحر حزر راه اورو پارا پیش گرفته یکسر بسوی شمال
هوا پیمایی را آغاز نهاد . امابچه سرعت ! سرعت خارق العاده ! سرعتی
که پرودانت ، وفیل ایوانس را یکقلم ارفکر فرار فارغ ساخته بود ! مگر
روبور نیز فکر فرار آنهارا دراوروپا میدانست که بسفینهٔ خود این سرعت
خارق العاده را بخشیده بود .

از چند روزیکه سیاحان ما در آلباتروس هوا پیمایی دارند ، باد دایم
بصورت موافق بوزیدن بود ، یعنی بطرفیکه سفینه رفتار داشت باد هم به

همانطرف وزش داشت . اما یکی یکبار باد تبدیل استقامت ورزیده چنان کسب شدة ورزید که برسطح سفینهٔ طیار توقف نمودن محال مینمود . علی الخصوص که شدت سرعت آلباتروس نیز با آن منظم گردیده توقف رانی بلکه تنفس رانیز بمشکلات می انداخت . پرودانت و فیل ایوانس که بر سطح سفینه بیخبرازین شدت بودند . دفعةً بچنان شدت باد مصادف شدند که اگر خودشانرا بدیوار کنارهٔ کنار محکم نمی چسپانیدند بشدت تمام از سفینه بهوا میشدند . اما صد شکر که سکاندار از اوتاق آئینه دار خود حال فلاکت اشتمال تهلکه ناك آنهارا دیده بواسطهٔ زنك الکتریکی طایفه هارا طلب نمود تاسیاحانرا وارهانند .

چار طایفه بالابرامده بکمال مشقت خودرااتابه دنبال کشتی اگرچه رسانیده توانستند ولی سرعت آنقدر شدت داشت که نفس گرفتن هم مشکل مینمود ، چه جائیکه رهانیدن . لهذارو بور مجبور گردید که سرعت سفینه رایکقدری تخفیف دهد تارهایی دادن سیاحان ممکن شود . بعد از تخفیف یافتن سرعت سیاحان بفرو آمدن کمرهٔ خود کامیاب شدند .

ازینجا صلابت ومتانت آلباتروس راقیاس باید کرد که اینچه صلابت و متانت است !! پروانه‌های سرو دنبال سفینه از کثرت سرعت دیده نمیشد .

سیاحان آخرترین شهریرا که ازسطح سفینه دیده بودند شهر (استراقان) بود که درمنتهای کنار بحر حزر واقعشده است کلیسا های بزرك ،

وقلعه های جسیم ، وعلی الخصوص کلیسای بسیار بزرك پنج قبه ئی آبی رنك این شهر بزرك قدیم راکه شاعران روس آنرا (نجم صحرا) مینا مند ، دیدند ، وما نند برق نی بلکه بسرعت برق درگذشتند .. بعد ازانکه از استراقان که دره مصب نهر (وولغا) که دوصد کیلومترو وسعت دارد آلبا تروس گذر نمود سرعت خارق العاده را بگرفت .

بعد از استراقان کوه های (اورال) را بکمال سرعت مرور نموده وقت شام بود که از (موسقوا) درگذشت ، یعنی در ظرف ده ساعت دو هزار کیلومترو مسافهٔ راکه استراقانرا از موسکوا تفریق داده است مرور نمود .

درنیمشب به (پترسبورك) واصل شد . چون در شبهای ماه حزیران هوای شهر پترسبورك خیلی مظلم وتاریك میشود ازان و تماشای منظرهٔ عمومئی شهر پتر سبورك ممکن نشد .

بعدازان خلیج فنلاند ، جزیره های آبو ، بحر بالتیك ، ممالك اسوج ، شهر استوقهولم ، مالك نوروج ، شهر کریستیانیا ، دیده شد که اینهمه مسافه های بعیدی که دوهزار کیلومترو طول دارد نیزبه ده ساعت پیموده شد .

اماسفینه نیز برسر شلالهٔ مشهور (روقانفوس) که در نوروچ است یکقدری درنك ورزیده وجه عزیمت خود را بجانب جنوب توجیه نمود . و باز همان سرعت اولین خود را بگرفت . کوه بلند (غوستا) که در نقطهٔ مرتفع حوالئی (تله مارق) است مانند لمح بصر از نظر غائب گردید .

آیا درین هواپیمائی دهشتناك فریقولن چه میکند؟ فریقولن درکمرهٔ خود بکمال سکونت و آرامی دم فرو بسته نشسته است غیر از وقت طعام همهٔ اوقات خورا بخواب میگذراند .

همسایه اش فرانسوا تاپاژ گاه گاه بهاحوال پرسی فریقولن آمده میگفت :

— چه طورستی اولاد! میبینم که آرام شدهٔ، فریاد و فغان نمیکنی جانم، توخفه مشو، فریادکن، فغان کن! چه خواهد شد؟ باز یك دو ساعت آویزان خواهی ماند؟ اما اگر راست بپرسی؟ به این تیز رفتاری آویزان ماندن آدم را به نزلهٔ شدیدی گرفتار میآرد!

— موسیو تاپاژ! من ازین میترسم که سفینه پاره پاره خواهد شد!

— بلکه بشود! اما خاطر جمع باش آنقدر بسرعت میرویم که اگر پاره پاره هم بشود بزمین نخواهیم افتاد! آیا اینهم غنیمت نیست اولاد؟

— راست بگو موسیو تاپاژ! ترا بخدا این هواپروازی ما تاکی دوام خواهد ورزید؟

— خاطرجمع باش! بسیار نیست! تا به آخر عمر!

فریقولن ازشنیدن این سخن باز به واو یلا وفغانها آغاز نهاد . آش پز باشی گفت :

— خود را نگهدار فریقولن! اگر مهندس صدایت را شنید هماندم گهواره ات حاضر است! ها!!

بیچاره فریقولن از ترس بسیار هماندم یك دولقمهٔ بزرگی بدهن خود انداخته ساکت میشد •

درین اثنا پرودانت وفیل ایوا نس نیز بیك کاری قرار داده بودند • و آن قرارداد شان این بود که چون بزمین رسیده نمیتوانند هیچ نباشد از حال خود بساکنان زمین یك خبری بدهند • لهذا پرودانت و فیل ایوا نس این قرار خودرا خواستند که از قوه بفعل آرند •

پرودانت به نسوار دماغ عادت داشت • قطی نسوارش باوبود • واز وقتیکه بسفینه داخل شده بودند قطیش خالی شده بود اینست که این قطی را آلهٔ مخابره قرار دادند •

بر یك ورقپارهٔ کوچکی یکچند سطر مختصر که مافلا نیان میباشیم و رئیس وسرکاتب کاپ ولدن هستیم و بچنك روبور درسفینهٔ هوایی آلباتروس محبوس هستیم واسم محل اقامت خود را نوشتند • واز یا بندکان قطی رجا کرده بودند که ازاحوال ایشان بدوستا نشان خبربدهند •

پرودانت بعد ازانکه کاغذ نوشتهٔ خود را در درون قطی نهاد برای باز نشدن ونشکستن آن در یك پارچه نمدکلفتی آنرا بدوخت ومنتظر فرصت شدند • زیرا تایك فرصت خوبی بدست نیاید انداختن قطی بیهوده میبود • بلکه درکدام نهر یاتالاب یابحری افتاده غرق ونابدید گردد •

بعد از یکمدت کمی فرصت ظهور نمود • چونکه آلباتروس بعد ازارا

ضئی نورویچ یکسر بسوی جنوب برگردیده است ، و برخط دایرهٔ نصف النهار (پاریس) سر راست بسوی نقطهٔ صفر این دایره که عبارت از شهر پاریسست عنان عزیمت را گردانیده بود .

چنانچه معلومست که این خط نصف النهار از روی بحر شمال مرور میکند . آلباتروس به بسیاری از واپورها و کشتیهائیکه در میان این بحر سیر وسفر داشتند خود را نشان داده موجب حیرت و استغراب شان شده بود .

بساعت ده شام آلباتروس از برابرئی لیمان (دو نکرك) بساحل خاك فرانسه واصل شد . اگرچه شب بسیار تاریك بود باز هم چراغ دوار الکتریك آبنای (پادیکاله) وچراغ دوار الکتریك (دوور) ساحل انکلبستان یکمدتی نمودار گردید . سرعت سفینه هنوز هم اعتدال پیدا نکرده است از سر شهرها و قصبه هامانندگاه همیگذرد . برهمان خط دایرهٔ نصف النهار رهسپار عزیمت میباشد . تاآنکه دولتی ، آمیه ن . فره یل ، سن ده نی را مرور کرده در نیمشب بر سر شهر پاریس ، واصلت کرد .

مهندس روبور برسر اینشهر شهیر دلپذیر به آرزوی توقف کردن افتاد . غریبتر آنکه آلباتروس برسر شهر آنقدر فرو آمد که یکچند صد متر ودر ما بین فاصله بماند درین اثنا روبور برسطح سفینه برامد . دیگر همه سفینه نشینان نیز برسطح سفینه برای هوا خوری براٰمدند .

پرودانت وفیل ایوانس نیز این فرصت مهم رافراموش نکردند ، بعد ازانکه ازکمرهٔ خود شان برا مدند دریك کنارهٔ کتار ، آمدند ، واز نظر اغیار پنهان درانجا ایستادند ،چونکه مهمترین کارشان همانست که کرد نئ شانرا کسی نه بیند ،

آلباتروس مانندیك مرغ درندهٔ بزرگی آهسته آهسته برشهرپاریس به پرواز آغاز نهاد ، وبربازار هاوجاده ها ئیکه بهانوار الکتریك منور بود سیر کردن گرفت ، صدا های ارابه هاوترامواىها . وصفیر هـای ریلهاتا بگوش آلباتروس نشینان همیرسید ، بعد ازان تاحد عمارتهای مرتفعهٔ پاریس فرو آمده توقف نمود ، واز برابرئی نوك سیخ سپر صاعقهٔ (قلهٔ ایفل) که سه صد متر و باندی دارد بتماشای شهر ،مشغول‌شد ، ضیای‌شدید الکتریك‌که ازقلهٔ ایفل دربر توافشانی‌بود همهٔ شهررا روشن داشته بود ،

آلباتروس بقدریکساعت برشهرپاریس بدینمنوال سیر وگردش نمود ، وچون بر میدان مشهور شانزه لزه وبازار بزرك او په رای بزرك رسید برای آنکه یك خارقهٔ عجیبی به مردمان پاریس نشان بدهدهمهٔ چراغهای بزرك الکتریکئی خود راروشن نمود ، دودریای آتشین ضیای شدید الکتریك ازدو بغل سفینهٔ آلباتروس بربازارها ، وعمارتها ، و باغچه های شهرپاریس انوارنثاری نمود ، طرم‌توم تورنر نیز یك لارهٔ بسیار آهنگدار بیت ملئی فرانسویرا نواختن گرفت ،

صداهای هورراها ، وکف زدنهای پرحیرت مردمان پاریس بگوش آلباتروس نشینان بر خورد . درین اثنا پرودانت بر کناره تکیه زده انگشتهای خود راباز نمود ، فطی نسوار درنمدپیچیده شده بپایان افتاده از نظر غائب گردید آلباتروس نیز بهوا صعود نمود . ودفعةً چراغهای الکتریکئی خود را خاموش کرد . اطراف آلباتروس را باز ظلمت و سکونت احاطه نمود ، ودر ساعتی بسرعت دو صدکیلو متر و فطع مسافه کردنرا گرفت .

اینست که دیدنئی پاریسیان عبارت ازهمینقدر بماند . صبح بساعت چار آلباتروس ، همهٔ اراضئی فرانسه راماثلاً قطع ،وازدماغهٔ(آنتیب) برسر (پرووانس) بهقطع مسافه آغاز نهاد ، و این ازان بود که برای گذشتن از سرکوههای (آلب) و (پره نه) وفت ضایع نکنند .

بساعت نه ، پاپاسها ئیکه در اطراف قبهٔ کلیسای مشهور (سن پیه‌ر) در شهر (روما) برامده بودند گذرکردن سفینهٔ هوایی را مشاهده کرده نطرحیرت و استغراب بیندگانرا بخودجلب نمود !

بعـد ازدو ساعت خلیج (ناپولی) راگذشته یکچندثانیه درمیان‌دود های کوه آتشفشان (وه زو) پویان شد . بعده بحرسفید راماثلاً قطع نمو ده ازوقت ظهر یکساعت گذشته بود که سفینه را مردمان شهر (تونس) که درساحل افریقای شمالی واقعست مشاهده کردند .

سفینهٔ خارق العاده درظرف این بیست و سه روز قطعهٔ امریکا، آسیا . اوروپارا طی نموده ، یعنی زیاده ازسی هزارکیلو مترو راپیموده درینوقت برموقعهای معلوم ومجهول قطعهٔ افریقابرهسباری آغازنهاده است.

بلکه قارئین کرام اندیشه ومراق خواهند کرد که آیا قطئی پرودانت چه شد ؟ اگرچه ماهنوزدرسفینهٔ طیار هوا پروازی داریم ، وبرزمین فرونیامده ایم که ازاحوال قطی باخبر شویم . ولی بازهم برای رفع اندیشه ومراق قارئین خود میگوئیم که قطئی مذکوردرکوچهٔ (ریوولی) درپیش روی خانهٔ نمبر (۲۱۰) دروقتیکه کوچه خالی بود افتاده بود .

روزدیگر بوقت صبح بدست یك زن جاروب کش با ناموسی افتاده یکسردردایرهٔ قومیسری پولیس ببرد . دردایرهٔ پولیس قطی رادراوله امراز آلات ناریه کمان کردند . لهذابکمال احتیاط نمدروی قطی راباز کرده قطی رابراوردند ، وبکمال دقت سر آنراباز کردند .

بمجردباز کردن یك شماتهٔ درمردمان حاضرین پیداشد ! اما اندیشه مکنید ! این شماته ازکفیدن دینامیت ، یادرگرفتن دگرگونه آلات ناریه نبود ! نی نی ، بلکه از عطسه های پئی هم مردمانی که بود که بوی نسوار به بینی های شان داخلشده بود !

ازقطی یك کاغذی براوردند ، بکمال حیرت این سطرهارابخواندند :

« رئیس وباشکاتب کاپ (ولدن) که در (فیلادلفیا) میباشد »

« درسفینهٔ طیار (آلبا تروس) نامیکه مهندس (روبور) آنرا ساخته»
« میباشند ، از روی لطف و مهربانی به احبا و اقربای شان خبر بدهید . »

امضـا

(پرودانت) و (فیل ایوانس)

اینست که بسایهٔ این کاغذ مسئلهٔ که افکار همهٔ مردمان روی زمین را زیر و زبر کرده بود حل کردید . ارباب تدقیق که در رصدخانه های روی زمین به تحقیق مسئله مشغول بودند نیز به حقیقت آگاه کردیده بسکوت مجبور شدند .

باب دوازدهم

یك یك گلهٔ انسانیتکارانه روبور درکجامی اندازد

کسانیکه اینحکایهٔ مارا بخوانند البته به اینچندسوال مجبور خواهند شد : این روبوری که تابحال اسم آن را میشنویم آیا کیست ، و از کجاست؟ آیا همهٔ عمر خود را همچنین در جو هوا میگذراند ؟ سفینهٔ او آیا هیچ آرام و راحت نمیکند ؟ آیا در یك جای مجهولی یك آرامگاه مخصوصی ندارد ؟ مرغهای بسیار تیز پرواز عظیم الجثهٔ درازپرواز نیز یك آشیانهٔ آرامگاهی داشته میباشند ، البته که آلباتروس را نیز یك آرامکاهی موجود خواهد بود !

آیا مهندس روبور با این دو نفر سیـاح چه میخواهد بکند ؟ آیا تا به ابد

آنهارا بر فافت خود گردانیدن میخواهد؟ اینست که جواب این سوالها درین وقت داده نمیشود . این سوالهـارا وقوعاتیکه بعد ازین آمده میرود بما نشان خواهدداد!

تنها همینقدر خبر بدهیم که روبوررا که از مرغ هیچ فرقی ندارد اگر آشیان و آرامگاهی هم باشد ، آن آرامگاه او درین سه قطعه یعنی امریکا ، و آسیا ، و اوروپا نیست ، زیرا در انجاها هیچ توقف و آرامی نورزید! که میداند؟ بلکه در افریقا باشد؟ به بینیم !!!

قسم باقی ماندهٔ امروز در سر اراضئی (تونس) و جزایر امرار نمود . از دماغهٔ (تابان) تا بدماغهٔ (قارتاجه) رفتـار نمود گاه بسرعت ، وگاه بسستی رفتار مینمود . بعد ازکمی بسوی داخل گردش کرده مجرای نهر لطیف (مه ژردا) راتعقیب کردن گرفت ، برروی نهر مه ژردا که اطراف آن با بیشه های زقوم محاط شده بود ره پیمایی آغاز نهاد . برسر چوبها وسیمهای تلگراف بهزارها طوطیهار انشسته دیدند که گویا خبرهائیکه از سیمها میگذشت آنرا شنیدن میخواستند!

بعـد ازشام آلبا تروس بسوی حدود (کرومری) متوجه گردید . بعدازکمتری کرومری نیز واپس ماند . مردمان اینجـا نیز سفینهٔ طیاره رادیده بواله گی و حیرت افتاده بودند . درشب از جزایر (فیلیپو یل) درگذشت .

درهشتم ماه تموز آلباتروس براراضئی صحرای کبیر جولان نمود . وقتیکه برین اراضی میگذشت یك باد بسیار تندی ریگهای صحوا را بهوا میکرد که ازانرو آلباتروس برطبقات هوائیه بلندشدنرا مناسبتر یافت . بعدازان تپه های سیاه سیاه [شیقا] مشاهده شد . در طرفهای شام بر اراضئی مستوئی کدباتپه‌های ریك مستور بود هوا پیمایی نمود . بعد ازکمی عوطهٔ (اودار غلا) که در یك جنگل نخاسنانی واقعشده بود پدیدار گردید . چاهای [آرته زیه ن] که درین حوالی کنده شده آبهای دایم الجریانی داشت . آلباتروس بانلهای رابری وبمبه‌های پرقوت خود ازین چاها آب برداشت .

مردمان (دار غلا) سفینه‌را یك مرغ بسیار بزرگ ودهشتناکی گمان کرده باتیرها وتفنگها استقبال کردن گرفتند . اما گلهها وتیرها تابه آلباتروس نرسیده واپس بروی زمین افتادند . بعد از یکمدتی مدار سرطان را مرور نموده بمنطقهٔ حاره داخل گردید یعنی حدود خطاستوا را گرفت . ازحدود افریقای شمالی تابه اینجا هزار کیلو متر و قطع مسافه نموده است . امااینرا هم بگوئیم که مهندس روبور برقطعهٔ افریقا به بسیار آرامی گردش میکند وهرهرطرف آنرا ازنظر دقت میگذراند ، وچنان گمان میشود که خریطهٔ بسیار مکمل آنرا گرفتن میخواهد .

امشب یك سیلاب ملخ بر سطح آلباتروس بریخت هماندم جملهٔ آنها را

رو بیدند . ولی یکچند صددانهٔ آنرا آشپز تاپاژ جمع کرده یك طعام بسیار اعلایی ازان حاضر کرد که فریقولن نزدیك بود پنجه‌های خودرا با آن بخورد!

روزدیگر بعدازظهر در یك گوشهٔ یك نهری یك شهری بنظر در امد این نهر، نهر (نیژر)، وشهر، شهر (طومبوقتو) بود. اینشهر که تنها ازطرف یکچند اوروپایی دیده شده از طرف پرودانت، وفیل ایوانس امریکایی نیزدیده شد. این شهر بوسعت پنجصد ششصد کیلو مترو، و بشکل مثلث بود. قیل وقال بسیاری ازمردمان شهر بگوش سیاحان بر میخورد که این صداهای حیرت، ودعاهای دفع بلابود که ازدیدن آلبا تروس، وکان بلای آسمانی ازمردمان شهر برمیخواست!

روبور، نخواست که مهمانان او این شهر را نا شناخته دربگذرند. لهذا به نزد سیاحان پیش آمده گفت:

— افندیان: این شهر (طومبوقتو) ست که دیدن آن برای هرکس میسر نمیشود. در (١٨) درجه عرض شمالی، و(٥١) دقیقه و(٥٦) ثانیه طول غربی واقعشده است. ده دوازده هزار اهالی دارد. هرگاه مردم آن وحشی نمیبود اهمیت وقعیهٔ آن خیلی بود.

اینرا گفته بازبیك طورا ستهزاکارانهٔ گفت:

— بلکه در ینشهر یکچند روز اقامت کردن آرزوداشته باشید اگر آرزو کنید، امر بفرمائید!

پرودانت، و فیل ایوانس شانه‌های خودشانرا جنبانیده هیچ جواب ندادند روبور باز بیکوضع مستهزیانهٔ گفت :

— امادونفر امریکایی اگردر میان وحشیان افریقایی گردش بکنند هیچگاه بقاعدهٔ احتیاط موافق نخواهدبود ! علی الخصوص که از راه جو هوا آمده باشند !

فیل ایوانس نیز بهمان طور استهزا پیش آمده گفت :

-- افندی اگر برهایی یافتن از دست شما کامیاب بشویم و بدست ظلم این وحشیان بیفتیم خودرا بختیـار میشماریم ٠ زیرا از یك زندان برامده بدیگر زندان می افتیم ٠ علی الخصوص که طومبوقتوی وحشیان در پیش ما از آلباتروس شما بسیار بهتراست ٠

— طبایع مختلفست ! بهرصورت شمارا بگردش اجازه نمیدهم ٠ زیرا زندگانئی مانند شما مهمانان عزیز برای من خیلی لازمست !

پرودانت زیاده برین تحمل نتوانسته گفت :

— مهندس افندس ! زندان بانئی ماشمارا کفایت نمیکرد که حالا بنای تحقیر مارانیز گذاشتید، ها ؟

روبور — حاشا ! تحقیر نمیکنم، استهزامیکنم !

پرودانت — آیادر سفینهٔ شما سلاح موجود نیست ؟

روبور — چرا موجود نیست . بسیار است !

پرودانت — اگر دو طپانچه امر کنید که بیارند ، یکی برای شما ، یکی برای من کفایت میکنند !

روبور — وای ! مگر خیال (دوئللو) را دارید ؟

پرودانت — البته !

روبور — نی نی رئیس افندی ! شمارا زنده نگهداشتن اولنراست !

پرودانت — نی ، بلکه زنده ماندن خود را اولتر میدانید ! حرکت عاقلانه هم همینست !

روبور — اگر عاقلانه است . وگر مجنونانه ! هرچه که دلم میخواهد همانرا میکنم ، شماهم بهرجائیکه شکایت میکنید بکنید !

فیل ایوانس — مهندس افندی ! آگاه باشید که ما شکایت کردیم !

روبور — آیا راست میگوئید ؟

فیل ایوانس — بلی ، و قتیکه از اوروپا میگذشتیم انداختن یك شکایتنامه بر روی زمین چندان کار مشکلی نبود !

روبور — آیا شما این کار را کردید ؟

پرودانت — اگر اینکار را کرده باشیم چه میتوانید بکنید ؟

روبور — اینرا میتوانم که . . .

فیل ایوانس — چه ؟

روبور — (بقهر) که برای یافتن شکایتنامهٔ تان از پنجهزار متر و به

پایان شما را بیندازم ؟

پرودانت — چون چنینست بیندازید ! هیچ درنگ مکنید ! زیرا ما اینکار را کرده‌ایم !

روبور آنقدر بغضب آمده بود که از چشمهایش شعله های قهر و حدت میدرخشید . دستهای خود را بر هم فشار داده بر سیاحان پیش آمد . و بنا بر اشارت او تام تورنر و سه چار طایفه نیز پیش شدند . ولی مجدداً باز پس بخود آمده خودداری نمود . و بیچه یکباره خود فرو آمد .

فیل ایوانس گفت .

— بسیار خوب شد !

پرودانت — کاری اگه او بر ان جسارت نورزید من خواهم کرد ! بلی، مطابق من خواهم کرد !

درین اثنا مردمان طوموبو قتیر ربامها بر آمده دعاهای نجات میخواندند ! وقت شام آلبتروس بر سر درختهای جنگلهای غابر حرکت آغاز نهاد . صداهای گاوهای جنگلی که درین اراضی بکثرت پیدا میشود . بگوش های سیاحین رسید .

در یازدهم ماه تموز بر تن صبح آلباتروس کوههای کینه سری را در گذشت . این کوهها درمابین اراضی سودان . و خلیج گینه واقعست . در افق کوههای (قونغ) نیز بطرز غبار آلود مشاهده گردید که در

دامنهٔ این کوهها حکومت قرالئی (داهومی) افتاده است .

از وقتیکه ازطومبوقتو حرکت کرده‌اند پرودانت وفیل ایوانس دیدند که خط حرکت آلباتروس یکسر بسوی جنوب متوجه است . و ازین دانستندکه اگر بعدازین هم بر همین خط دوام ورزند بعدازکمی از خط استوا میگذرند . آیابعد ازان که افریقارا ترك کنند بکجاخواهد رفت ؟ چونکه بعد ازان بحرهای محیط در پیش می آید که چارهٔ فرار را بر سیاحان مفقود میسازد . لهذاهر دوسیاح بیچاره را اینمسئله خیلی بفکر و اندیشه انداخته قهر و غضب شانرا می‌افزود . اما آلباتروس بر قطعهٔ افریقا بچنان آهسته گی حرکت میکند که گویاازینقطعه برامدن نمیخواهد .

قریب ظهر بود که آلباتروس براراضئی (داهومی) واصل شده . معلومست که قرالیت (داهومی) بزرگترین اقسام افریقای غربی را تشکیل میدهد . هفتصد هشتصد هزار نفوس راماالك ، ویك حکومت مستقلهٔ درحال وحشت مخصوصهٔ خوددارند وباحکومت (آشانتی) که همسایهٔ اوست قوت محاربه کردنرادارد .

اگرچه حکومت قرالئی(داهومی) خیلی بزرگ یك حکومتی نیست اما ازسبب ظلمهاوخونریزیهائیکه درسال یکبار دریك جشن مخصوص خود اجرا میکنند بسیار شهرت واهمیت حاصل کرده ودر وقت تخت نشینئی قرال . قصابئی که درقال اسیران اجرا میکنند خیلی نفرت آوریك

حکومتی شمرده میشود . حتی اگر یك مهمان اجنبی ، و یا یك شخص معتبری ازمردمان مملکت به نزد قرال بیاید از لوازمات نزاکت مهمانوازی یکی اینست که در نزد آن مهمان ده پانزده عدد کلهٔ انسانرا هماندم بریده و تقدیم میکنند . واین قصابی را [منغان] نام وزیر عدالت قرال اجرامینماید .

هنگامیکه آلباتروس به داهومی تقرب نمود حاضری تخت نشینئی قرال اجرامیگردید که بجای قرال (باهادو) که درانروزها مرده بود بر حکومت می نشست . مهندس روبور این حاضری رسم تخت نشینئی قرال داهومی رااززیر نظر دقت دور نگرفت ، واین تماشارا خواست که به آلباتروسیان نشان بدهد .

بسیاری ازجمعیتهای مردمان اراضئی داهومی جوق جوق بسوی مقرادارهٔ قرالئی داهومی که قصبهٔ (آبومی) میباشد پیش می آمدند . این مردمان برراههای منتظمی که درمیان جنگلهای خرما . وجوز هندی ، وکیله زارها کشاده شده بود پیش می آمدند . بوهای خوشی که ازدرختن نارنج وپورتقال ولیمون میبرامدتابد ماغهای آلباتروسیان میآمد . و بهزاران مرغان رنگارنگ برشاخهای درختان میپرید آلباتروس چون برسرجنگلهارفتارداشت ازطرف داهومیان دیده نمیشد .

ساعت یازده بود که شهر (آبومی) پدیدار گردید . مردمان آیندهٔ اطراف درمیدان بسیارفراخی که درپیشگاه اقامتگاه قرال موجودبود جمع

می آمدند . در پیش روی سرای قرالی یك صفهٔ بزرگی موجود بود که بر سر آن از شاخهای درخت خرما و کیله و امثال آن یك چپرئی زده شده بود .

در یکی از حولیهای سرای قرالی که بر اقسام مختلف تقسیم شده بقدر چار هزار جنك آور صف بسته ایستاده بودند که این جنك آوران همه زن بودند و بعضی ازین زنان پیراهنهای آبی و لنگهای سرخ بر کمر بسته بودند، و کمانهای بزرگ بزرگ چوپ بانس بر شانه ، و ترکشهای پر تیر بر کمر داشتند، و بعضی برعکس آن پوشاك پوشیده و با تفنگها و قرابینهای چقماقی مسلح بودند . و یك قسمی از آنها پیراهنهای سفید و لنگهای برك خرما پوشیده و با حربهها و کاردهای کوتاه مسلح بودند . و بر سرهای خود شان دو دو شاخ گاوهای دشتی خلانیده بودند . یك قسمی از جنك آوران دختران نوبالغ بودند که نفری طوپچی شمرده میشدند که سراپا سرخ پوشیده بودند و یك یك کاردی بر کمر و سنبه های طوپ را بر شانه گرفته بودند .

بر بن جنك آوران زن یك پنج شش هزار عسکر مرد برهنه که تنها از برگهای درختان یك لنك تا بزانو بر کمر آویخته بودند علاوه بکنید که از روی دلخوشی در پیش نظر شما جلوه بکنند .

کوچه ها و خانه های شهر (آبومی) امروز سراسر خالی بود همه مردمان شهر در همین میدان نزدیک قرالی جمع آمده بودند که همهٔ جمع آمدگان شهر و اطراف بقدر پنجاه شصت هزار آدم بودند . اینست که درین

میدان رسم تخت نشینئی قرال نو اجرا میشد ، وهزار ها اسیری که در محاربهٔ آخری گرفته شده بودند ودستها وپاهای شان بسته در یك طرف صفهٔ قرالی مانند گوسفندان قربانی افتاده بودند ، در میان اهالی انداخته شده بشرف این روز مبارك قبل میرسیدند .

همکامیکه آلباتروس بر سر این میدان رسید از وقت ظهر دو ساعت گذشته بود . آلباتروس از میان ابر هایی که اورا از نظر مردمان داهر می پنهان داشته بود به فرو آمدن آغاز نهاد .

این قرالی که نو بر تخت میخواهد بنشیند (بونادی) نام یك آدم بیست و نجیب‌الله ایست که در زیر یك سایبانی که از شاخها وبرگها ساخته شده نسسته بود .
در پیش روی صفهٔ قرالی پنجاه نفر دوز یك نواز و حشی موجود بودند که با یکنوع آلات بی آهنگی که از بوغهای کج دندان فیل و نی‌های چوب بانس . ودهلها ودطبلها مرکب بود نغمه‌های کریه‌الصوتی میبراوردند . گاه گاه شلکهای طوپ ونفنك نیز اجرا میشد وبا صدا های آن ها آوار هـای حیوان‌مانند هزارها وحشی نیز بلند شده یك شهاتأده شتماکی بعمل میاورد .

در یکطرف میدان گروه اسیرانی که بشرف روح قرال مرده تلف می شدند افتاده بودند . قرال مرده در وقت جلوس خودسه هزارکله بریده بود که این قرال نونیز بهمین قدر کله بریدن مجبور بود .

بقدر یکساعت نطقها خوانده شد . فریادها . فغانها غزلسرائیها اجرا

گردید . بعدازان رقص آغاز نهاد . همه‌نفریهای عسکرزن برقص اشتراك ورزیدند .

نهایت زمان خونریزی رسید . روبور که به این عادت کریههٔ این مردمان وحشی بیدین واقف بودکروه اسرارا از نظر دقت دور نمیداشت. مأمور عدلیهٔ قرال جنــاب (مینغان) بیك عظمت وغرور ی در پیش روی قرال ایستاده بود ، وتیغ کوتاه بسیارتیز یکه بدست داشت بحرکت میآورد . اما چون درین روزمرد میکه کاه میشوند بسیــارا ست بقدر دوسه صد جلاد های بسیار ماهر نیزدرعقب مینغان باتیغهای خونفشان آمادهٔ کله پرانی بودند .

وحشیها ، دفعةً صدا های (فررر ررر) آلبــا تروس راکه ازروی میدان بقدر دوصد متر و بلندتر فرو آمده بود شنیده سرهــای خود را بلندکردند ، وهیئت غریبهٔ جانورهوایی رادیده گمان کردندکه یك معبو دیست که‌برای تقدیس ومبارکبادئی قرال نو آمده است .

ازهر طرف سجده ها . وسلامها . ووضعیتهای احترام گرفته شد . درین اثناکهٔ یکی ازاسیران بشمشیر منغان برید ودیکرجلاد ان نیزخواستندکه بکار آغارکنندکه دفعةً از بالا یك گلهٔ تفنگی آمده برجگر منغان برخورد ، وهماندم جان تسلیم نمود روبور گفت :

— آفرین توم ! خوب نشان گرفتی !

— بلی ! گاه گاه همچنین نشانهای نافع گرفته میتوانم !

درین اثنا میان انبوه خلایق یك شور ماشوری برپاشد زیرا دانستند که جانور هوایی برای تقدیس ومبارکبادی نی بلکه برای هجوم آمده است ، وچون جسد بیروح منغان را بر زمین افتاده دیدند صداهای حدت و غضب شان بلند گردیده به تفنك زدن وتیر انداختن آغاز نهادند .

پرودانت وفیل ایوانس اگرچه یك حس عداوتکارانه درحق روبور میپرورانیدند ولی به این فکر انسانیتکارانهٔ اواز اشتراك ورزیدن خود داری نتوانستند ، و گفتند :

-- بلی ، بلی ! بسیار خوب کردید . بهمه حال اسیرا نرا برها نیم !

روبور — بلی فکر منهم همینست !

همهٔ نفری سفینه مسلح شده برسطح سفینه برامدند . دو تفنك سریع آتش بدست دو نفر سیاح نیز دادند وهمه به آتش کردن آغاز نهادند . حتی طوپ کوچك سفینه را نیز از بالا بپایان میل داده یکچند گله انداختند . وحشیان نیز از گله اندازی خودداری نمیکردند. ولی اکثر شان به خوف عظیمی افتاده فرار میکردند .

اسیران ازین معاونت ناگهانی بحیرت افتاده بباز کردن دستها ویا یهای همدیگر خود شتاب میورزیدند . جنك آوران از گله اندازی روگردان نمیشدند . حتی یك گله بر پروانهٔ آلباتروس خورده پروانه را بشکافت .

توم تورنر بغضب آمده به مخزن جبه خانه فرو آمد وبقدرده دوازده دینا میت را گرفته بالا برامد . وبمجردیکه یکچندد انهٔ آنرا بر وحشیان پرتاب نمود . و آنها بشدت در میان شان کفیده موجب تلفیات زیادی گردید تاب وتوانائی مقابله برای شان باقی نمانده بسرعت فرار کردند . اسیران نیزرهائی یافتند وکسی در پی آنها طبعاً افتاده نتوانستند .

اینستکه روبور به اینصورت فایده ومنفعت آلباتروس خود را در نظر پرودانت وفیل ایوانس اثبات نمودکه برای اینگونه کارهای انسانیتکارانه چقدر نافع ومفید است .

بعدازان آلباتروس مستریحانه به جوهوا صعود نمود و بسرعت تمام از خانهٔ قلعهٔ افریقا برامده بر بحر محیط اطلسی به هواپیمائی آغاز نهاد .

باب سیزدهم

پرودانت وفیل ایوانس بی آنکه بسرحرختی در بابی گرفتارشوند از بحر محیط چسان میگذرند ؟

چیزیکه دو رفیق ازان میترسیدند بسرشان آمد . بلی . آلباتروس بر بحر محیط برامد . آیا آلباتروس بکجا میرود ؟ در صاحبان سفینه اصلا اثر خوف وهراس پیدا نیست ! بر وبحر در پیش آنها یکسانست هرکس در کمره ها خوابهای خوش خود را میکنند ، وهیچگاه خوابهای ترسناك

هم نمی بینند .

اما این سیاحت البته دریك جایی نهایت خواهد یافت زیرا اگر یك آرامگاهی نداشته باشد برای بکار داشتن سفینهٔ خود مواد لازمه را ازکجا تدارك خواهد کرد ؟ و اینهم طبیعیست که آن آرامگاه در جو هوانی بلکه درروی زمین باشد .

خوب ! مادام که اینچنین آرامگاه ضروری دیده میشود آیا آن آرامگاه درکجا خواهد بود ؟

اینست که پرودانت وفیل ایوانس متصل باخود این سوالهارامیکنند، ولی واسفا که جواب دهندهٔ نمی یابند ! پس فکر کنیم که اینگونه معماها این دوامریکائی آتشین مزاج مارابچه درجه قهر وغضب می آورد ؟ آیا اگربه بعضی تشبثات مجنونانهٔ اقدام ورزند حق ندارند ؟

هرچه که هست، حالا این ملاحظات را گذاشته به بینیم که سفینه درچه عالمست ؟ سفینه دردوازدهم ماه تموز بر بحر محیط اطلسی بکمال عظمت پویان بود . روز دیگرکه شمس تابان از نقطهٔ التصاق بحر وسما طلوع کرد باوجودیکه بسبب بلندی آلباتروس دایرهٔ رؤیت خیلی واسع بود بازهم هیچ خشکه از هیچطرف معلوم نمیشد .

فریقولن بیچاره از کمرهٔ خود بیرون برامده چون بحر ذخار رادرزیر پای خودبدید بی آنکه از بیم آویخته شدن دهن خود را بکشاید لرزان

موزان وایس بکرهٔ خود بخزید !

سطح بحرها ئیکه بر کرهٔ زمینست سه‌صدو هفتـاد و چار ملیون و پنجاه و هفتهزار و نهصد و دوازده مترمربع میباشد . که بحر محیط اطلسی بقدر یك ربع این سطح را استیلاکرده است . وازین یك بزرگی و وسعت این بحررا قیاس بایدکرد .

درین جهت کرهٔ ارض که بین الملد ارین گفته میشود همیشهٔ او قات یك جریان هواموجود است که از صحرای کبیرافر یقابسوی خلیج (مکسیقا) متمایلاً درجریان دایمی میباشد . این جریان هوا گاهی ار طرف غرب بسوی شرق ، وگاهی از طرف شرق بسوی غرب در تمام مدت تابستان دوام میورزد . آلبا تروس بسرعت متوسط که باز هم از سرعت هرقسم وابورهاتیزتر است هوا پیمایی مینمود .

درسیزدهم ماه تموزازخط استوامرور نمود ، واین مسأله ازطرف رو بور به سیاحان خبر دادهشده رودانت ازگذشتن خودازنصف کرهٔ شمالی به نصف کرهٔ جنوبی خیلی بقهروغضب افتاد .

همهٔ سفـاین حربیه ، وتجاریه وقتیکه ازخط استوامی گذرند بعضی مراسم جشن و سروری اجرا میکنند که آلباتروس این مراسم را اجرانکرد . تنهافرانسواتاپاژیك کاسه آب سرد رابیخبر بگردن فریقولن بریخت که فغانهای بیچاره را کشید . ولی بعوض آن یکچند قدح شراب

اعلای (رین) به اونو شانید که فریقوان ازین مراسم گذشتن خط استوا خیلی ممنون شد .

در پانزدهم ماه تموز بوقت صبح آلباتروس ازمابین جزیره های (آسانسیون) ، و (سنت هلن) مرور نمود وبجزیرۀ سنت هلن زیاده تر تقرب نموده کوههای بلند سبز وخرم آنرا تماشا کرد .

اگر سفینۀ مهندس روبور درانزمانی که ناپولیون بوناپارت درین جزیره محبوس بود موجود میبود ، بر خلاف همه تدابیر احتیاطیۀ که محافظ جزیره (هود سون لودو) درباب نگهبانئی ناپولیون بونا پارت درجزیرۀ سنت هلن بکار میبرد رهایی دادن او خیلی آسان میگردید .

در شانزدهم وهفدهم ماه تموز درزمان غروب شمس جهان آرا خیلی عجیب یکمنظرۀ بدیعۀ طبیعیه مشاهده گردید که اگر درنزدیکیهای قطب جنوبی میبودند چنان گمان میشد که فجر شمالی یانقطۀ قطب خواهد بود ! چونکه در وقتی که آفتاب غروب میکرد ضیا های بسیار رنگارنگی ازافق پیدا گردید که بفجر شمالی خیلی مشابهت داشت .

وغیر ازین بسی مناظر طبیعیۀ دیگر نیز گاه گاهی ظهور میکرد که انسان در پیش بدایع آن حیران میماند . درشب هجدهم ماه درحالتیکه قمر هنوز حال بدریت خودرا گم نکرده بود آنچنان یك هالۀ جسیم قوس قزحئی پدیدار کرده بود که انسانرا حیرت میداد .

آیا این بدایع طبیعیه علامت یك طوفان مدهشی نخواهد بود ؟ بواقعی که همچنین هم شد . در دریایك شورش بسیار مدهشی برپا بود . در هجدهم تموز از مدار جدی مرور آلباتروس بوقوع آمد . روز دیگر یك بدیعهٔ غریب دیگر بظهور آمد که کشتیبانان دریایی از ان خیلی میترسند .

در سطح دریا خیلی موجهای شعله داری بکمال سرعت برهمدیگر همیغلطید که سرعت آن ها در ساعتی زیاده از شصت میل دیده میشد . موجها خیلی خطهای ضیادار درازی بمیدان میآورد . چون شب هم بود ضیای شدید موجها تا به آلباتروس همیرسید .

سبب یگانهٔ این بدیعه که در سطح دریا مشاهده میشد الکتریك بود . چونکه در هوا نیز الکتریك خیلی شخی پیدا کرده بود . هرگاه کشتی وواپوری درین موجهای الکتریك دار گرفتار می آمد از غرق شان هیچ باقی نمیماند . اما آلباتروس ازین موجها هیچ پروا نداشت .

درین اثنا دایرهٔ عرض چهل وهفتم را مرور کرد . روزها درین جاها از هفت هشت ساعت زیاده تر دراز نمیشد . بعد از وقت ظهر بیکساعت آلباتروس برای پیدا کردن یك خط موافقی برای حرکت خود بقدر صد قدم بلندتر از سطح آب فرو آمده بود که ناگهان در میان دایرهٔ دوران یك (خرطوم) دریایی گرفتار آمد .

چنانچه معلوم ارباب طبیعت شناسانست که خرطوم یك حادثهٔ بسیار

مدهشهٔ طبیعت است که عبارت از یك گردباد ابر و آب بحر است که باهمدیگر تاب خورده و آب بحر بدوران بسیار شدیدی از طرف ابرها بالا کشیده میشود کشتیها ئیکه بخرطوم گرفتار آیندر هایی یافتن شان خیلی د شوار است . در ینوقت بقدر بیست عدد خرطومهای ابرهای سیاه بسوی سطح بحر دراز شده آب های بحر را بشدت خارق العاده مانند شعلهٔ جواله بدور آورده بکشش فوق العاده بالا میکشید که آلباتروس درمیان آن گرفتار آمده بود . اما هزارشکر که حرکت دوریهٔ خرطومها بعکس حرکت دوریهٔ پروانه های عمودئی آلباتروس بود . وگرنه پروانه هـا از حرکت مانده سفینهٔ طیار معطل وبیکار مانده غوطه خوار گرداب ادبار میگردید .

مهندس بزرگی ومدهشئی تهلکه رادرك نمود . زیرا پروانه ها تأثیر نمیکرد ، و آلبـاتروس از خرطوم رهایی نمی یافت طـایفه ها از شدت دوران خودداری نمیتوانستند و بهزار زحمت خودشانرا به کتاره ها محکم گرفته بودند .

مهندس فریاد برآورد که :

— برادران ! صبوری و اعتدال دم بکار است .

براستی که این دوچیز خیلی ضرور بود . فیل ایوانس و پرودانت حلقه های دروازه هارا محکم گرفته کم مانده بود که از سرچرخئی دوران خرطوم بیهوش شده بدریا افتاده از دغدغهٔ عالم زندگانی آلباترس وارهند !

تنها توم تورنر دلاور بنا برا شارت مهندس از یك چیزی بدیگر چیز چنك زده خود را تا به نزدیك طوپ سفینه رسانیده بتوانست .

بلی چارهٔ یگانهٔ رهایی یا فتن از خرطوم طوپ زدنست توم تورنر بسرعت تمام کارتوس را در طوپ بینداخت، و آتش داد هماندم خرطومها از اهتزازات هوائیهٔ که از صدای طوپ پیش آمده بود ویران گردید، وابرهائیکه خرطومها را تشکیل داده بودند به آب تحویل یافته مانند آبهائیکه از ناوه بریزد ریختن گرفت .

آلباتروس بمجرد رهایی یافتن از خرطوم یکچند صدمتر و بلند گردیده مهندس پرسید که :

— آیا در سفینه شکست و ریختی بهم رسیده خواهد بود ؟

توم — نی . اما آنچنان یك صدمهٔ بدی بود که اگر دیگر بار پیش شود خیلی بد خواهد بود !

براستی که این واقعهٔ خرطوم خیلی مدهش صدمهٔ بود که اگر صلابت و متانت فوق العادهٔ آلباتروس نمیبود پاره پاره میگردید. و اثری از ان پیدا نمیشد.

سیاحت روی بحر محیط به اینگونه خارقه های طبیعیه مرور مینمود . روزها هم روز بروز در کوتاهی بود . هوا نیز روز مره سردی پیدا میکرد . پرودانت و فیل ایوانس نیز روز بروز به تنك شده میرفتند . مهندس را نیز خیلی کم دیده میتوانستند . زیرا مهندس اکثر اوقات خود را در کمرهٔ

خود به تعیین خط حرکت آلباتروس بسر می آورد . و برروی خریطه گذرگاه های خود در اشارت میکرد ، وتحولاتی راکه بارو مترو و ترمو مترو ودیگر آلات رصدیهٔ هوائیه دمبدم نشان میداد آنهارا یگان قید و ثبت مینمود . وهرگونه وقوعاتیکه درا ثنای سیر وسیاحت سفینه بوقوع می آمددر دفتر سیاحتنامهٔ خود بقیدمی آورد .

سیاحان ما دایما برسطح سفینه بر کنار کناره تکیه زده وگوشها و پوز های خود شانرا از خنك با گوش پیچهای مخصوصی که درکمرهٔ شان برای روزهای سرما آماده شده بود بخوبی پیچانیده بتماشا مشغول میبودند ، و بنظرهای متجسسانه خود شان خشکه را می پالیدند .

از یکطرف فریقولن را مأمور کرده بودند که درباب که بودن روبور ، و بکجا رفتن آن از آشپز باشي معلومات وحوادثات گرفته خبر بیارد . حالا نکه مانند موسیو فرانسوا تاپاژ یك فرانسیس سنگین مغز ، بمانند فریقولن پوچ مغز چسان معلومات صحیح ودرست خواهد داد؟

وقتیکه فریقولن ازو میپرسید ، اوگاه روبوررا رئیس سابق جمهوری امریکا ، وگاه یکی از جزالهای ژاپونیا ، وگاه یکی ازنوابهای هندستان ، وگاه یکی ازخانهای ترکستان برقم میداد وچون ازجای رفتن آن سوال میکرد میگفت :

— افندی ما بکرهٔ قمر میرود . اگر درانجا قابل سکونت یکجایی بیابد

ساکن میشود ! خوب چه میگویی فریقولن ! آیاتو هم بامامی آیی ؟

فریقولن اینسخن‌را راست دانسته بشدت گفت :

— نی نی ، ازبرای خدا من نمیروم !

تاپاژ — چرا ؟ چرا ؟ ترا درانجا بایکدختری ازساکنه‌های قمرعروسی میکسیم، چه میشود ، درانجا یك‌عرق اسود باز میکنید !

فریقولن چون اینگونه حوادث‌را برای‌افندئی‌خودمیاوردپرودانت میدانست که‌درحق روبور چیزی نخواهد آموخت . واز ان‌روفکرانتقام رازیاده ترقوت میداد . حتی یکروز برفیق خود گفت :

— حالا قانع‌شدید‌که‌فرار‌کردن ازین‌سفینهٔ‌منحوسه ممکن‌نیست ؟

فیل — بلی . پرودانت ! هیچ ممکن نیست .

پرو — انسان‌دایمابر‌حیات خودمالکست، آن‌حیات‌چون به‌اسارت بگذرد فدا کردن آن لازمست !

— بسیاردرست میگوئید! اگر فدای‌جان‌کردن لازم باشد هیچ‌درنك نباید کرد .

— بلی برادرهیچ درنك لازم نیست ! آلباتروس قریبست که بحر محیط اطلسی راطی‌نماید . آیابعدازان باز ببحرمحیط کبیرخواهد براه‌مدیا بسوی قطب جنوبی رهسپارخواهد شد ؟ والحاصل همهٔ‌عمرخود رادر جوهوا خواهد گذرانید که‌اینچنین زندگانی بدردمانمیخورد . لهذاانتقام

باید گرفت سفینه را باسفینه نشینان آن محو وهلاك باید کرد !

— های های ! خود را نیز باید باآنها هلاك کرد ، وعالم را از تحریفها رهایی باید داد !

اینست که ایندو رفیق از قهر بسیار به اندرجه هارسیده‌اند که برای انتقام بمحو کردن وجود خود نیز ایستاده اند ! تصور محو ساختن آلبا تروس را نیز چندان مشکل نمی بینند . چونکه تنها بیك تقریبی خود را بمخزن جبه خانه رسانیدن ، ویکدودینه میتی بدست آوردن برای این کار کافی دیده میشود !

اما هزارشکر که فریقولن ازین تصور آگاه نیست . وگرنه هیچ شبهه نیست که افندی خود را بدست بدهد !

در بیست و سوم ماه تموز از طرف غرب جنوبی زمین پدیدار گردید . این خشکه آبنای (ماجلالان) بود که نقطهٔ منتهای امریکای جنوبی ست . درینموسم درینطرفها که بیشتر ازنجا همین درجهٔ عرضست شب تا به هجده ساعت ممتد میشود . حرارت نیز از صفر شش درجه فرو میآید . اگر ششماه پیشتر میبود درینسر زمینها روز ها بقدر شانزده هفده ساعت دراز میشد . زمینها نیز سبز وخرم بنظر میآمد .

امروز در اثنای غروب شمس یك تالاب بسیار لطیفی که با بیشه‌ها محاط بود درگذرگاه آلباتروس تصادف نمود . که بصدها هزار مرغان هر رقم

برو و اطراف آن در پرواز بودند آلباتروس چراغهای الکتریك خود را روشن نموده بهزاران مرغان خوش گوشت آبی بر سطح سفینه خودرا انداختند که به اینصورت شکار بسیاری بچنك آلباتروسیان افتاده تایك مدت مدیدی برای طعامهای رنگارنك بدست فرانسوا تاپاژ آشپز باشی کار پیدا شد .

بعد ازانکه آبنای ماجلان و آبنای (باکر) را مرور نمود آلباتروس بجهت جنوب به پیش رفتن آغاز نهاد . بعدها جزیرهٔ (تاوارن) را گذر کرد . والحاصل بعدازانکه ازساحل داهومی تابه اینجا هفتهزار و پنجصد کیلومترو مسافه راطی نمود وهمهٔ جزایر ماجلان رابهپیمود ، دماغهٔ مشهور (هورن) رانیز گذشته یکسر بسوی جنوب هواپیمائی آغاز نهاد !

باب چاردهم

مهندس روبور بازدر کجا یك کارخیر اندیشانهٔ اجرا مینماید ؟

فردا که بیست وچارم تموز بود ازدایرهٔ پنجا وچارم عرض آلباتروس خیلی پیش رفته بودکه این دایره در نصف کرهٔ شمالی مقابل دایره ایست که از (ادیمبورغ) که در (اسقوچیا) واقعست گذشته است . بیست و چارم تموز در نصف کرهٔ شمالی بیست وچارم کانون ثانیست در نصف کرهٔ جنوبی . لهذاترمومترو دایماً درجهٔ حرارترا ازصفر پایانتر نشان میداد !

روبور مجبور بودکه کره هـای سفینه رابه‌الکتریك گرم نماید . و چون سفینه دایما بسوی جنوب پیش میرود درفته رفته‌روزها هم کوتاه‌شده‌میرود وروشنی کمترشده‌تاریکی بیشترمیشود .

درسفینه لباسهای زمستانی که برای سیـاحت قطب بکار آید ازاقسام بسیار اعلاموجود بودکه هردو رفیق خود را خوب پوشانیده هرروز بر سطح سفینه میبرامدند ، ودر باب چارهٔ فرار . وو سـایط ا خذ ا نتقام رأیهامیزدند .

آمدیم بر روبور . بعد ازگفتگوئیکه درطو مبو قتو باپرو دانت کرده خیلی‌کم باآنهادیدوو ادید میکند ، وهیچ مکالمه باآنهاردوبدل نمیکند . دایماباتوم‌تورنرمکالمه های دورودرازاجرا میکند یکچند بار بارو مترورا بدقت تمام معاینه‌کردند . وازوضع شان چنان معلوم میشدکه بعضی علا متهای نورا جستجومیکنند . دیگرانکه دفتراجزا ومساله هـای لازمهٔ ماشین . وخوراکهٔ طایفه ها ولوازمات داخلیهٔ سفینه را تنظیم میدهند .

درینوقت درزیر آلباتروس بحر بسیارجسیمیکه درمابین آسیاوامریکا وا قعست موجود میباشد . آیا آلباتروس بکجامیرود ؟ ازطرز رفتارش چنان معلوم میشودکه بطرف قطب جنوبی رهسپاراست ! آیادر ینموسم زمستان ، وظلمتهای شبهای بیپایان سیـاحت قطب چه ضرورت دارد ؟ حالا نکه ازبعضی کارهائیکه روبور وتوم تورنردرسفینه می بینند چنان

معلوم میشود که بفکر بازگشتن افتاده باشند !

امروز در حالیکه میزان الهوا از بسیار مدتی بلند بود دفعةً سقوط نمود که اینگونه سقوط بارومترو اگرچه برای سفاین بحریه خیلی اندیشه آور وتهلکه گستر یك مسئله ایست ، اما آلباتروس هیچ پرواندارد ! زیزا این سقوط بارومترو بر سطح بحر محیط علامت طوفان بسیار مدهشی را نشان میدهد . ولی ماشین طیار روبور چه باك دارد !

از وقت ظهر یکساعت گذشته بود که توم تورنر به مهندس تقرب کرده گفت:

— مستر روبور، درینطرف افق بر سطح بحر بهبینید یك نقطهٔ سیاهی معلوم میشود ! آیا چه خواهد بود ؟

روبور دوربین خود را بآنطرف دور داده به تدقیق آغاز نهاد، پرودانت و فیل ایوانس که برطرف سر سفینه بودند نیز بهمانطرف میدیدند . روبور گفت :

— آن نقطه یك قایقیست ! حتی درمیان آن آدم نیز هست !

توم — مطلق قضازده ها خواهند بود .

روبور — بلی ، از وضع شان همچنین مینماید که قضازده باشند بلکه از گرسنگی و تشنه گی بحال تلف رسیده باشند .

توم — آلباتروس ما چرا بمعاونت شان نشتابد ؟

روبور همان دم بهماکینیست اشارت کرد . سفینهٔ طیاره آهسته آهسته

بسقوط آغاز نهاد ، وچون بقدر صدمترو برسطح بحر نزدیکشد یکسر بسوی قایقی که دیده شده بود روان گردید ،

وقتیکه آلباتروس نزدیکشد ، آلباتروسیان دیدند که در قایق پنج نفر بودند ، وغیر متحرك افتاده بودند ، یا آنکه هلاك شده بودند ، یا آنکه از مانده گی وگرسنگی بیهوش افتاده اند ،

آلباتروس چون برسر قایق نزدیکشد فروتر آمد ، و سفینه نیز قایق را بخوبی مشاهده کرد ، برطرف دنبال قایق نام وعنوان سفینهٔ که این قایق به آن منسوبست نوشته شده بود ، چون بدقت نظر کردند دیدند که اسم سفینه (ژانه ت) واز کشتیهای بندرگاه (نانت) فرانسه است ، لهذا معلوم گردید که قضازدگان بیچاره فرانسوی میباشند ، توم تورنر بصدای بلند :

-- هی !

گفته برانها آوازداد. در قایق نشینان هیچ حرکتی پیدا نشد ، وبور گفت :

— بلکه نشنیدند ! تفنك بیندازید ،

تفنك زدند ، صدای تفنك یکمدتی برسطح دریا عکس انداز گردید ،

بصدای تفنك ، یکی از قایق نشینان که از ضعف مانند تشریحی شده بود بکمال زحمت سرخودرا بالا کرده انظار بیهوشانهٔ خودرا به اطراف عطف نموده ، توم تورنر باز :

— هی !

گفته بانك زد !

قضازدهٔ بیچاره چون سر خود رابالا کرد آلباتروس رابرسر خود مشاهده کرده دراول امر به خوف و دهشت افتاد. روبور بزبان فرانسوی گفت:

— مترسید. برای امداد شما آمده ایم. بگوئید که کیستید وچه حال برشما پیش آمده؟

— طایفه های کشتئی سه دیرکهٔ (ژانه ت) میباشیم که خود من کپتان دوم آن میباشم. سفینهٔ ماغرق شد، ماپنج نفرخودرا بااین قایق رهائی دادیم. پانزده روز است که درمیان موجهاغلطانیم. نه خوراك ونه نوشیدنی داریم. نزدیك بهلاکت میباشیم!

درین اثنـا چهار قضازدهٔ دیگر نیز آهسته آهسته به امید نجات حیات یافته از جای خود بر میخواستند. آنقدر ضعیف و بیرنك بودند که از اموات فرق نداشتند. دستهای خود شانرا بیکوضع نومیدانهٔ بالا براوردند.

بنابر اشارت روبور یك کوزهٔ چرمینی رااز آب پر کرده وبیك ریسمانی بسته به قایق آویختند. بیچاره ها بیك هول وتلاشی که جگرانسانرا پاره پاره میکرد به کوزه چسپیده و آبرا نوشیده:

— نان! نان!

گفته فریاد براوردند. هماندم درمیـان یك سبدنان وگوشت. ویك

شیشه شراب، ویکقدری قهوه وشیرینی آویختند احوال قضازدکال بیچاره شایان مرحمت بود! بچنان تهالك وانهماکی برسبدهجوم بردند. وخوردند ونوشیدند که مجسمهٔ پنجه دادن حیات وممات رادر نظر آلباتروسیان جلوه گر ساختند .

بعداز انکه یکقدری جان گرفتند پرسیدندکه :

-- درکجا هستیم ؟

— ازسواحل شیلی وجزایر شوناس پنجاه میل دورتر هستید !

— تشکرمیکنیم ، اما این پنجاه میل مسافه را ماچسان طی خواهیم توانست ؟ باد هم نیست ، بادبان ماهم پاره پاره شده ، قوت پرکشی هم نداریم ! . . .

— ماشما راکشیده میبریم !

— شما کیستید ؟

-- مامردمانیم که برای رهایی دادن شمایان آمده وبه اینواسطه خودرا بختیار میشماریم !

قایق نشینان بیچاره بردیگرسوال جسارت نتوانستند چونکه بگرداب حیرت فرورفتند که آیا اینچه گونه حال است ؟ بنابراشارت مهندس روبور بطول صدقدم یك ریسمانی به قایق انداختند . قایق نشینان ریسمان را به قایق خود به بستند . آلباتروس یکسر بسوی شرق حرکت نموده وقایق

را کشیده ببرد .

ساعت ده بود که خشکه پدیدار گردید . یعنی چراغهای دوار ساحل مشاهده شد . بعدازانکه آلباتروس قضازدکان بیچاره راتامدخل جزایر شانوس ببرد توم تورنر آوازدادکه :

— ریسمانرا باز کنید !

قضازدکان بیچاره عرض تشکرات بسیاری کرده ریسمانرابازکردند ، واین واقعه رایك خارقهٔ آسمانی پنداشتند . آلباتروس نیز پس براهیکه داشت دوام ورزید .

پروداتوفیل ایوانس باوجودیکه درحق آلباتروس وروبورعداوت بسیار شدیدی میپرورانیدند بازهم در ینمسئله به اعتراف کردن مجبور شدندکه اینگونه کارهای انسانیتکارانه را بجز آلباتروس دگربالونها اجرا کرده نمیتواند .

دربحروهوالحظه بلحظه علایم طوفان بسیارشدیدی پدیدارمیگردید . از علامتهائیکه بارومترونشان میداد هیچ شبهه نماندکه یك طوفان بسیار مهلك ومدهشی ظهوریابد . از نصف شب یکساعت گذشته بودکه باد دهشت بنیادبکمال شدت وقوت وزیدن گرفت . ماشین طیارهمهندس روبور بکمال زحمت برروی باد راه می پیمود . ودرساعتی پنج شش میل قطع مسافه میتوانست . ولی بیشتر ازان ره پیمایی خارج دایرهٔ احتیاط بود .

طوفان رفته رفته شدت میکرد ، وبخوبی معلوم شدکه (قاصرغه) نام طوفان گردباداست که گاه گاهی ظهور میکنند ، ودر بر وبحر خرابیهای بزرگی میرساند . این قاصرغه هایعنی گردبادهارا در بحر محیط اطلسی (هوارقان) ، ودر بحر چین آنرا(طایفون) ، ودر صحرای کبیر(سیمون) میبامندکه مالك حرکت دوریهٔ دایمی و مدهش یك طوفانیست .

روبور به احوال این گردباد مدهش بخوبی واقف است لهذا ر طبقات بسیار بلند هوابرا مده خود را از تهلکه محفوظ میتواند . وهم میبایست که بچابکی این کار رااجرابکنند . چراکه هیچ وقت باقی نمانده . چراکه باد شدت خودرا لحظه بلحظه می افزاید ،وگردبادمذکوریکسر بسوی قطب جنوبی دور کرده میرود که اگر یکبار آلباتروس بدایرهٔ دور آن بیفتد حکماً باید که خواه ناخواه بقطب جنوبی برود ، آنهم بشرطیکه سالم بماند .

اینست که روبوراین مسئله هارااندیشیده توم تورنر را امرصعود عطا نمود . آلباتروس پروانه های افقی خودرابشدت هرچه تمامتربدور آورده مائلاً صعود نمود . اما هنوز بقدر دو صد متر و بالاشده بود که دفعتهً توقف نمود . واین توقف اوازان بودکه به جریان بسیارشدتناك رفشار هواکه ازبالایکسر بپایان میآمد مقابله نتوانست . یعنی نقطهٔ استنادنیافته بتوقف مجبور گردید .

واپور هائیکه در نهرهای شدیدالجریان میروند بسببی که آنها ازمیان

چرخهای پروانه های آن بشدت وسرعت درمیگذرد. و برای دور پروانه نقطهٔ استنادپیدانمیشود چرخ ازکارافتاده پس پس میرود ، اینست که آلبا تروس نیزدرینوقت بهمین حال افتا ده است .

اما روبور بازهم مغلوب شدنرا برخود گوارانهپسندید . و هفتاددوچار قطعه پروانه های عمودی خود رابیکبارگی قوت آخرین راعطانمود اماوا اسفا که به این گردباد شدید یکه درختانرا ازریشه میبرارد . ودیوارها را از بن میغلطاند ، واپورهاراازبندربه ساحل می‌اندازد ماشین پرقوت آلبا تروس تاب آور مقاومت نگردیده خواه ناخواه تابع جریان بادگردید . ودانست که بسمتی که خواهش خوداوست رفته نمیتواند . لهذاقوهٔپروانه هارابطرفیکه جریان دوریهٔ باد درحرکت بود دورداده ازمقابله ومجادله فارغ گردیدتوم تورنرو روبور بهاشارت باهم سخن میگفتند . وهمهمهارت وکاردانئی خود شانرادرباب ادارهٔ سکان آلباتروس صرف میکردند .

حال خیلی دهشتناك بود ، ادنا غفلت موجب هلاکت میگردید از همه بدتر که باد ظلم بنیاد بسرعت خارق العــاده سفینه را بسوی قطب جنوب همیراند . حالآنکه سمت قطب جنوبی درینموسم عبارت ازیك انجماد و ظلمت است وروبور هیچ آرزوی رفتن آنجهت رادر ینموسم ندارد .

در ماه تموز ، در ینجهت کرهٔ ارض شبهــا بقدر نوزده ونیمسا عت دراز میشود . کرهٔ شمس که ازحرارت وضیامحروم است یك کمی برافق پدیدار

شده باز غایب میشود ، امادر نفس نقطهٔ قطب شب یکصد و هفتاد و نه روز تمام دوام میورزد . حالا نکه از روش حال چنان معلوم میشود که آلبا تروس بهمه حال در ورطهٔ این ظلمت وانجماد دایمی بیفتد .

در میان این تهلکه ها مهندس بکمال اعتدال دم امر هامیدهد . طایفه هانیز مانند اجسامیکه روح شان مهندس باشد به او امر او اطاعت میکردند . شدت طوفان نیز درین اثنا بدرجهٔ رسیده بود که مهندس به کم کردن حرکات دوریهٔ پروانه های آلباتروس مجبور گردید زیرا اگر چنین نمیکرد هم بیم شکستن پروانه ها بود . وهم استعمال کردن سکان محال میشد .

تمام روز طوفان باد دوام ورزید . دایرهٔ عرض هفتاد و پنجم راسراسر دور نمود . هر چه که بقطب نزدیکتر شده میرفت ظلمت نیز بیشتر شده میرفت . رفته رفته بجز درخشنده گی سیارات ، وقمر دگر هیچ روشنی پدیدار نماند که بسبب هلال بودن قمر اینسر زمینهای قطبیه را چنانچه از جمعیت بشریه تابه اینندم هیچکسی دیده نتوانسته است مهندس روبور که بمجبوریت تابه آنجا رسیده نیز دیده نخواهد توانست .

هیچ شبهه نیست که آلباتروس پیش از انکه به نقطهٔ قطبیه در ایداز جهت غربی قطعهٔ لوئی فیلیپ مرور کرده خواهد بود که انسانها تابه ایندم از ینجا پیشتر رفته نتوانسته اند .

پرودانت وفیل ایوانس در تمام زمان طوفان از سطح سفینه فرو نیامدند .

خودرا محکم بسته بودند . اما هزار افسوس که همهٔ اینمواقعیکه آلباتروس
ازان میگذرد درمیان چنان ظلمتی مستغرقست که دیدن آن ممکن نمیشود !
یك کمی از نیمشب گذشته بود که فجر مخصوص قطب اطراف را روشن
ساخت . شعاعهای آتشین خیره رنك فجر جنوبی در نصف دایرهٔ سما
مانندیك بادزن بسیار بزرگی که کشاده شده باشد پدیدار بود . نقطه های
آخرین شعاعات الکتریکئی آن تابه نجم قطبئی جنوبی وچهار کوکب
درخشندهٔ اطراف آن امتداد داشته بود .
این بدیعهٔ طبیعیه ناقابل تصویر وتعریف یك لطافتی حاصل کرده بود .
بواسطهٔ ضیای لعل فام آن اطراف واکناف که بیك لباس سفید یخهاو برفها
پوشیده شده بود یکقدری مشاهده گردید .
سوزن مقناطیس قطب نما که درسفینه بود بسبب نزدیکشدن نقطهٔ قطب
یك بی انتظامی و بی آهنگی پیدا کرده بودکه در خصوص تعیین خط
حرکت یك فکر صحیح ازان حاصل نمیشد . بعد ازکمی سوزن مقناطیس
قطب نما آنقدر بسوی پایان میل نمودکه روبور محقق دانستکه بر نقطهٔ قطب
واصلشده است . لهذا زاویهٔ راکه سوزن مقناطیسی نشان داده بود رو
بور بدقت پیمایش کرده فریاد براوردکه :
— نقطهٔ قطب جنوبی درزیر پای ماست !
روی زمین که بیك کسوهٔ سفید برفهاو یخهـا پوشیده شده بودمشاهده

گردیده امابازهم هیچ معلوم نشدکه در زیر آن‌چه چیزها مختفی خواهد بود!
درین اثنا طوفان باد چنان دهشت آور یك شدتی پیدا کرده بود که در هر لحظه بیم هلاك آلباتروسیان، و پاره پاره شدن آلباتروس محقق مینمود. زیرا آلباتروس خود داری وضبط عنان نمیتوانست. وکوه‌های مرتفع منجمده در پیش روی آن برابر شدن. ومصادمهٔ شدید وقوع یافتن. و پاره پاره شدن در هر لحظه محتمل مینمود علی الخصوص که سفینه چنانچه در حرکت افقی خود بر خود حکم کرده نمیتوانست همچنین بر بالا برامدن نیز موفق نمیشد.
حتی بعد ازکمی یك تهلکهٔ بسیار عظیم دیگری رونما گردید. چونکه در پیش روی آلباتروس بقدر صد کیلومترو دورتر دو نقطهٔ مرتفع ضیا داری پدیدار گردیده بود که این دو نقطهٔ ضیاء ازدو عدد کوه آتشفشان (ئه ره بوس) نام بود.
پرودانت وفیل ایوانس از روش رفتار بی اختیارانهٔ آلباتروس محقق دانستندکه آلباتروس مانندپروانهٔ در شعله های آتش کوه های آتشفشان بی پروبال شده دردهنهٔ مجرای دوزخین آن احراق بالنار خواهدشد. اگرچه اینراعین مقصد میدانستند ولی به این یك تأسف میکردند که کوه آتشفشان چرا برایشان سبقت کند. ونگذارد که بدست خود انتقام خود ازرو بور بگیرند.

شعله های کوه آتشفشان ساعت بساعت درمقابل آلباتروس نزدیك میشد . سفینه هرانقدر که کوشش میورزید راه خود را انحراف کرده نمیتوانست ، و یکسر بسوی آن بسرعت نزدیك میشد . راه را یك حایل بسیار بزرك آتشینی قطع مینمود . هر طرف بیك ضیای شدیدی روشن شده بود ، سیمای مردمان سفینه نشین بشدت ضیای شعله ها تابناك گردیده یك رنك خوفنکی پیدا کرده بود . هرکس بلاحرکت و بیصدا ، و نفس بسته منتظر درامدن آتشدان مدهش مانده بودند . و بغیر از لطف ربانی چارهٔ نجات را مفقود میدیدند .

آلباتروس بقدرسی چهل متر و بشعله ها نزدیك شده بود که لطف ربانی ظهور نموده یعنی بادشا ت نهاد سبب نجات شان گردید چونکه در دقیقهٔ که آلباتروس میخواست در میان شعله ها بریان شده درمیان دهنهٔ مدهشهٔ مجوا بیفتد . یك جریان شدتناك باد آمده شعله های مدهشه را بسوی دامنهٔ کوه هموار بخوابانید ! سفینه باینصورت بعدازانکه بابسیاری از سنگپاره ه ی معدنی که از دهنهٔ وولقان بهوا میشد مصادمه نموده مجرای وولقانرا گذر کرد !

بعد از یکساعت آتشهای وولقان از نظر نهان گردید . نهایت بساعت دو بود که دایرهٔ دوریهٔ گرد باد آلباتروس راباز بدرجهٔ شصتمین عرض آورد . ولی درینوقت طوفان نیز سکونت پیدا کرد . آلباتروس بازبر

حرکات خود مالك مختار گردید و یکسر بسوی شمال بقطع مسافه آغاز نهاد ، تا آنکه خودرا بمواقعی که باضیای شمس منور بود رسانید . صبح بساعت هشت آفتاب طلوع کرده مردم سفینه را بضیای حیا تبخشای خود مستغرق انوار حیات نمود .

آلباتروس بعدازانکه ازواقعهٔ مدهشهٔ خرطوم دماغهٔ ـ (هورن) رهایی یافت بگرداب بلا انتساب قاصرغه گرفتار آمده در ضرف نوزده ساعت منطقهٔ قطبیه راعبور نموده بازبرروی بحر محیط کبیر آمده بودکه در اثنای این دوران مدهش سفینه درهردقیقه یك فرسخ قطع مسافه نموده است ، واین سرعت دوچند سرعت حقیقئی آلباتروس است .

امروز مهندس روبور خیلی اندوهگین دیده میشد ، زیرا در اثنای طوفان بلانشان مدهشه در پروانه های پیش وپس سفینه بعضی خرابیها و نقصانهایی پدید آمده است که به این سبب سرعت رفتار سفینه خیلی از خیلی نقصان پیدا کرده است . ازهمه بدتر اینکه اگر سفینه بهمین حال بماند روبور تا به جزیرهٔ مجهولهٔ که برای خود آرامگاه مقرر نموده رسیده هم نمیتواند . زیرا اگر چارهٔ تعمیر آن اندیشه نشود لحظه بلحظه پروانه های عمودی که سبب یگانهٔ رفتار آلباتروس است خرابتر شده میرود . لهذا سفینه را معلق داشته تعمیر کردن ضروری دیده میشود .

روز دیگر که بیست وهفتم ماه تموز بود از دور یك خشکهٔ پدیدار گردید .

بعداز کمی دانسته شد که این خشکه یك جزیرهٔ میباشد • اما آیاازهزارها جزیرهٔ که در بحر محیط افشانده شده است این کدام یکی از آنها خواهد بود؟ باوجود آنهم روبور بر توقف کردن در ینجزیره قرار قطعی داد •

بادنیز سراسر ایستاده شده بود • لهذا امانورهٔ توقف کردن آسان مینمود • چونکه هیچ نباشد بسبب نبودن باد سفینه در جائیکه معلق ایستاده شود محکم میماند •

سفینه چون بر کنار جزیره رسید یك ریسمانی که بقدر یکصدو پنجاه قدم درازی داشت ، و بر نوك آن یك چنکل بسیار گیرای لنگر جهاز مانندی مربوط بود بشدت برزمین پرتاب کرده چنکل ها لنگر مذکور را بدرستی و محکمی برزمین خلا نیده آلبا تروس رامعلق ایستاده کرد • پروانه‌های افقی طبعاً بر حرکت دوریهٔ خود شان دوام میورزید. وگرنه سفینه چسان معلق ایستاده شده میتوانست ؟

اینست که آلبا تروس از وقتیکه از فیلا دلفیا حرکت کرده است این اول بار است که باخشکه ارتباط نموده است •

باب پانزدهم

فریقولن در کجا یك پیشقدمئی عجیبی اجرا میکند ؟

در وقتیکه آلبا تروس هنوز بجزیره لنگر انداز ارتباط نشده بود که

جزیره راخیلی کوچك دیده بودند • آیااین جزیره برکدام دایرهٔ طول، وکدام دایرهٔ عرض واقعشده است ؟ آیا در بحر محیط کبیر یادر بحر محیط هندی میباشد ؟ اینست که اینمسئله هـا هنوز معلوم نیست • زیراروبور هنوز ارتفاع نگرفته ، وتعیین موقع ننموده است !

مهندس انتظار برامدن آفتابرااز ابرهابرای ارتفاع گرفتن وتعیین موقع نمودن نکشید • باميد آ نکه تا بشام تعمیرات رابا تمام رساند هما ندم به امر تعمیرات شروع نمود • پروا نه های افقی که بردیرکها بطور افقی دور میخورند وخدمت بالابراوردن سفینه را ایفامیکنند جملةً سالماست • درینوقت کمتر از نصف آنهابدوراست که به آن سبب سفینه رامعلق داشتهاست •

حالاآ نکه پروا نه های پیش ودنبال که خدمت راندن رامیکنندازدرجهٔ که روبور گمان کرده بودبیشتر خسارزده شده اند • حالالازم آمدکه پروانه های مذکوررا ازشافت براورده چرخهای دندانه دار آنهازاتعمیربکنند•

دراول امردرزیر نظارت روبور وتوم تورنر طایفه هابه تعمیر پروانهٔ پیش رو آغازنهادند •

دراثنای تعمیر پرودانت وفیل ایوانس بعدازانکه برسطح سفینه یکقدری گردش کردند درطرف دنبال کشتی رفته نشستند •

فریقولن بحال خاطر جمعی وامنیت کاملهٔمیباشد • چون بقدر یکصدو پنجاه قدم خودرا ازروی زمین بالا می بینند نعمت بزرگی میشمارد •

تابوقتیکه وقت عملیات تعیین موقع میرسید بر کار تعمیرات دوام ورزیده شد.
هنگامیکه آفتاب جهانتاب بسمت الرأس رسید، مهندس روبور بکمال دقت عملیات تعیین موقع را اجرا کرده ثابت شد که سفینه در ۱۷٦ درجه و ۱۷ دقیقه طول شرقی ، و ٤۳ درجه و ۳۷ دقیقه عرض جنوبی میباشد . و چون برین طول وعرض بر خریطه نظر کردند معلوم شد که این جزیره (ویف) نام جزیرهٔ کوچکیست که از توابع جزیرهٔ (شاتام) و از جملهٔ جزایر مجتمعهٔ (بروغتون) است . این جزایر مجتمعه در پانزده درجه جهت شرقی جزایر (پوموتو) واقعست که جزایر پوموتو نیز آخرترین (زه‌لاند جدید) میباشد .
روبور ، توم نورترا گفت :
— چون چنین است معلوم گردید که از جزیرهٔ (س) چهل وشش درجه بسوی جنوب افتاده ایم .
— بلی ، یعنی از آرامگاه خود دو هزار و هشتصد میل دور میباشیم که بانحساب اگرچه بسیار دور نیستیم ولی اگر باد مخالفی برخواسته و مارا دور کند به این مأکولات ولوازمات جزوی که بدست داریم بسیار مشکلات خواهیم کشید .
— همچنین است که تو میگویی توم ! منهم گمان میبرم که تا بشام تعمیرات ملک و انه‌را اتمام کرده حرکت بتوانیم. وتعمیر پروانه‌دیگر را در راه کامل کنیم.

— مستر روبور! آیا این دوامریکایی و خدمتکار آنرا چه خواهیم کرد؟ گمان میبرم که اگر در جزیرهٔ (س) مهمان بشوند چندان زحمتی نخواهند کشید!

اما آیا این جزیرهٔ (س) کجاست، وچسان جایست؟ خبر بدهیم که جزیرهٔ (س) در بحر محیط کبیر غایب شده یك جزیره ایست که مهندس روبور آنرا یافته. و به اصلاح فن جبر آنرا جزیرهٔ (س) نام نهاده است. از راه رفت و آمد همهٔ سفاین تجاریه وحربیه بر کنار افتاده است. خوش آب خوش هوا سبز و خرم یك جزیره ایست که روبور آنرا برای خود قرارجاو آرامگاه مقرر کرده است آلباتروس وقتیکه در سیاحت هوائیهٔ خود مانده شود، و براحت وتجدید ملزمهٔ خود محتاج شود در یجزیره آمده توقف میکند. واوازمات خودرا کامل کرده تعمیرات واصلاحات سفینهٔ خود را بعمل میآرد و مهندس روبور اینجزیره را بحال مکملیت فوق العادهٔ در آورده است. مکملیت آنرا ازین یك قیاس باید کرد که مانند آلباتروس یك سفینهٔ طیاری درانجا ساخته شده است. در نجزیرهٔ مخفی مهندس روبور هرگونه تعمیرات ماشین طیار خودرا بعمل آورده میتواند. حتی اگر بخواهد یك آلباتروس نو دیگر بسازد نیز میتواند ساخت. زیرا درمگازه هایی که درجزیره از طرف مهندس ساخته شده است هرنوع ماشینها، و آلات آهنین، تخته خوراك پوشاك نوشیدنی. اسباب واجزای کیمیایی. وحکمی موجود

است . تمام جزیره بقدر پنجاه نفر نفوس دارد که همهٔ آنها تابع مهندس رو بور ، وعمله وعونهٔ آلباتروس اند .

چندروز پیشترکه روبور دماغهٔ (هورن) را گردش کرده بسوی غرب رهسپار عزیمت شده بود مقصدش این بود که به آرامگاه خود یعنی جزیرهٔ (س) بیاید . اما طوفان شدید (قاصرغه) اورا امیدان نداد ، وتا بقطب جنوبی اورا پویان نمود . اگرچه درینوقت بجزیرهٔ (س) نسبتاً نزدیکست ولی خرابئ پروانه ها سیاحت اورا سکته دار ساخت ، وگرنه خیلی پیشتر بمنزل مقصود خود میرسید .

پس معلوم شد که روبور بجزیرهٔ (س) میرود ، وبرای رسیدن بجزیرهٔ مذکور لازم است که همهٔ قوت خود را مالك شود . و مالك شدن قوت بر تکمیل شدن تعمیرات موقوفست که ازا نسبب مهندس وهمهٔ طایفه ها بجد وجهد تمام به تعمیرات مشغولند وبدیگر هیچ چیزی نمیپردازند .

اینست که درین اثنا که طایفه ها درطرف سرکشتی به تعمیرات مشغول بودند پرودانت وفیل ایوانس نیز درطرف دنبال کشتی بیك مذاکره و مکالمهٔ بسیار مهمی گرفتار بودند که ذکر آن در ینجا ضروراست . پرو دانت میگفت :

— حالا بگوئید فیل ایوانس ! آیا برای فدا کردن حیات خود حاضر هستید ؟

— بلی ، بلی حاضرم !

— باز خوب ملاحظه کنیم ! آیا به این یك خوب دانسته اید که از روبور لطف ومروت انتظار کشیدن بیفائده است ؟

— بلی ، هیچ رهایی یافتن از چنك این ظالم متصور نیست !

— بسیار خوب ! چون چنینست من قراردادم . آلباتروس میخواهد که امشب حرکت بکنند ، منهم کردنی خود را میخواهم بکنم ، یعنی نمیگذارم که برود . پروبال مهندس بلند پرواز را می شکنیم ، سفینهٔ او را بر هوا میپرانیم !

— بلی ، بلی بپرانیم ! اماچیز یکه لازم داریم آیاحاضر است ؟

— بلی، دیشب وقتیکه طایفه هابرهایی دادن پروانهرا ازشافت مشغول بودند به مخزن جبه خانه فروآمده یك دانه گلهٔ دینامیت بدست آورده توانسته ام .

— بسیار خوب ، بسیار اعلا ! هیچ صبر نکنیم ، بکار آغاز کنیم .

— نی بسیار عجله لازم نیست . باشید که شب بیاید. بکمرهٔ خود رفته بکار آغاز میکنیم .

هردو رفیق برهمین فکر قرار داده بنابر عادت هروقتهٔ خود بساعت شش طعام خوردند . بعد از دوساعت چنانچه گویا بکمال راحت بخواب میروند بخوابگاههای خود رفتند .

به بینید که پرودانت بنابر حس شدید انتقامی که در دل میپروراند برای

برهوا کردن سفینه و یا سفینه نشینانش که خودشان هم دران داخل هستند چه گونه ترتیبی را قرار داده است :

یکی از گاه های مدهشهٔ که روبور آنرا برمرد مان داهو می انداخته بود بدست آورده . و یکقدری باروت نیز ازهمان جبه خانه دزدیده به کمرهٔ خود آورده است . و بکمال احتیاط آنرا در زیر فراش خوابگاه خود پنهان کرده است .

فیل ایوانس گاهٔ دینامیت را معاینه کرد . دیدکه خیلی مکمل و برای بر هوا کردن و خراب ساختن یك قسمی از آلباتروس کافیست . امامهم ترین کارها اینست که گاه را در وقت و زمان معین بابزدن یکچیزی رابر پتاقی آن ، و یا آنرا بآتش دردادن لازمست . اینست که پرودانت اینمسئله را درزیر نطر دقت گرفته یك فتیلهٔ درازی ساخت . و آنرا باباروتی که داشت معامله نمود . و حساب آنرا خیلی درست کرد که به این حساب هرگاه بساعت سه فتیل را آتش بدهد دو سه ساعت بعد دینامیت آتش گرفته مطلوب حاصل میشود .

اینهمه کارهای آنکه هیچ شبههٔ کسی را دعوت کنند تمام گردید .

پرودانت درحالتیکه در کمرهٔ خود بحاضر کردن فتیله و ربط دادن آنرا به دینامیت مشغول میبود ، فیل ایوانس نیز به دیده بانی و کشك کشی برسطح سفینه قدم میزد .

بساعت ده همهٔ کارهای پرودانت سرانجام یافته فیل ایوانس بکمره فرو آمده رفیق خودرا ازکارش فارغ یافت .

روبور ورفیقانش تابشام هرانقدرسعی وغیرتی که درباب تمام کردن کار پروانه وانداختن آنرا بجایش سعی کردندکامیاب نشدند . لهذا روبور چنان قرارداد که یکچند ساعت عمله راازکارفارغ ساخته استراحت بدهد، وکار نشاندن پروانه رابجایش بفردا بگذارد . زیرابرای اینکار بهمه حال بروشنئی روز محتاج است .

اینست که فیل ایوانس وپرودانت ازینقرار روبور خبرندارند. وچنانچه پروزازروبور شنیده بودند که به نیم شب حرکت میکند برهمان فکربودند، وبرهمان فکر نقشهٔ حرکت خودراتیارکرده بودند . وچنان میپنداشتند که سفینه ازجزیره خودراباز کرده درهوارهسپارمیباشد . حالآنکه سفینه هنوز بجزیره بازیسمان مربوط وهمهٔ سفینه نشینان بهاستراحت مشغول بودند .

از نیمشب یکقدری پیشتر پرودانت بکار آغازنهاد . درزیرخوابگاهش یك درجی موجودبود . دینامیت رادرمیان درج مذکور وضع نمود. وفتیل را ازدرج بیرون درازکرد . ولی درزیرلحاف پنهان کرد تاآنکه بویش منتشر نشود .

پرودانت بساعت نطرکرده گفت :

— وقت رسید !

اینرا گفته فتیل را آتش داده وبا رفیق خود یکجا بر سطح سفینه برامده دروازهٔ کمرهٔ خود شانرا خوب به بستند، دراول امر چون سکاندار را بجایش ندیدند متحیر شدند، وبچابکی بخارج نظر کردند. فیل ایوانس بصدای خفه لرزان گفت:

— وای! آلباتروس درجای خود ایستاده است!

پرودانت — لعنت! حالا باید فتیلرا بزودی خاموش کنیم!

— نی، خودرا باید برهانیم!

— آیا خودرا رها نیدن؟

— بلی، شب تاریکست. از ریسمانی که سفینه را بجزیره مربوط داشته فرو آمدن چندان کار مشکلی نیست!

— راست گفتی فیل ایوانس، از چارهٔ که تصادف برای ما خود بخود پیش آورده استفاده کردن لازم است.

هردو رفیق بکار آغاز نهادند. دراول امر بکمرهٔ خود فرو آمده بکس قیمتدار خودشانرا که یکچند هزار فرانك نقد موجودشان دران بود بگردن آویختند. بعد ازان برای جستجوی فریقولن بسوی سر سفینه روانه شدند.

ظلمت شب خیلی تیره بود، در کمره ها بغیر از خرخرهٔ خواب نفریها دگر هیچ چیزی مخل سکوت وسکونت دیده وشنیده نمیشد. به آهسته گی

تابه نزد کمرهٔ فریقولن آمدند .

بحیرت افتادند! زیرا کمرهٔ فریقولن باز ، وخود اورا در ان نیافتند دیگر طرفهارا نیز جستجو کردند ، ولی هیچ اثری از و نیافتند . فیل ایوانس گفت : مبادا پیشتر از ما فرار کرده باشد !

— هرچه که باشد زیاده برین صبر کردن جائز نیست !

همان دم به نزد ریسمان آمدند ، اول پرودانت بعدازان فیل ایوانس خود را از ریسمان در آویختند ، پاهای خود شان را بر ریسمان پیچانیده و بدستهای خود ریسمان را محکم گرفته لغزان لغزان تا بزمین رسیدند .

از ینقدر مدتها که از قدم نهادن روی خاك محروم بودند . و در ینوقت یکبار پای شان بر زمین رسید آنقدر یك ممنونیت ومسروریتی برای شان پیدا شد که تصویر آن قابل نیست !

در اثنائیکه میخواستند کنار جوی آب کوچك را گرفته بداخل جزیره بروند در پیش روی شان یك آدم برامد !

مگر این آدم فریقولن بود !

بلی ، فریقولن تنبل پیشتر از افندیان خود بفکر فرار افتاده برزمین فرو آمده است . وچون قدم خودرا برزمین غیرمتحرك فشرده است اظهار مسرت وشادمانی کرده است .

اماهیچ وقت باقی نمانده بود . بایدکه یك آن اولتریك ملجأ و مأوایی برای

خودشان تدارك کنند . هنوز یکچند قدم دور نشده بودند که درسفینه ها یهوی سفینه نشینان بلند شد . هیچ شبهه نیست که فرار کردن فرار یانرا خبر شدند .

درین اثنا ضیاهای الکتریك را برجزیره انداختند . توم تورنر فریاد براورد که :

— اینست فراریان !

بواقعیکه فرار یانرادیدند . درین اثنا صدای مهندس روبور بلند که بر طایفه ها امرفرو آوردن سفینه را عطا مینمود . سفینه آهسته آهسته دوروحرکت پروانه های خودرا آرام کرده بفرو آمدن آغاز نهاد . فیل ایوانس فریاد داد :

— مهندس روبور ! آیامارادر بجزیره میگذارید که آزاده باشیم ، و براینسخن قسم بناموس میخورید ، تاماهم شمارا از یك منفعتی آگاه بسازیم ؟

مقصد فیل ایوانس ازینسخن این بودکه اگرروبور سوگندیادکنند، وازیشان دست بردارشود ، اورابرتهلکهٔ دینامیت آگاه ساخته پیش از کفیدن آن جلوه گیرئی آنرا سفارش کند . اما چون از طرف روبور بشدت :

— اصلا ! اصلا !

گفته شد، وحتی یك تفنگی هم انداخته شده گلهٔ آن برشانهٔ فیل ایوانس اصابت نموده زخمدارش گردانید، پرودانت باکاردی که بدست داشت بر ریسمان حمله برده بیك کش ریسمانرا ببرید.

آلباتروس که قوت پروانه های خود را سست کرده بود، ولنگر خود راهمه برریسمان انداخته بود، وبادهم دران اثنابشدت همیوزید بمجرد بریده شدن ریسمان بچنان شدت بسوی شمال شرقی برروی بحر پویان گردید که درضرف چند دقیقه سراسر از نظر سیاحان نهان گردید.

باب شانزدهم

دینامیت چه نتیجه می بخشد؟

مهندس روبور به نهایتدرجه غضبناك گردیده بود. تابسیار جاها آلباتروس راضبط نتوانست. بادهم رفته رفته کسب شدت میکرد. بعدازکمی جزیرهٔ شاتام از نطر سفینه نشینان سراسر نهان گردید.

روبور گفت:

ـ وای خاینها! فرار گردیدهـا! اما از دست من رهایی نخواهید یافت! بعد ازانکه پروانهٔ آلباتروس رابسازم اوّل بسوی جزیرهٔ شاتام آمده شمارابدست خواهم آورد! بازمن میدانم وشما!

براستی که اگر روبور عودت کند فراریهارابازبدست آورده میتوانند. زیراآنهاازجزیرهٔ شاتام به آسانی وبزودی برامده نمیتوانند. اولا آیا

مردمان وحشئی انجزیره باایشان چگونه معامله ورفتارخواهند کرد ؟
گیرم که حسن سلوك ورزند . یك چند دینامیتی کهروبوررا نهاییندازد.
حال‌شان چه خواهد شد ؟ اماجان مسئله اینجاست که‌اگرروبور عودت
بتواند ! پرودانت ازدینامیت خود خاطر جمعست که رو بور عودت نی .
بلکه زندکانی هم نتواند !

مهندس روبوردانست که‌غلبه جستن برباد مطلق به‌کارکردن پروانه‌ها،
واتمام یافتن تعمیر آنهاموقوفست لهذا گفت :

— توم ! چراغهای الکتریك راروشن کن . هرکس بکار آغازکنند !

اوامر روبور درحال اجرا گردید ، توم‌تورنروطایفه هابکمال فعالیت
بکار آغاز نهادند . ولی بادسفینهٔ ازپروانه محروم‌را مجال درنك نمیداد .
روبور مجبور گردید که سفینهٔ خود را بطبقات سفلئی هوا فرو آرد ،
تاباشدکه باد درانجا کمتر باشد .

درین اثنا توم تورنر به مهندس تقرب نموده گفت :

— باد یکقدری کسب اعتدال نمود !

— آیا باروم‌ترو چه نشان میدهد ؟

— درباروم‌ترو تبدل نیست ، اما ابرهاپایان شده میرود . چنان گمان
میشود که باران شدید ببارد !

— اما اگر ببارد بما چه ضرر میرساند ! ما ندم‌ازابرهای باران بلندتر

بر امده به تمام کردن کار خوده مشغول میشویم! اصل کار تمام شدن تعمیر اتست!

— یك قسم کلئی تعمیرات به انجام رسیده است . خیلی کم کار مانده است!

— توم! بمجردیکه پروانه را بجایش نهادیم اول کار ما همین باید بودکه راه جزیرهٔ شاتام راپیش بگیریم، و آن فرار بهای خاین رابدست آریم! زیراوجود آنها برای ماخیلی مضرتهادارد .

— راستست مهندس افندی: اگر آنهارانیابیم البته چارهٔ رفتن مملکت خود راخواهندیافت ، واسرار مارا بعالم فاش خواهندکرد .

— بلی توم! ازهمه بدتر اینکه ، چشمهای عالم را بطرف ما بارکرده ، درپئی جستجوی ماخواهند افتاد . علی الخصوص که ازجزیرهٔ (س) ما نیز آگاه شده اند!

— حقیقتکه مسئله خیلی مدهشست! البته که سفاین متعددهٔ امریکا آمده آن عالم پنهائی مارا ضبط واستیلا خواهندکرد .

دراثنائیکه اینمکالمه هادرمابین مهندس . وتوم تورنر جریان می یافت ، پروانه نیزکامل التعمیرشده بجایش نهاده شده بود . روبوراشارت حرکت دادن پیلها رابداد . پروانه بدور آغاز نهاد آهسته آهسته سرعت اصلئی آلباتروس بازعودت میکرد . روبورسفینه رابیك سرعت وسطی بسوی جزیرهٔ شاتام برای گرفتارکردن فراریان دورداد . روبورتوم تورنر را مخاطب نموده گفت :

— چنان گمان میبرم که بعداز یکساعت بجزیرهٔ شاتام برسیم .

— منهم چنین میپندارم مستر روبور !

— چقدر خوب میشود توم ! زیرا بشب واصلشدن ما بجزیره خیلی بهتر است . فرار یهامارادو رگمان کرده پنهان شده نمیتوانندسفینهٔ خود را درجزیره فرومی آریم ، وخود مادرپئی آنهامیبرائیم ، وتا آنها را بدست نیاریم نمیگذاریم !

— اگر جنك و جدال لازم آید ؟

— مجادلا میکمیم توم ! لهذابرای مجادله میبایدکه قوت ماتمام باشد . حالا نکه پروانهٔ دنباله هنوزکارمیخواهد .

اینرا گفته وطایفه هاراخطاب نموده گفت :

— دوستان ! هنوز زمان راحت نیامده ، تابصبح کوشش ورزیدن لازمست !

طایفه هابرای سعی وکوشش حاضر بودند . هرکس بسوی دنبال کشتی برفتن حاضرشده بودند که درین اثنابدماغ توم تورنر یك بوی بسیار بدی برخورده ، نظردقت خود رابابارکرد . دید که بوی ازطرف کمرهٔ فراریها ردودکشی نیز ازپنجره های کمرهٔ آنهامیبراید . لهذابتلاش افتاده گفت :

— این چیست ؟

— چیست توم ؟

— وای ، این بوی ودود را نمی بینید ؟

— بلی بلی ، ازکمرهٔ آن خانه‌ها میبراید ! چابك بدوید ! چابك بدوید !
دروازه رابشکنید !!...

ولی توم ودیگرطایفه هـا هنوز دوقدم پیش نرفته بودندکه یك صدای بسیار مدهشی بامدکردید . بام ودر واطراف کمره هادر آن وا حد پاره پاره وکدوودشده برهوا کردید ، وهنوز پاره های آن میپرید که یك قسم کائی طرف دنبال سفینه بهمراه یك قسم اعظم ماشین وپروانه هـا ازهم ریخته وپاشیده شده بدر یاریختند . تنها طرف پیش روی سفینه بایکچند دیرك پروانه های افقی ، و یك عددپروانهٔ بزرك عمودی که نوازکار فارغ شده بود باقی‌ماند . که آنهم بکمال شدت بسوی سطح بحر به افتادن وغرقهٔ بحرفناشدن ازارتفاع سه‌هزارمتر پویان شده‌می آمد .

و بسببیکه پروانهٔ بزرك مانولهٔ آن کسسته‌شده‌بود بدوران غیراختیاری عظیمی افتـاده بطورعمودی باقی ماندهٔ سفینهٔ پاره پاره شده راکه رو بور وهشت نفرعونهٔ اوبریسمانهای کنار کتارهٔ خود رامحکم چسپانیده‌بودند وبر آن پارهٔ باقیمانده مانده بودند بسوی کرداب بحرهمیکشید .

درینجاروبوربار یك جرأت واعتدال دمی نسانده ادده بهرصورتیکه بود خود راتابه مانولهٔ پروانهٔ بزرك برسانید ، ومانوله را بدست آورده بتاب دادن آن کامیاب کردید . وبه‌این سبب سقوط یکقدری خفت پیدا کرده

سفینه پاره یکقدری راست شده بعدازیکنیم دقیقه‌از آتش گرفتن دینامیت به آهستگی برروی آب بیفتاد .

باب هفتدهم

درفیلا دلفیا چه شد ؟ و چه خواهد شد ؟

درباب‌های سابق از شورش وهیجان فوق‌العادهٔ که درکلب ولدن بظهور آمده بود بحث رانده بودیم . یعنی در۱۳ ماه تموز وقوعاتیکه درکلب ولدن درمذاکرهٔ بالون جیسان‌بش‌شد . فردای آن درتمام (فیلا دلفیا) سبب هیجان بزرگی گردید .

هنوز صبح وقت بود که درزبان همه مردمان سهر فیلادلفیا حکایت داخل شدن یك مرد اجنبی درد الان مذاکرهٔ کلب وتحقیر کردن او اعضای کلب را ، ومدح کردن ماشینهای ثقیلتر از هوا را . وبجوش وخروش آوردن حاضرین را برخود ودفعةً از میان غایب شدن او جریان ودوران مینمود .

اما این هیجان . وغلیان بسبب غایب شدن رئیس وسرکاتب کلب بدرجهٔ رسیدکه‌ تنها مردمان شهر فیلادلفیا را نی بلکه تمام امریکا ، وبلکه افکار تمام برعتیق وجدیدرا زیروزبر نموده زیرا ایندوشخص ازمردمان بسیار مشهور وباکمال ونامو سکار فیلا دلفیاشمرده میشوند . وهیچ عادت آنرا ندارند که در بیرون یعنی غیر از خانهٔ خود در دیگر جابخوابند ، وگیرم

که در دیگر جابخوابند بهمه حال خبر میدهند . حالا آنکه درا نشب که از کلپ برامدند بهمه رفقای خود گفته بودندکه بخانهٔ خود میروند ، وفردا صبح برای فیصله کردن مسئلهٔ سکان بالون (غوهد) به کلپ حاضرمیشوند ، وبرهمین وعداز اعضای کلپ وداع کرده برامده بودند .

دیگر اینکه : هرگاه بگوئیم که دو رفیق بلکه برای یك کاری یابنابرضرورتی بیك طرفی رفته باشند ، ودرین نزدیکیها خواهند آمد . خوب ! اما بغایب شدن فریقولن چه بگوئیم ؟ آیافریقولن چه شد ؟

نهایت سه . چهار . پنج ، شش روز گذشت ، هفته شد هفته دو هفته شد . . . خبرنیست . . . هیچ یك اشارتیکه اثرغایب شد گانرانشان بدهد پیدانشد !

حالا آنکه در تمام محله های شهر بکمال دقت جستجوها اجرا گردید ، سواحل دریا ، کشتیها ، کشتیبانها . بندرها ، ایستیشن ها کوهها دره ها جنکلها همه گی تفحص و تجسس شد هیچ چیزی پیدا نشد ! نیست ! نیست ! نیست !

تنهادرمیدانئی جنکل (فرمون) یکجای زمین رامیده ومضمحل یافتند که شبهه ناك دیده میشد . حتی درکنار جنکل مذکورونزدیك زمین کوفته شده بعضی آثار مجادله ومنازعه نیز دیده میشد ! مبادا آنها بیك هجوم و تعرض رهزنان گرفتار نیامده باشند ؟

اینهم ممکنست ! لهذا از طرف ادارهٔ پولیس بکمال دقت و اعتنا به اجرای تحقیقات آغاز کرده شد . آبهای نهرها را پالیدند . گاهای زیر نهر ها را کشیدند ، علفهای کنار هـای نهر ها رادرو کردند ، اگرچه این عملیات بیفایده نرفت زیرا نهرها به پاك کردن خیلی محتاج بود ، و به اینواسطه پاك شدولی والسفا که درزیر آن نهرها بجز لوشها و گلها از پرودانت و فیل ایوا نس اثری پیدا نشد .

بواسطهٔ اخبارها ، اعلاننامه ها و اخطارنامه ها بهرطرف امریکا نشر گردید . مکافاتها و اکرامیه ها وعده شد . در کوچه ها اشتهارها چسپانیده شد ، پنجهزار دولار بخبر آورندگان آنها وعده شد !

ولی والسفا که پنجهزار دولار در صندوق کاپ باقی ماند ، وخبر آورندهٔ آن پیدا نشد .

درین اثنا باز مسئلهٔ جسم مجهول هوایی که افکار مردمان دنیارا بهیجان آورده بود سر از نو بمیدان برامد . زیرا جسم مجهول در جهتهای امریکای شمالی باز یکچند دفعه دیده شده بود ! حتی درینبار شکل ، و جسامت جسم مجهول بخوبی مشاهده شده بود .

در اول امر در اراضئی (کانادا) یکروز پستر از غایب شدن ارکان کلپ آن جسم مجهول دیده شده بود . بعد ازان در جنگل (فار وست) در اثنائیکه باقطار ریل مسابقه میکرد دیده شده که بعد ازین مشاهده فرضیات

وتخميناتيكه درباب جسم مجهول در محافل علميه ودواير رصديه دوران داشت زايل گرديد ودانسته شدكه اين جسم ازمخلوقات طبيعيه نى بلكه يك سفينهٔ طياريست كه بنابر قاعدهٔ مسئلهٔ (ازهواسنگينتر) ساخته شده است. على الخصوص كه جسم مذكور چون بعد ازچندروز ازچين ، و بعدازان ازهندستان ديده شد . و بواسطهٔ تلگرافها اين خبر بهر طرف منتشر گرديد سرعت فوق العادهٔ آن نيز دانسته شد .

آيااين ماكينيست دلاور خارق العاده كه خواهدبود ؟ آيا از قواى طبيعيه كدام قوت را درزير حكم آورده باشدكه بواسطهٔ آن سفينهٔ روى هواى خوددراين قوت وسرعت خارق العاده راعطا نموده است ؟ مبادا صاحب اين ماشين طيارهمان روبورعيار نباشدكه دركاپ ولدن آمده طرفدارئى ماشينهاى ازهواثقيلاتررانموده است ؟

اينست كه اين فكرماننديرق دربسى دماغها خطوركرده غايب شدن رئيس وسركاتب كاپ رابااين ماشين طياريك رابطه ومناسبت زيادى يافتند .

على الخصوص كه درششم ماه تموز از فرانس به نيورك يك تلگرافى آمد كه به اين تلگراف گمان وتخمين رابحقيقت ويقين تبديل داد .

دراين تلگراف نوشتهٔ كاغذيكه درميان يك قطئى نسواريكه درپاريس يافت شده بود مندرج بود . قارئين كرام مابخوبى خبردارندكه اين كاغذ قطئى نسوارچيست . نوشتهٔ مذكوراحوال رئيس وسركاتب كاپ ولدنرا

آفتابی ساخت .

وای ! مگر بیچارکانزاروبور دزدیده است ! چه هیجان ! چه حیرت !
تلگرافیکه از پاریس آمده ، بهکلپ ولدن خطاب شده است ! بعد از ده
دقیقه همه مردم فیلادلفیابواسطهٔ خطهای تلفون به اینخبر آگاه شدند ، و
بعدازیکساعت همهٔ مردمان امریکا باخبر گردید .

حالاچه بایدکرد ! پرودانت و فیل ایوانس وفریقولن را ازچنك رو
بورظالم بچه صورت رهایی داده خواهدشد ؟ مگرمعادل آلباتروس بلکه
برترازویك سفینهٔ طیاری تیارکرده برهواشوند ! حالا نکهسا کنان روی
زمین هنوز از اصول ساختن اینگونه ماشین طیار ، وچگونگئی قوت و
سرعت او بیخبراند !

بعضی کسان باورنکردند ، وگفتند پاریسیان باما مزاح کرده‌اند ، هنوز
ازین ناباوری یك کمی نگذشته بودکه (نورماند) نام واپورفرانسوی که در
لیمان نیویرك ازفرانس آمده لنگر انداخت قطئی پرودانت را آورده باور
نکننده کانرا بباورکردن مجبور نمود . قطار راه آهن درهمانشب قطی را
ازنیورك به فیلادلفیارسانید .

بلی ، بلی ! قطی مال پرودانت است ! حتی درمیان باورنکننده‌کان یکی
جیمس سیپ سبزه خواربود که اگرد را نروز طعامهای مقوی خورده
نمیبود از حیرت بسیار کفهای پایش بهوامیشد ! جناب جیمس سیپ

از ین قطی بار ها بار از پرو دانت نسوار گرفته است . همهٔ اعضای کلپ قطی را بمجرد دیدن شناختنند . زیرا باربار این قطی را در دست پرودانت دیده اند . خلاصه این قطی یك یادگار محبت عظیمی برای اعضای کلپ ولدن شده دردالان مذاکره دریکجای مخصوص برای زیارت کردن شان گذاشته شد !

زیاده برین هیچ شبهه باقی نماند ! رئیس پرو دانت . وسرکاتب فیل ایوانس درجوهوابدست روبور اسیرهستند، چارهٔ رهایی دادن آنها نیز مفقود!

در فیلادلفیا ازین رهگذر یك ماتم عمومئی حکمفرمابود ، کمپنئی شلالهٔ نیاغارا بسبب ضایعشدن پرودانت که حصه دار بسیار بزرگ آن کمپنی بود بقطع معاملات آغاز نهاده بدرجهٔ اعلان افلاس رسید . فابریکهٔ ساعت سازی فیل ایوانس نیز بسبب غیبوبیت صاحب فابریکه امتعهٔ موجودهٔ خود رابه قیمت کم فروختن گرفت .

والحاصل رفته رفته امید هاازعودت کردن رئیس و سرکاتب منقطع شده میرفت . زیرا بعداز پاریس سفینهٔ طیار درهیچ طرف دیده نشد . همهٔ ماه تموز بهمین منوال گذشت هیچ اثری درجوهوا ازماشین طیار پدیدار نگردید . زیرا اما میدانیم که بعداز پاریس روبور بجه جاهای مجهوله پویان گردیده است !

ماه آغستوس نیز گذشت! باز خبری واثری پیدانشد ، مبادا بکدام نتیجهٔ

وخیمهٔ گرفتار نیامده باشد !

والحاصل از ماه ایلول نیز بیست وهفت روز گذشت باز هیچ! باز هیچ! ٠

سبحان الله ! انسانها چه عجب مخلوقیست ! فراموشی از ایجابات طبیعیهٔ بشر است ٠ اینمسئله نیز آهسته آهسته فراموش گردید !

اما این عجب است که در روز بیست وهشتم ایلول دفعةً درفیلادلفیا آوازه شدکه برودانت ، وفیل ایوانس بخانهٔ خود شان عودت کردند !

بلی بلی ، گمشدگان پیداشدند ٠ حتی فریقولن نیزبا آنهاست اولا اعضا های کلپ ٠ بعد از ان یاران ، ودوستان غایب شدگان یکان یکان بسوی خانهٔ نو آیندگان دویدند ! انواع نمایشها وشادمانیها اجرا کردند ، فریادها براوردند ٠ هوررا هاکشیدند ، بقرارعادت فیلادلفیا برشانه های خود ایشانرا برداشته شهرگشت کردند ٠

سبزه خوار جیمس ، که بخوردن کباب کاهوی خود مشغول بود طعام خود را گذاشته بخانهٔ رئیس رفته بود ، ویلیام فورب که صاحب کارخانهٔ ازلته شکرسازی بود بادودختر خود میس مات ومیس دول هم درانجا بود!

برودانت وفیل ایوانس با آنقدر آدمها بمصافحه مجبور گردیدندکه دستهایشان بدرد آمد ٠ درهما نشب درکلپ عقداجتماع گردید ٠ زیرا همه کس تشنهٔ شنیدن سرگذشت ایشان بودند ٠ وچنان میپنداشتند که درکلپ اول سخنی که رئیس برزبان آرد متعلق سرگذشت غیبوبت سه ماههٔشان

خواهد بود !

حالا آنکه هر دو رفیق در دل خود برین قرار داده بودند که در ینبا ب هیچ چیزی نگویند ، حتی فریقولن که نخود در دهنش نم نمیکشد نیز التزام سکوت کرده بود .

اگرچه آنها همچنین قرار داده باشند، وبرکسی این راز را بنابر عنادیکه درباب طرفداری (خفیفتر از هوا) دارند فاش کردن نخواهند ، و لی ما میباید بدانیم که بعد از انکه ایشانرا در جزیرهٔ (شاتام) گذاشتیم چه کردند وچه شد : ؟

بعد ازانکه پرودانت ریسمان آلباتروس را برید ، و آلباتروس بی پروانه بجریان هوا تابعشده بر هوا شد هر سه نفر فراری کنار جوی آب را گرفته بسوی داخل جزیره روانه شدند ، وفکرشان این بود که با اهالی بومئی جزیره تصادف کنند .

در ساحل غربئی جزیره بیك قبیلهٔ برخوردند که پنجاه نفر بودند ، و بصید ماهی تعیش میکردند . مردم این قبیله وارد شدن آلباتروس ، و ضیاهای الکتریکئی اورادیده بودند وازدور به اوسجده ها کرده بودند . زیرا اورایك معبود سماوی شناخته بودند ؟

وچون آمدن این سه نفررا بسوی خود بدیدند به احترامهای فایقه ، وعزت داریهای لایقه که درخورد مردمان از سما آینده کان باشد پیش آمدند ، در بهترین کلبه‌های خود آنهارا جای دادند ، وانفس ترین طعا

مهای خود را در پیش شان آوردند .

پرودانت و فیل ایوانس دانستند که دینامیت شان کار خود را در طبقات بلند هوائیه اجرا کرده و بعد ازین نه از روبورونه از آلباتروس اثر و نشانی بدنیا نخواهد ماند !

حالا کار اینست که چارهٔ عودت کردن امریکا را باید جست ! همهٔ ماه آغستوس را در جزیرهٔ (شاتام) بسر آوردند ، چونکه واسطهٔ نقلیه نیافتند . فراریها بسببی که از یك محبس برامده بدیگری داخلشدند خیلی مأیوس شدند . تنها فریقوان خیلی ممنون و مسرور بود !

تا آنکه در سوم ماه ایلول یك کشتئ بزرگ بادی بجزیرهٔ شاتام وارد شد ، فراریها بعدازانکه بمردم قبیله اکرام وانعام وافری نمودبا صاحب سفینه ساخته در سفینه سوار شدند . و بجزیرهٔ [اوقلاند] آمدند . وازانجادر یکی ازواپورهای کمپنی (پاسیفیك) سوار شده بکمال راحت در بیستم ماه ایلول به (سانفرانسیسکو) واصل شدند ، وازانجابه قطار راه آهن سوار شده در بیست وهفتم ماه ایلول به (فیلادلفیا) واصل شدند !

اینست که فراریها از وقتیکه بجزیرهٔ (شاتام) افتاده ، وباز تابه فیلادلفیا رسیده اند همین وقوعاترا گذشتانده اندرهما نشب رئیس وسرکاتب بکمال دبدبه و دارات در دالان کلاپ بمحل مأموریتهای خود شان نشستند !

حالا نکه هردو رفیق فوق العاده ساکن ومستریح بودند وچنان معلوم

میشد که هیچ غیبوبت نکرده اند ، وهیچ چیزی بر سرشان نگذشته باشد . ودیروز ازکلپ برامده امروز باز بوقت ومیعادمعین خود برمحل مأموریت خویش آمده‌اند !

بعد ازانکه نمایشها ، وهورراها ازطرف هیئت کلپ برطرف گردید ، پروداب بصدای بسیار مستریحانهٔ گفت :

— رفیقان ، افندیان ! مذاکره بازشد !

صداهای شکرها ، وهورراهای بسیاری بلند شد ، زیرا اگرچه ابتدا شدن مذاکره چندان حال خارق العادهٔ نیست ، ولی چون باز از طرف رئیس پرو دانت آن مذاکره باز میشود خیلی خارق العاده یك حالی شمرده میشود .

رئیس بعدازانکه صداهای تحسینها ، وهورراها فرونشست باز بسخن آغاز کرده گفت :

— دراجتماع آخرین ما مذاکره خیلی شدیدشده بود [ازهرطرف بشنوید ! بشنوید !] مذاکرهٔ مامتعلق مسئلهٔ پروانهٔ بالون (غوهد) بود که آیادرپیش ربط شود یا بدنبال ؟ (ازهر طرف علامتهای حیرت) حالاچارهٔ اتفاق آراء طرفین رایافتیم که آن چاره عبارت از ربط دادن دو پروانه است بهردوطرف . [ازهر طرف سکوت ، حیرت !]

اینست که مذاکره به اینصورت جریان یافت !

همهٔ اعضای کلپ که برای شنیدن حوادث غیبوبت شان ، وحکایت آلبا تروس منتظر بودند بسبب سکونت وجدیتی که در حال نو آمدکان پدیدار بود هیچکس جسارت برسوال نتوانست نمود . در کلپ یك سکون و سکوت عجیبی حکمفرما بود که تابحال امثال آن دیده نشده بود ! پرودانت باز بسخن آغاز نهاده گفت :

— افندیان ! حالا نخستین کار ماا کمال کردن (غوهد) است . زیرا بر جو هوا (غوهد) حکم کرده میتواند و بس ! افندیان ! مذاکرهٔ ما ختام یافت .

باب هجدهم

آلبا تروس . وغوهد همدیگر خودرا کجا مییابند ؟

بعد از هفتماه از جریان این وقوعات که نقل کردیم ، یعنی هفتماه بعد از عودت کردن خارق العادهٔ پرودانت وفیل ایوانس بخانه های خود شان . در شهر فیلادلفیا یك شورش وهیجان عظیمی برپاشده بود ! این شورش وهیجان برای مسائل سیاسیه بااجتماعات انتخابات رؤساو مأمورین نبود ، بلکه عالم فیلادلفیا دربنیاد برای بالون (غوهد) که ازطرف کلپ ولدن ساخته شده ، وسیاحت آن درجو هوامقرر است بحرکت وهیجان آمده اند . درین بالون (هارری تندر) که نام او در اول کتاب ذکرشده بودبا یکنفر معاون او بصفت ماکینیست . ورئیس کلپ جناب پرودانت . وکاتب

او فیل ایوانس بصفت سیاح و صاحبان بالون سوار میشوند .

درین هفته سیاحان ماهنوز سرگذشت جویهٔ خودشانرا بهیچ کس نقل و بیان نکرده اند . فریقولن دهن پاره نیز دهن خود را باز نکرده است .

چنان گمان میبرم که پرودانت و فیل ایوانس بسببی که از طرفداران بالونهای از هوا خفیفتر میباشند از آلباتروس که مسئلهٔ از هوا سنگینتر را اثبات نموده بحث و بیان کردن نمیخواهند .

بالون (غوهد) همهٔ خواصی را که برای شرایط لازمهٔ بالونها لازم باشد جامعست . و بر تمام بالونهائیکه تا به اینندم ساخته شده است مرجحتر و مافوقتر است .

محفظهٔ بالون غیر قابل نفوذ است ! تا به ابد در هوا مانده میتواند . این محفظه یعنی جسم آماسیدهٔ که غاز خفیفتر از هوا آنرا می آماساند ، و بر هوا بالا میبرارد بچنان محکمی و مضبوطی ساخته شده که یك حبه غاز را ضایع نمیکنند ، بدرجهٔ که بهر گونه باد و باران مقاومت بتواند محکم و متین ساخته شده است .

ماشین الکتریکی که پرودانت آنرا اخر یداری کرده . ودر بالون وضع نموده قوت بسیاری به پروانه ها میتواند بدهد . شکل غوهد بسببیکه طولانیست بصورت افقی خوب رفتار میتواند . بدنهٔ بالونرا مکمل ساخته اند که در میان آن هر گونه آلات و ادوات . ولوازمات بالون پرانی گنجایش دارد . در طرف پیش و دنبال بدنه یك یك پروانه . ودر آخر بالون یك سکان دارد . غازیکه در درون محفظهٔ بالون غوهد پر میشود از خفیفترین

غازهای مولدالماء انتخاب شده بود .

والحاصل در بیستم ماه نیسان همه چیز بالون غوهد حاضر شده بود . بعدازانکه بالون رادر میدان جنکل فرومون باغاز آماسانیدندبه پرانیدن آن آغاز کردند . خلایقی که در میدان مذکور جمع آمده اند حدوحساب ندارد . قطارهای راه آهن از هر طرف امریکا بسی ارباب مراق رادر فیلادلفیا گرد آورده بود . مردم خود فیلادلفیا اززن و مرد ، وخورد و بزرگ و پیروجوان در ین میدان جمع شده بودند . فابریکداران فابریکهای خود را معطل نموده درمیدان جنگل فروون آمده بودند. صاحبان میغازه هامغازه های خود رابسته باّنجا خودرا رسانیده بودند افسران عسکریه . مأمورین ملکیه ، مخبرین جراید و الحاصل هرگونه خلایق برای تماشای پرانیدن بالون (غوهد) که ازماهها برای آن انتظار کشیده میشود گرد آمده اند .

صداهای هورراهاوتحسینها بفلك برمیشد . علی الخصوص هنکامیکه پرودانت ، وفیل ایوانس در بالون نمودار شدند فریاد های هورراهائیکه ازخلایق برامدشنیدن داشت ! اینراهم بگوئیم که اکثرمردمان ازدیدن بالون بیشتر بدیدن این دونفر سیاح غایب شدهٔ ازهوافروآمده هوسکار میبا شند .

ازساعت ده یك ربع گذشته بود که یك طوپ زده شد . این طوپ

اشارت تمام شدن حاضرئی بالون بود ! غوهد منتظر اشارت بود !

ساعت یازده بازیك طوپ انداخته شد ! غوهدکه باریسمانها بزمین مربوط بود بقدر پانزده متر وبلند شد و به اینصورت همهٔ مردمان سیاحانرا . وسیاحان همهٔ حاضرانرا دیدند . پرودانت وفیل ایوانس بنابر مقصد اینکه مابدل بشمار بوطیم دستهای خود شانرا بر دل خود گذاشتند بعدازان دستهای راست خود شانرا بسوی سما بالا کردند . وبه این اشارت داناندند که غوهد بر جو هوا حاکم میشود .

بجواب این صد هاهزار دست بر دل گذاشته شد . وصد هاهزار دست بسوی هوا بجنبش آمد !

بساعت یازده طوپ سومین انداخته شد . پرودانت به آواز بلند فریاد براورد که :

— بازکنید ریسمانهارا !

بیکبارگی ریسمانها باز شد . غوهد بکمال عظمت بلند شد . ویك استقامت عمودی گرفته بقدر دوصد وپنجاه متر وارتفاع پیدا کرده توقف نموده درانجا بحرکت افقی آغاز نهاد . هردو پروانهٔ غوهد بحرکت آمد . بالون بسرعت ثانیهٔ دوازده متر وبسوی شرق به پیشرفتن آغاز نهاد .

ازهمهٔ خلایق باز صداهای هورراها وتحسینها بلند گردید بالون بواسطهٔ سکان خود هرگونه وضعیتهائیکه دلش میخواست میگرفت . راست میر

فت بچپ و راست میگردید ، دایره دور میکرد .

اما و اسفا که در اثنای این تجربه هاهیچ بادنیست تادیده شود که غوهدبا بادچه میکند؟ درین اثنابالون بقدر چندصدمترو بر هوا بلند شده حاضرین دانستند که مقصد پرودانت و رفقای بالون نشین شان اینست که در طبقات بالائی هوا بلکه بادبیابند . و اسفا که درانروز هیچ بادپیدانمیشد .

غوهد یك خط عمودی را گرفته تا بچهار هزار متر و بلند شده و مانند یك نقطهٔ کوچکی معلوم میشد . گردنهای همه مردمان از بسیار بالا دیدن بدرد آمد !

درین اثنا از میان مردمان نداهای حیرت ، وتعجب بالاشد این نداهارا صد هاهزار نداهای حیرت پیروی کرد . نظرهای همه مردمان در یك طرف افق بیك نقطهٔ سیاهی معطوف ماند . این نقطه در جهت شمالی پدیدار شده یکسر بسوی غوهد بکمال سرعت پیش میآمد! ورفته رفته به غوهد نزدیك میشد ، وهر چه که نزدیك میشد بزرگی وجسامتش پدیدار میگردید . آیا یك مرغ بسیار بزرگیست ؟ آیا یك حجر سماوئیست ؟

خیر کار ازین گمانها بحقیقت کشید . جسم مذکور معلوم شد که چیست ! غوهد نیز دانست که چیست و کیست ؟ زیرا بکمال سرعت بسوی شرق بگریختن آغاز نهاد !

از زبان یکی از اعضای کاپ دفعةً « آلباتروس ! آلباتروس ! » گفته یك

فریاددهشتناکی برامد ! همهٔ حاضرین به این فریاداشتراك ورزیدند !
بواقعی که این جسم (آلباتروس) بود ! درمیان آنهم روبور بود! زیرا
پروانه ها ، وشکل وهیئت آن تجسم نموده بود آلباتروس مانند یك عقاب
تیز پروازی ، برغوهد صعوه مثال هجوم نمود ! هیچ شبهه نیست که آنرا
پاره پاره خواهدکرد !

اماخیلی عجب است ! ما آلباتروس رابصدمهٔ کفیدن دینامیت پرودانت
پاره‌پاره شده بدر یاافتادن آنرادیده بودیم ، پس چسان شدکه باردرینو
قت ظهور نمود ؟

به بینید که چه‌طورشد :

بعد ازانکه مهندس روبور بکمال اعتدال دم مانولهٔ پروانهٔ پیش رو را
بدست آورده بتاب دادن آن کامیاب آمد . وباقی ماندهٔ سفینهٔ خود را از
سقوط مدهشهٔ پرتاب شده رهایی داد ، سفینه پاره مانند جالهٔ بر روی آب
تماس نمود . یعنی مرغ مجروح دربحر بیفتاد اماپروانه های آن یکمدت
مدیدی ازغرق اورامحفوظ نمود ، روبور باطایفه های خودیکچندساعت
بر روی سفینه پارهٔ خود که درینوقت حکم یك جالهٔ مشکی راگرفته بود
بماند . بعدازان که نزدیك غوطه خوردن سفینه پاره رسید درزورقچهٔ را
برئی خود نشستند . ودرحالتیکه حال شان بخرابی رسیده بود مظهر
معاونت ربانیه شدند . یعنی بعد ازطلوع شمس بیك چند ساعت قضا زد

کانز ایك کشتئی مشاهده کرده غیر ازروبور وطایفه هاباقیماندهٔ پروانه هاو دیگر آلات وادوات سفینه پاره رانیز جمع کرده درکشتئی خود جمع نموده ازمرك رهایی داد .

روبور خودرا کپتـان یك کشتی برقم داده ازغرقشدن کشتی خود بحث راند، وباینصورت هویت وماهیت خودراپنهان نموده .

این کشتئی رها دهندهٔ مهندس روبور (نو فریاند) نام سفینهٔ سه دیرکهٔ بادئی بود که به اوسترالیا میرفت . روبور یك قسم ثروت و جودهٔ خودرا ازسفینه رها نیده توانسنه بود . بکمال راحت تابه اوسترالیارسیدند .

بعد ازچند روزیك کشتئی کوچك وماتینی خریده یکسرراه جزیرهٔ (س) راگرفت . فکر یکانهٔ مهندس اخذ انتقام بود که برای آنهم یك آلباتروس دیگر ساختن لازمست . برای کسی که آلباتروس اول را ساخته باشد ساختن یك آلباتروس دوم چندان کارمشکلی نیست! علی الخصوص که درجزیرهٔ (س) همهٔ اسباب و آلات ولوازمات آن حتی فابریك آن آماده وتیار هم باشد !

خلاصه بعد ازهشت ماه از آلباتروس اول مکملتروسریعتر، وپرقوت تر یك آلباتروس دیگری برای سیروجولان جوهوا آماده گردید روبور . وهمان طایفه های اولین دران سوار شدند، هریك ازانها در دلهای خود دربارهٔ پرودانت وفیل ایوانس بلکه درحق همهٔ اهل کاپ ولدن یك

حس شدید انتقامی میپرورانیدند ۰

آلباتروس درروز اول ماه نیسان از جزیره حرکت کرد در ابتدای سیاحت خود احتیاط تمام بکار برد که از هیچطرف دیده نشود ۰ از انرو دایماً در میان ابرها قطع مسافه نمود ! بعد از انکه درامریکای شمالی رسید بشهر فیلادلفیا آمده در جنکل فاروست در یك كوشهٔ تك وتنهایی بخزید ۰ مهندس روبوز بکمال مهارتی که داشت بعضی دهقانهارا سوال نمود ، و بکمال ممنونیت خبر گرفت که بالون غوهد در بیست و نهم ماه نیسان بارئیس وسر کاتب کاپ ولدن بسیاحت هوا میبراید !

آیا برای اخذ انتقام بهرار ینوسیله بکجا بدست میآید ؟ وهم به اینوسیله برهمهٔ عالم اثبات مینماید که اصل موفقیت وکامیابی برای ماشینهای طیار است نه برای بالونهای آماسیده !

اینست که به اینسببهائیکه بیان کردید آلباتروس مانند عقاب تیز چنگی بر شکار خود هجوم می آورد !

بلی ، بلی هیچ شبهه نماندکه آلباتروس را اول کسیکه شنـاخت وعالم را بولوله انداخت فریقولن بود ۰ فریقولن دراینبار بسیاحت هوائی افندی خود اشتراك نورزیده ۰ ودرمیان سیربیمان به پهلوی یکی از اعضای کلب ایستاده بود ۰ بمجرد یکه آلباتروس را مانند یك نقطهٔ سیاهی درافق بدید بشناخت و به کسی که در پهلوی او بود فهمانید که آلباتروس است ۰

غوهد درگریختن سعی میورزید . ولی میدانست که بهیچصورت از چنك آلباتروس رهایی نخواهدیافت . بازهم بصورت عمودی بکمال شدت بالابرامدن گرفت . چونکه دانست که اگر بسوی زمین فرو آید راه را برو میگیرد . لهذابه امید آنکه بلکه آلباتروس تابه نقطه های بسیار بلند بالاو آمده نتواندبمرتفعترین طبقات هوائیه بالابرامدن گرفت !

اما آلباتروس نیز بصعود آغاز نهاد ، حجم آلباتروس نسبت به آماسیدهگی بیمنای غوهد خیلی کوچکتراست . وچنان معلوم میشدکه یك کشتئی طور پیدوست که بریك زره پوش بزرگ هجوم میبرد .

درضرف یکچنددقیقه بالون بهارتفاع پنجهزارمترو بالابرامده . آلباتروس نیزدردنبال آن بالاشده . وبراطراف آن دریك دقیقه چندباردورمیکرد . واین دایره های دوریهٔ خود رارفته رفته کوچك میکرد . وچنان وامینمود که بیك حمله محفظهٔ غازبالونرا پاره پاره کند ، ودر آن واحد بالونرا محو نماید . وپرودانت ورفیقهٔ نش راازپنجهزارمتروارتفاع بزمین انداخته پاره پاره کند .

دهشت تماشاگران رفته رفته تزاید میکرد ، سینه هـای شان به تنگی میآمد . پایها یشان میلرزید . غوهد بیرق امریکارا باز کرده بود ، رو بورنیز بیرق مخصوص خودش رابرافراشته بود . مردمان ازپایان یك محاربهٔ مدهشهٔ هوایی راکه تابحال امثال آن هیچ دیده وشنیده نشده سیر میکردند اماقوت هردو محارب هیچ باهم مساوی نبوده . آلباتروس مانندکشتیهای

زره پوش بسیار مجهز. وغوهدهمچون کشتیهای چوبئ بادبانئ کلانی مینمود.
غوهد برای رهایی یافتن از چنك دشمن زیاده تربا لا برامدنرا آرزو کرد،
همه ثقلتهای خود راانداخته بقدر هزارمتر دیگر باز بیکبارگی بالا برامد !
غوهد مانند یك نقطهٔ بسیار کوچکی از زمین معلوم میشد. آلباتروس نیز
همهٔ قوتهای خود رابه پروانه های عمودی خودداده بالونراتعقیب نمود .
دفعةً ازمردمان زمین صداهای دهشت بلند شدزیرا دیدندکه غوهد
بسرعت بسوی زمین فرومیآید ، ورفته رفته بچشمهای مردمان بزرگ
شده میرود .
آلباتروس نیزباآن یکجافرومیآید ، ورفته رفته همهٔ شکل پرهیبت
عجیبش رابنظرها جلوه میدهد . مگرمحفظهٔ غاز غوهد در طبقات علویهٔ
هوابسبب کسب خفت نمودن هوا ، وعدم کفایت تضییق خارجی کفیده ،
وغازهابشدت ازان فرارکردن گرفته ، وازاروبسرعت وشدت بسقوط
کردن آغاز نهاده است .
آلباتروس سرعت خود راباسرعت نزول غوهدبرابرساخته یکجابااو
میفراید . درحالتیکه اززمین بقدرهزار ودوصدمترو بلندبودند آلباتروس
بکمال مهارت خود رابه بدنهٔ غوهد چسپانید . آیاغوهدراسراسرمحوکر
دن میخواهد ؟ نی ، نی ! معاونت کردن میخواهد !
آلباتروس آنقدر بمهارت تقرب کردکه ماکینیست ومعاون بالون غوهد

که تهلکهٔ مرگ را بسبب افتادن محقق دیده بودند بی اختیار به آلباتروس درآمدند!

پرودانت، وفیل ایوانس مرگ را مرجح دانسته معاونت روبور را رد کردند. ولی طایفه های پرقوت آلباتروس رئیس وسرکاتب را بزور وجبر گرفته به آلباتروس دراوردند.

بعدازان آلباتروس غیرمتحرك بایستاد. بالون چون سراسر بی غاز مانده بود بشدت سقوط نمود، ومانند لاشهٔ یك غلیواژ بزرگی بر شاخهای درخت جنگل فروموْن آویزان بماند!

در زمین یك سکوت وسکونت عظیمی حکمفرما بود. چنان پنداشتی که در همهٔشان اثر حیات مفقود شده است. بسیار مردمان برای ندیدن این منظرهٔ مدهشه چشمان خود شانرا به بستند.

هزار افسوس که پرودانت وفیل ایوانس باز اسیر روبور شدند. آیا باز آنها را در جو هوا خواهد برد!؟ ما بکمال حیرت دیدند که آلباتروس بسوی زمین فرو آمدن گرفت! همهٔ حاضرین برای جایدادن آلباتروس بیك کناره کشیدند ویك وضع احترامی گرفته جا خالی کردند.

هیجان به آخر درجه رسیده بود آلباتروس اززمین بقدر دوصد مترو بالاتر اززمین آمده ایستاد!

درمیان مردمان یك سکوت بسیار عمیقی حکمفرما بود. در میان این

سکوت ، دفعتهً صدای تیز پر تأثیر مهندس روبور بلند شده گفت :

— ای افندیان امریکایی ! رئیس کلپ ولدن وباشکاتب اوبازبدست اقتدار من بیفتاد ، هرگاه ابدیاً ایشانرا درسفینهٔ خودمحبوس نگاهدارم وظیفهٔ متقابلهٔ خود را ایفا کرده خواهم بوده لکن با وجود آنهم من ازین وظیفهٔ خود صرف نظر نمودم ! مستر پرودانت ، فیل ایوانس ! آزادید ! ! ...

رئیس کلپ ولدن ، وفیل ایوانس ودوما کینیست هماندم برزمین بجهیدند .

آلباتروس درحال بقدرده متر وبالاشد ! بازدرانجا توقف نموده وبر سخن خوددوام ورزیده گفت :

— ای افندیان امریکایی ! تجربه کردم ، کامیاب آمدم ! محقق بدانید که کامیابی وحکمرانی جو هوا بدست ماشینهای طیار ثقیلتر ازهواست ، نه بالونهای شکم آماسیدهٔ خفیفتر ازهوا ! ولی باوجود آنهم حکم کردم که هیچ چیزی . حتی ترقیات فنیه نیز پیش ازوقت وزمان معین ومقدر آن بوجود آمد ! بنابرین میروم ، اسرار وخفایای خودرا باخودمیبرم وازین

سرار درینوقت بعالم انسانیت خبر نمیدهم ، زیرا تشبث بیوقتست ، چو
نکه ملل موجوده هنوز بآندرجه نرسیده اند که از کارهای بیجای نفس
رستی خود پرهیز کرده تنها بفکر ترقئ فنون مشغول شوند ! پس هر
دمی که اکتساب فضیلت و معرفت یکانه مشغولیت عالم گردد . و ملل موجوده
بدرجهٔ فاضل و عاقل شوند که بجز کشف کردن خفایای فنیه دیگر کار
و مشغولیتی برای شان نماند آنوقت این اسرار من خود بخود بمیدان ظهور
خواهد برامد !

استادان امریکائی ! پس عرض سلام و احترام میکنم الوداع !
بامان خدا

روبور مهندس . بعد ازین نطق خود هفتاد و چهار پروانه های ماشین
طیار خود را بیکبارگی بدور و حرکت آورده بکمال سرعت بالا برامد ، و
یکسر بسوی شرق روان شده از نظرها نهان گردید !

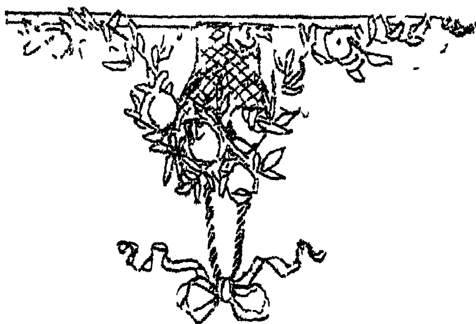
پرودانت و فیل ایوانس و همه طرفداران مسئلهٔ خفیفتر از هوا خیلی
محجوب و شرمسار شده بجز اینکه پسهای گردن خود را خاریده بخانه های

خود بروند، وعالم گرد آمدهٔ تماشابین نعره هـای تحسین و آفرین خود
را به ایشپلاقهـای تمسخر واستهزا در حق آنها تبدیل بدهند دگر کاری
باقی نماند .

انتها

(مترجم)

محمود طرزی





عکس مترجم این کتاب [illegible]

مدیر و سرمحرر سراج الاخبار افغانیه

محمود طرزی